



مجموعه مباحثی از

پیوست در اسلام



حجت الاسلام دكتور:

ولی الله نقی پور فر

مجموعه مباحثی از

«مدیریت در اسلام»

- ارزش عقل و اهمیت مدیریت در اسلام
- جایگاه شغلی و مدیریت زنان در جامعه
- رابطه عقل و وحی
- تأثیر اسلام بر حوزه های سه گانه مدیریت
- در اندیشه و تصمیمات انسان
- جامعیت قرآن و نگرش سیستمی
- مدیریت اسلامی در قرآن و مقطعی
- اقتضائات
- سیره معصومین (ع)
- کمال قرآن و سطوح ادراکی
- شرایط عام مدیریت اسلامی
- رفتاری مدیران و جامعه

حجت الاسلام دکتر

«ولی الله نقی پورفر»

شناسنامه:

نام کتاب: مجموعه مباحثی از «مدیریت در اسلام»

مؤلف: حجت‌الاسلام دکتر ولی‌الله نقی‌پور فر

ناشر: مرکز مطالعات و تحقیقات مدیریت اسلامی

چاپخانه: ماه - تهران - ۶۴۹۰۷۷۲

لیتوگرافی: پارت گرافیک - تهران

حروفچینی: خدمات فرهنگی ارک - قم: ۷۷۴۳۲۳۶ - ۷۷۴۱۰۸۰

نوبت چاپ: اول - شهریور ۱۳۸۲

مرکز بخش: مرکز مطالعات و تحقیقات مدیریت اسلامی

تهران، یوسف آباد، خیابان ابن سینا، نبش خیابان شایان، پلاک ۷

تلفن: ۸۵۵۲۳۵۵

شمارگان: ۳۰۰۰ جلد

شابک: ۹۶۴-۰۶-۳۹۰

«هدیه به محضر سر مکنون الهی»

«آن عزیز منتظر، آن حکیم عدل گستر، آن سلاله انبیاء، آن

امام متقین،

خلیفه الرحمن و شریک القرآن»

«يا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسَّنَا وَأَهْلُنَا الضُّرُّ وَجِئْنَا بِبِضَاعَةِ مُرْجَاةٍ فَأَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ

تَصَدَّقْ عَلَيْنَا إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ»

(یوسف/ ۸۸)

«اللَّهُمَّ إِنَّا نُرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ، وَ نُذِلُّ بِهَا

الْبِنْفَاقَ وَ أَهْلَهُ، وَ نُجْعَلُنَا فِيهَا مِنَ الدُّعَاةِ إِلَى طَاعَتِكَ وَ الْقَادَةِ إِلَى سَبِيلِكَ وَ

تَرْزُقُنَا بِهَا كَرَامَةَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»

(دعای افتتاح)

فهرست مطالب

۱۸ پیش گفتار.....	
۲۰	فصل اول: ارزش عقل و اهمیت مدیریت در اسلام	
۲۱ مقدمه.....	
۲۲ بخش اول: ارزش عقل در اسلام.....	
۲۲ ۱- جایگاه تعقل.....	
۲۴ ۲- تعقل و تصمیم.....	
۲۴ ۳- گناه نیندیشیدن و نسجیدن.....	
۲۵ ۴- تعقل بی واسطه، تعقل با واسطه.....	
۲۷ ۵- عقل، دین یا حیا؟.....	
۲۸ ۶- مباحث عقلانی و فوق عقلانی.....	
۲۸ خلاصه بخش اول.....	
۳۰ بخش دوم: اهمیت مدیریت در اسلام.....	
۳۰ ۱- وابسته بودن سلامت یا فساد جامعه به علماء و أمراء.....	
۳۱ ۲- نمونه‌های مدیریت اسلامی در قرآن و سیره اهل بیت (ع).....	
۳۱ مقدمه.....	
۳۱ ۱/۳- حضرت سلیمان و غیبت همد.....	
۳۳ ۲/۳- حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع).....	

- ۳/۲ - امام علی و دروغ مصلحت آمیز..... ۳۵
- ۴/۲ - علی (ع) و اعلان قطع بد دختر خود در صورت عدم عاریه..... ۳۶
- ۵/۲ - علی (ع) و داغ کردن عقیل..... ۳۷
- ۱/۵/۲ - ضرورت ساده‌زیستی خاتواده‌های مدیران جامعه اسلامی..... ۳۸
- ۲/۵/۲ - مدیریت‌های حساس در جامعه اسلامی..... ۳۹
- ۶۲ - برخورد خداوند با حضرت یونس (ع)..... ۴۲
- خلاصه بخش دوم..... ۴۵
- فصل دوم: رابطه عقل و وحی**..... ۴۶
- مقدمه..... ۴۷
- بخش اول: نگرش غرب و اسلام نسبت به تاریخ دین..... ۴۸
- ۱- نگرش حاکم بر غرب نسبت به تاریخ دین و رابطه عقل و وحی..... ۴۸
- ۱/۱- سکولاریزم الحادی..... ۴۸
- ۲/۱- سکولاریزم مذهبی..... ۵۰
- ۳/۱- فصل مشترک این دو نگرش (سکولاریزم الحادی و مذهبی)..... ۵۱
- ۴/۱- تقسیم بندی تفکر غربی در مورد مراحل تکامل دین..... ۵۴
- ۲- نظر اسلام در مورد تاریخ دین و هدایت الهی..... ۵۵
- ۱/۲- تقدم توحید بر شرک..... ۵۵
- ۲/۲- قدرت تکلم، موهبتی الهی..... ۵۶
- ۳/۲- علم به تغذیه سالم..... ۵۸
- ۴/۲- بشر اولیه، با فرهنگ و با تمدن..... ۶۰
- ۵/۲- دین، مادر علم..... ۶۳
- خلاصه بخش اول..... ۶۴

- بفشش دوم: رابطه عقل و وحی ۶۵
- ۱- احتیاج بشر به خدا ۶۵
- ۲- وحی الهی و نیازهای فوق عقلانی ۶۷
- ۱/۲- خالقیت خدا و شناخت خود ۶۷
- ۱/۱/۲- بلوغ عقل، و جبر وراثت و محیط ۶۹
- ۲/۲- خالقیت خدا و قله رشد انسان ۷۰
- ۳/۲- خالقیت خدا و شناخت مسیرنیل به قله رشد ۷۱
- ۴/۲- خالقیت خدا و ارائه الگوی آدمیت ۷۱
- ۳- ابعاد وجودی انسان و نیازهای عقلانی به وحی ۷۲
- ۱/۳- ابعاد وجودی انسان ۷۲
- ۱/۱/۳- بعد مادی ۷۲
- ۲/۱/۳- بعد معنوی ۷۲
- ۲/۳- عدم جدائی بین جسم و روح انسان به حکم عقل و وحی ۷۳
- ۳/۳- وحی، تعیین کننده چهارچوب حرکت نظری و عملی عقل ۷۵
- ۴/۳- نیاز عقل، به وحی در حوزه‌های عقلانی ۷۷
- ۵/۳- مراتب و برکات حمایت وحی، از عقل در مسائل عقلانی ۸۱
- ۱/۵/۳- ضمانت اجرایی به حکم عقل ۸۱
- ۲/۵/۳- جلوگیری از تزلزل سیستم عقلانی ۸۱

- ۳/۵/۳- جلوگیری از بردگی عقل در خدمت نفس..... ۸۲
- خلاصه بحث..... ۸۴
- ۶۳- تربیت عقل، در دامان وحی..... ۸۵
- ۷۳- مرجع تشخیص نوع نیاز عقل، به وحی..... ۸۷
- ۴- آیات قرآن کریم همسطح طبیعت یا مفسر عالم خلقت؟..... ۹۱
- ۱/۴- ثابتات و متغیرات دینی..... ۹۱
- ۲/۴- قرآن مفسر عالم خلقت..... ۹۲
- ۳/۴- تقدم اجتهاد در دین بر اجتهاد علمی..... ۹۳
- خلاصه بخش دوم..... ۹۴
- فصل سوم: تاثیر اسلام بر حوزه‌های سه گانه مدیریت..... ۹۶**
- مقدمه..... ۹۷
- بخش اول: تاثیر اسلام بر شفافیت مدیر..... ۹۸**
- بخش دوم: تاثیر اسلام بر مبانی و مسائل مدیریت..... ۹۹**
- ۱- تاثیر بر مبانی مدیریت..... ۹۹
- مقدمه..... ۹۹
- ۱/۱- انسان شناسی و مبانی مدیریت..... ۱۰۰
- ۲/۱- نظام حاکم بر جامعه و مبانی مدیریت..... ۱۰۰
- ۳/۱- سلسله مراتب مدیریت در اسلام و مبانی مدیریت..... ۱۰۲
- ۲- تاثیر اسلام بر مسائل علم مدیریت..... ۱۰۲
- ۱/۲- هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی..... ۱۰۳
- ۱/۱/۲- آخرت‌گرایی و تقدم بر خدا و رسول..... ۱۰۳
- ۲/۱/۲- اصل قسط و عدل..... ۱۰۳

- ۱۰۴..... ۱/۲/۱/۲ - قسط
- ۱۰۴..... ۲/۲/۱/۲ - عدل
- ۱۰۵..... ۳/۲/۱/۲ - نمود قسط و عدل در اسلام
- ۱۰۶..... ۲/۲ - سازماندهی و بسیج امکانات
- ۱۰۶..... ۱/۲/۲ - نظام شایسته‌سالاری در گزینش (تعهد و تخصص)
- ۱۰۶..... ۳/۲ - هدایت و رهبری
- ۱۰۷..... ۴/۲ - نظارت و کنترل
- ۱۰۸..... خلاصه فصل سوم
- ۱۰۹..... مجموعه دروس و مباحث در حوزه مدیریت اسلامی
- ۱۰۹..... ۱- مبانی پژوهش در قرآن و سنت
- ۱۱۰..... ۲- مبانی مدیریت اسلامی
- ۱۱۰..... ۱/۲ - مبانی تحلیل قصص قرآن و ستهای الهی در قرآن
- ۱۱۱..... ۲/۲ - مبانی نظری مدیریت اسلامی
- ۱۱۱..... ۳/۲ - مبانی اخلاقی و عملی مدیریت اسلامی
- ۱۱۱..... ۳- مسائل مدیریت اسلامی
- ۱۱۱..... ۱/۳ - اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن
- ۱۱۲..... ۲/۳ - تحلیل سیره مدیریتی انبیاء (ع) در قرآن
- ۱۱۳..... ۳/۳ - تحلیل سیره مدیریتی ائمه (ع)
- ۱۱۳..... ۴/۳ - تحلیل سیره مدیریتی امام خمینی (ره)
- ۱۱۵..... **فصل چهارم: مدیریت اسلامی در قرآن و سیره معصومین**
- ۱۱۶..... مقدمه
- ۱۱۷..... بخش اول: امام علی و مدیریت اسلامی

- ۱- سیاست اختیار و بصیرت نیروها..... ۱۱۷
- ۲- جامعه بی مسئولیت و شکوه امام(ع)..... ۱۱۹
- ۱/۲- توصیه پیامبر خدا به نفرین امت..... ۱۲۱
- ۲/۲- نفرین و دعای امام علی(ع)..... ۱۲۱
- ۳- شباهت جامعه امیر مومنان به جامعه حضرت صالح(ع)..... ۱۲۳
- ۴- شباهت سیره امیر مومنان به حضرت موسی با بنی اسرائیل..... ۱۲۵
- ۵- وضع جامعه بعد از معصوم(امیر مومنان(ع) و حضرت موسی(ع))..... ۱۲۶
- خلاصه بخش اول..... ۱۲۸
- بخش دوم: مدیریت اسلامی و رهنمود قرآن..... ۱۲۹
- ۱- رهنمودهای مدیریتی در سور علق، مزمل و مدثر..... ۱۲۹
- ۱/۱- مدیریت اسلامی و سوره علق..... ۱۲۹
- ۱/۱/۱- مطالعه شهودی سازمان..... ۱۳۱
- ۲/۱/۱- آشنائی با تاریخچه مدیریت سازمان..... ۱۳۲
- ۲/۱- مدیریت اسلامی و سوره مزمل..... ۱۳۳
- ۳/۱- مدیریت اسلامی و سوره مدثر..... ۱۳۴
- ۲- مدیریت فرهنگی و رهنمود قرآن..... ۱۳۶
- خلاصه بخش دوم..... ۱۴۰
- فصل پنجم: شرایط عام مدیریت اسلامی**..... ۱۴۱
- مقدمه..... ۱۴۲
- بخش اول: شرایط علمی عام..... ۱۴۳
- ۱- علم به کلیت قرآن..... ۱۴۳

- ۱۴۴..... ۱-۱- کلیت قرآن و ستاد تفسیر قرآن
- ۱۴۵..... ۱-۱/۱- سطوح چهار گانه علم به قرآن برای مدیران جامعه اسلامی
- ۱۴۶..... ۲-۱- کلیت قرآن و مشکل التقاط دینی
- ۱۴۷..... ۳-۱- کلیت قرآن و تحول مدیریت جامعه
- ۱۴۸..... ۴-۱- ضرورت اجتهاد بر مبنای کلیت قرآن
- ۱۴۸..... ۵-۱- ضرورت نگرش جامع به قرآن در تفسیر آیات
- ۱۵۰..... ۶-۱- کلیت قرآن و ارتباط سیستمی
- ۱۵۱..... ۷-۱- کلیت و ابدیت قرآن و شبهه ختم دوره نبوت
- ۱۵۲..... ۱-۷/۱- ختم نبوت به معنای نهایت تکامل دین اسلام
- ۱۵۴..... ۲-۷/۱- کلیت قرآن و امت آخرین
- ۱۵۷..... ۳-۷/۱- تلازم کلیت قرآن و عترت تا روز قیامت
- ۱۵۹..... ۸-۱- کلیت و ابدیت قرآن و آیات ناسخ و منسوخ
- ۱۵۹..... ۱-۸/۱- مقصود از ناسخ و منسوخ
- ۱۶۰..... ۲-۸/۱- برخورد دو مرحله‌ای با مسأله فحشاء
- ۱۶۱..... ۳-۸/۱- ریشه یابی کردن مشکلات اجتماعی عامل دوری از افراط و تفریط
- ۱۶۳..... ۴-۸/۱- آیات ناسخ و منسوخ و بیماریهای اجتماعی نابهنجار و مزمن
- ۲- علم به زمان و معاشرت با مردم**
- ۱۶۵..... ۱-۲- علم به زمان
- ۱۶۵..... مقدمه
- ۱۶۵..... ۱-۱/۲- عوامل موثر در علم به زمان
- ۱۶۵..... ۱-۱/۱/۲- علم به حوادث عمومی زمان
- ۱۶۶..... ۲-۱/۱/۲- شناخت فرهنگها و مکتبهای فکری زمان

- ۱۶۶..... مردم شناسی ۳/۱/۱/۲
- ۱۶۷..... آگاهی از اصل جریانات و موضوعات ۴/۱/۱/۲
- ۱۶۸..... معاشرت با مردم ۲/۲
- ۱۷۰..... ارتباط نزدیک با جامعه ۱/۲/۲
- ۱۷۱..... حضور مستقیم در صحنه‌ها ۲/۲/۲
- ۱۷۳..... خلاصه بخش اول
- ۱۷۵..... **بفش دوم: شرائط معنوی عام**
- ۱۷۵..... **۱- صبر، نماز و انفاق**
- ۱۷۵..... مقدمه
- ۱۷۶..... ۱-۱ صبر و نماز
- ۱۷۸..... ۲-۱ نماز و انفاق
- ۱۸۱..... خلاصه بخش دوم
- ۱۸۳..... **فصل ششم: جایگاه شغلی و مدیریت زنان در جامعه**
- ۱۸۴..... **بفش اول: شفصیت زنان و جایگاه شغلی آنان**
- ۱۸۴..... **۱- شخصیت زنان**
- ۱۸۴..... ۱-۱ مساله عقل و مدیریت زنان
- ۱۸۶..... ۱-۱/۱- نقصان در حاصل عقل، نه نقصان در عقل فطری
- ۱۸۷..... ۲-۱ عواطف و احساسات زنان
- ۱۸۷..... **۲- جایگاه شغلی و اجتماعی**
- ۱۸۷..... ۱-۲ زن در جایگاه شهادت
- ۱۸۸..... ۲-۲ زن در جایگاه قضاوت

- ۳/۲- زن در جایگاه مدیریت بر زنان..... ۱۸۸
- ۴/۲- زن در جایگاه مدیریت بر زنان و مردان..... ۱۹۰
- ۱/۴/۲- عایشه در جنگ جمل و جایگاه زینب کبری (س)..... ۱۹۱
- ۳- **شغل تکوینی و شغل اجتماعی**..... ۱۹۲
- ۱/۳- میزان ساعات کاری زنان در منزل و جامعه..... ۱۹۳
- ۲/۳- تعادل ساعت کاری زنان و مشارکت مضاعف زنان در جامعه..... ۱۹۵
- ۳/۳- کار فرهنگی و تربیتی اولویت اساسی در اشتغال زنان..... ۱۹۵
- ۴/۳- جایگاه شغلی زن و محیط تشنج و خشونت..... ۱۹۷
- بخش دوم: دسته‌بندی ویژگی‌های زنان در جایگاه شغلی آنها**..... ۲۰۰
- مقدمه..... ۲۰۰
- ۱ و ۲- **قوت عاطفی و حساسیت شدید روحی و روانی زنان**..... ۲۰۲
- ۱ و ۲/۱- نتایج حاصل از ویژگی «سرشاری عاطفه»..... ۲۰۲
- ۳- **فزونی قدرت تخیل زنان**..... ۲۰۴
- ۴- **ظرافت و لطافت جسمی زنان**..... ۲۰۶
- ۵- **برجستگی زیبایی و جذابیت ظاهری زنان**..... ۲۰۶
- بخش سوم: رابطه کلی زنان و مردان در منزل و جامعه**..... ۲۰۸
- ۱- زن، پناه مرد در خانه، و مرد، پناه زن در جامعه..... ۲۰۸
- ۲- منزل، اولین پایگاه شغلی و رسالت زن..... ۲۱۰
- ۱/۲- تساوی ساعات کار زنان و مردان در جامعه، تهدید کننده سلامت خانواده..... ۲۱۰
- ۲/۲- نقش محوری زنان، در سرنوشت اخلاقی - تربیتی بشر..... ۲۱۱

- ۳/۲- نقش انحصاری و عمده مادران در شخصیت فرزندان..... ۲۱۲
- ۴/۲- برنامه ریزی اساسی در تنظیم نسبت حضور خانگی
و اجتماعی بانوان..... ۲۱۳
- ۳- حضور در مجموعه‌های بانوان، شغل اساسی
و عمده بانوان..... ۲۱۴
- ۴- حضور شغلی در فضای مختلط، شغل چهارم
اضطراری بانوان نه اختیاری!..... ۲۱۴
- ۵- خانواده سالم، تنها منبع هویت متعالی انسانها..... ۲۱۶
- ۶- واقعیت‌های تلخ در روابط مختلط..... ۲۱۸
- بفش پها(م: فرامین به همسران پیامبر(ص) و جایگاه شغلی
زنان و نمونه‌های قرآنی..... ۲۲۰
- ۱- فرامین به همسران پیامبر(ص) و جایگاه شغلی..... ۲۲۰
- ۱/۱- مکالمه بدون خضوع و طنازی..... ۲۲۲
- ۲/۱- محیط فرهنگی و اجرایی در جامعه همچون منزل، پایگاه امن زنان..... ۲۲۲
- ۳/۱- حفظ حریم در معاشرت اجتماعی..... ۲۲۳
- ۲- نمونه‌های جایگاه اجتماعی و سازمانی زن در قرآن..... ۲۲۴
- ۱/۲- ملکه سباء..... ۲۲۴
- ۲/۲- حضرت مریم(س)..... ۲۲۶
- ۳/۲- حضرت فاطمه(س)..... ۲۳۰
- خلاصه فصل ششم..... ۲۳۲

فصل هفتم: اسلام و تاثیر عوامل غير مادی در

اندیشه و تصمیمات انسان..... ۲۳۴

بخش اول: تاثیر عوامل غير مادی در اندیشه‌ها و

تصمیمات انسان..... ۲۳۵

۱- عوامل غیبی و حادثه طبع..... ۲۳۶

۲- آن سگ مأمور خدا بود..... ۲۳۷

۳- نقش ملائکه در اندیشه‌سازی و تصمیم سازی..... ۲۳۸

۴- نقش اجنه در اندیشه‌سازی و تصمیم سازی..... ۲۴۰

۱/۴- راههای انحرافی..... ۲۴۱

۲/۴- ائمه(ع) مهمترین مدرسان در شناخت راههای انحرافی..... ۲۴۲

۳/۴- دوری از مکتب اهل بیت عامل اساسی انحراف..... ۲۴۳

۴/۴- تاثیر نهضت امام حسین در بیداری تشیع..... ۲۴۷

بخش دوم: بسط تملیل قرآنی پیرامون نقش جن و ملک..... ۲۴۹

مقدمه..... ۲۴۹

۱- امداد الهی توسط فرشتگان..... ۲۵۱

۱/۱- امدادهای فکری و روحی در جنگ بدر..... ۲۵۱

۲/۱- امداد الهی به معصومین..... ۲۵۴

۱/۲/۱- امدادهای فکری به حضرت یوسف(ع)..... ۲۵۴

۱/۱/۲/۱- «وحی دینی» و «وحی در عملکرد»..... ۲۵۹

۲/۱/۲/۱- شرط امداد الهی..... ۲۶۰

۳/۱- امداد به غير معصوم..... ۲۶۱

۱/۳/۱- آمادگی مدیران..... ۲۶۳

- ۲/۳/۱- مراتب امداد فکری..... ۲۶۴
- ۲- **القاء رحمانی یا شیطانی؟**..... ۲۶۴
- ۱/۲- معیار الهام رحمانی..... ۲۶۶
- ۲/۲- نمونه‌های عینی از ابتلائات و مفاسد در ارتباطات و القانات شیطانی..... ۲۶۷
- ۳/۲- قرآن و ارتباط با جن..... ۲۷۲
- ۴/۲- درجات نفوذ شیطان در فکر و روح انسان..... ۲۷۳
- خلاصه فصل هفتم..... ۲۷۴
- فصل هشتم: جامعیت قرآن و نگرش سیستمی**..... ۲۷۶
- بخش اول- جامعیت قرآن و نگرش سیستمی به نیازها**..... ۲۷۷
- مقدمه..... ۲۷۷
- ۱- **معیار جامعیت و نگرش سیستمی**..... ۲۷۸
- ۱/۱- توجه به تمام نیازها..... ۲۷۸
- ۲/۱- توجه به ارتباط منطقی بین نیازها..... ۲۷۹
- ۳/۱- افراط و تفریط در توجه به نیازهای انسان..... ۲۸۰
- ۴/۱- دو نوع ارتباط منطقی بین نیازها..... ۲۸۰
- ۵/۱- ضرورت توجه به تقدم و ترتب نیازها..... ۲۸۱
- ۲- **نمونه‌ها در سیره انبیاء**..... ۲۸۲
- ۱/۲- خانواده شهدا در صدر اسلام..... ۲۸۲
- ۲/۲- حضرت داوود(ع) و ستهای غلط در جامعه..... ۲۸۲
- ۳- **نمونه‌های جامعه‌ما**..... ۲۸۴
- ۱/۳- خانواده‌های شهدا و معضل سرپرستی خانوادگی..... ۲۸۴

بخش دوم: جامعیت قرآن و نگرش سیستمی

- به آموزش و پرورش..... ۲۸۶
- ۱- هدفگذاری و برنامه‌ریزی بر اساس ترتب و اولویت نیازها..... ۲۸۶
- ۲- ضرورت بازنگری و اصلاح در سیستم آموزش و پرورش..... ۲۸۸
- ۳- اصلاح آموزش و پرورش اولویت اول در اصلاحات..... ۲۹۰
- ۴- نقاط عطف در منحنی رشد انسان..... ۲۹۱
- ۱/۴- انعقاد نطفه..... ۲۹۱
- ۲/۴- دوران حمل..... ۲۹۲
- ۳/۴- از تولد تا دوسالگی..... ۲۹۴
- ۴/۴- دو تا هفت سالگی، هفت سالگی تا بلوغ، بلوغ تا ازدواج..... ۲۹۵
- ۱/۴/۴- ضرورت تاسیس مراکز مشاوره و مددکاری در زمینه ازدواج..... ۲۹۶
- ۱/۱/۴/۴- عملکرد ما..... ۲۹۷
- ۲/۴/۴- سن بلوغ و تکلیف..... ۲۹۷
- ۱/۲/۴/۴- کدام مصونیت؟!..... ۲۹۸
- ۵- محورهای ضروری موضوعات قرآنی در برنامه ریزی درسی..... ۲۹۹
- ۶- اثرات آموزش جامع قرآن..... ۳۰۱
- ۷- تواکل، مهمترین آفت جامعه اسلامی..... ۳۰۵
- ۸- قرآن، کتاب خلاقیت..... ۳۰۶
- خلاصه فصل هشتم..... ۳۰۷
- فصل نهم: جامعیت قرآن و اقتضانات مقطعی**..... ۳۰۸
- مقدمه..... ۳۰۹

- بفش اول: زمینه‌سازی پیامبر اکرم برای عمل به احکام الهی..... ۳۱۰
- مقدمه..... ۳۱۰
- ۱- اقتضائات و مراحل تحقق دین از منظر آیات مکی و مدنی..... ۳۱۱**
- ۱/۱- ضرورت پذیرش مرحله بندی بودن اجرای احکام..... ۳۱۱
- ۲/۱- «مرحله بندی» نکته مهم آموزشی..... ۳۱۳
- ۳/۱- ضرورت الگو پذیری از شیوه‌های حکومتی پیامبر(ص)..... ۳۱۴
- ۱/۳/۱- پیامبر و ترتب در اجرای احکام..... ۳۱۴
- ۲/۳/۱- قرآن و دستور حجاب..... ۳۱۵
- ۴/۱- بستر سازی فرهنگی پیش‌نیاز اجرای احکام الهی..... ۳۱۷
- ۵/۱- ضرورت توجه به جوانان..... ۳۱۸
- ۶/۱- ترویج ازدواج و آموزش معارف دینی دو راه مبارزه با فحشاء..... ۳۲۰
- ۲- اقتضائات و ضرورت تدریج یا تاخیر در حکم..... ۳۲۱**
- ۱/۲- حجاب و تاخیر در حکم..... ۳۲۲
- ۱/۱/۲- حکم حجاب..... ۳۲۳
- ۲/۱/۲- قرآن نسخه عمل..... ۳۲۴
- ۲/۲- طهارت اهل کتاب و تاخیر در حکم..... ۳۲۵
- ۱/۲/۲- امام خمینی و حکم به نجاست..... ۳۲۶
- ۲/۲/۲- میرزا شیرازی و حکم به تحریم تنباکو..... ۳۲۷
- ۳/۲/۲- سلطه انگلیس بر عراق و حکم به طهارت اهل کتاب..... ۳۲۷
- ۳/۲- امر به معروف و نهی از منکر و تدریج در تحقق..... ۳۲۸

۱/۳/۲- نهاد حکومتی امر به معروف و نهی از منکر،

۳۲۸..... پشتوانه حرکت‌های مردمی

۳۳۱..... ۲/۳/۲- جایگاه محوری امر به معروف و نهی از منکر در جامعه

۳۳۳..... ۳- امام علی (ع) و علم به اقتضائات زمان

۳۳۴..... ۱/۳- علم به جایگاه حق

۳۳۶..... ۲/۳- علم به جایگاه سن حجاب در جامعه

۳۲۸..... بخش دهم: سیره معصومین (انبیاء و ائمه) و اقتضائات

۳۲۸..... ۱- مجازات سارق و شعار به دفاع از امیر مومنان (ع)

۳۳۹..... ۲- امیر مومنان (ع) و زن مرتکب فحشاء

۳۴۰..... ۱/۲- مراحل تلاوت، تزکیه، تعلیم و اقتضائات

۳۴۲..... ۳- سیره حضرت یوسف با برادران گناهکار

۳۴۴..... ۴- سیره یوسف (ع) با خطای زن عزیز مصر

۳۴۶..... ۵- سیره سلیمان (ع) در هدایت ملکه سبا

۳۴۷..... ۶- سیره پیامبر اسلام (ص) و سه مسلمان خطاکار

۳۴۸..... خلاصه فصل نهم

فصل دهم: کمال قرآن و سطوح ادراکی و رفتاری

۳۴۹..... مدیران و جامعه

۳۵۰..... بخش اول: مراتب دیانت

۳۵۰..... مقدمه

۳۵۱..... ۱- مرتبه ابتدائی کمال: اسلام

۳۵۲..... ۱/۱- تدین ابتدائی فاقد رضایت الهی

- ۲/۱- خصوصیات سطح ابتدائی تدین در جامعه..... ۳۵۲
- ۳/۱- حادثه غدیر و سقیفه..... ۳۵۳
- ۴/۱- عدم انفکاک جامعیت از کمال..... ۳۵۳
- ۲- مرتبه دوم کمال: ایمان..... ۳۵۴
- ۱/۲- حادثه غدیر و تداوم نهضت تبدیل اسلام اعرابی به سطح بالاتر..... ۳۵۵
- ۱/۱/۲- کمبود مدیریت ارشد فرهنگی..... ۳۵۵
- ۲/۱/۲- تربیت عناصر ارشد فرهنگی- قرآنی..... ۳۵۷
- ۳/۱/۲- هشدار به مسئولان نظام..... ۳۵۸
- بفش دوم: کمال قرآن و انقلاب اسلامی ایران..... ۳۶۲
- ۱- انقلاب اسلامی در سطح ابتدائی یا سطح مقبول تدین..... ۳۶۲
- ۲- شطرنج و موسیقی شبه‌ناک و سطوح دیانت..... ۳۶۳
- ۳- سطوح حجاب..... ۳۶۴
- ۱/۳- حجاب زنان مسلمان..... ۳۶۴
- ۲/۳- حجاب زنان مومن..... ۳۶۵
- ۴- تعطیلی عبادت (احکام زنان مسلمان) و جبران عبادات
- (احکام زنان مومن)..... ۳۶۷
- ۱/۴- جبران عبادات یکی از خصوصیات سطح دوم..... ۳۶۸
- ۵- راه تداوم انقلاب..... ۳۶۹
- ۶- «اصل اخوت» معیار رفتار در سطح دوم تدین..... ۳۶۹
- ۷- تکلیف مالی مومنان..... ۳۷۴
- ۱/۷- علامت شیعه بودن..... ۳۷۵

- ۲۷- حق مومن بر مومن ۳۷۶
- ۳۷- زکات مسلمانان به غیر مسلمانان ۳۷۸
- بخش سوم: مرتبه سوم دیانت: مقام امسان ۳۸۰
- ۱- سیره مالی محسنین ۳۸۱
- ۲- تشابهات در مراتب دیانت ۳۸۳
- خلاصه فصل دهم ۳۸۴
- فهرست آیات ۳۸۶
- فهرست روایات ۳۹۴
- فهرست منابع ۳۹۶

پیش گفتار

باسمه تعالی

مجموعه حاضر، اولین بخش از سلسله مباحث «هم اندیشی مدیریت در اسلام» در محور ارزشی - اسلامی آن است که از پائیز سال ۱۳۸۰ تا کنون (بهار ۸۲) به طور منظم به اتفاق برادر عزیزم جناب آقای «دکتر رضائیان» که بحثهای محور علمی - تجربی مدیریت را به عهده داشتند، برای مدیران بنیاد شهید انقلاب اسلامی، به همت و پیگیری مستمر «حاج آقا رحیمیان» ریاست محترم و نماینده مقام معظم رهبری در این سازمان، تشکیل گردیده است.

این مجموعه شامل ده گفتار می باشد که پس از ضبط و پیاده شدن از نوار و ویرایش اولیه، در اختیار این جانب قرار گرفت و ویرایش و اصلاحات نهایی و به همراه اضافاتی در آن صورت پذیرفت.

طبیعی است که فضای گفتاری و اقتضائات جلسات در ترتیب و در نحوه ارائه مباحث، هنوز هم پس از ویرایش اینجانب، در روند مباحث قدری مشهود می باشد لیکن سعی بر این شد که روند معیاری و نوعی مباحث اساس تدوین این مجموعه قرار گیرد.

در عین حال، مباحث فصل اول تا پنجم (ارزش عقل، اهمیت مدیریت، رابطه عقل و وحی و ...) را می توان در یک مجموعه و مباحث فصول ۶ (جایگاه شغلی و مدیریتی زنان...) و ۷ (نقش عوامل طبیعی و جن و ملک...) را هر کدام موضوعی مستقل و مباحث

فصول ۸ تا ۱۰ (جامعیت قرآن و نگرش سیستمی، اقتضانات و کمال قرآن و سطوح ادراکی و رفتاری مدیران و جامعه) را در یک مجموعه قرار داد. امید است استمرار و گسترش این گونه بحثها، زمینه تحولی بنیادین و مبارک را در نظام فرهنگی و اداری کشور، با سیاست قرآن محوری در اندیشه و عمل فراهم آورد. در پایان از مجموعه عزیزی که در تشکیل این جلسات و تدارکات آن، ضبط و پیاده کردن و ویرایش اولیه و تایپ و صفحه‌آرایی و چاپ این مجموعه زحمات بیدریغی را متحمل شدند خصوصا «حاج آقای رحیمیان»، ریاست محترم و نماینده مقام معظم رهبری در سازمان، جناب آقای «دکتر فیاض بخش»، ریاست سازمان اقتصادی کوثر و مجموعه همکارانشان که در شکل‌گیری و راه‌اندازی این جلسات تلاش فراوانی نمودند، و جناب آقای «علی‌اکبری» رئیس دفتر ریاست و روابط عمومی سازمان و مجموعه همکارانشان که در استمرار و تداوم برنامه نقش فراوانی داشتند، و جناب حاج آقا «عقیلی» رئیس بنیاد شهید قم و مجموعه همکارانشان که بخشی از تدارکات حضور اینجانب را در جلسات فراهم نمودند، و خصوصا از برادر عزیزم جناب آقای «دکتر رضائیان» که از پیشکسوتان و مدافعان طرح مباحث مدیریت اسلامی در محیطهای علمی و اجرایی و از بنیانگذاران درسهای «مبانی مدیریت اسلامی» در مقطع دکترای مدیریت و «اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن» در مقطع کارشناسی مدیریت بوده‌اند، کمال تشکر را دارم و از خداوند منان توفیق هرچه بیشتر خدمت به ساحت مقدس قرآن و اهل بیت (ع) را در نظام جمهوری اسلامی ایران برای این عزیزان مسئلت دارم.

«ربنا تقبل منا انك انت السميع العليم»

«ولی الله نقی پور فر»

قم، سه‌شنبه، ۱۸ ربیع‌الاول ۱۴۲۴ ه.ق.

مصادف با ۱۳۸۲/۲/۳۰ ه.ش

فصل اول:

ارزش عقل و اهمیت

مدیریت در اسلام
حیثیت در اسلام

مقدمه

بحث اول ما در این هم‌اندیشی « ارزش عقل و اهمیت مدیریت در اسلام » است. آغاز این بحث، موضوع « ارزش عقل از دیدگاه اسلام » است چرا که مدیریت، دایره مدار عقل است و عقل در منطق قرآنی و روایی، اساس دیانت، ایمان و تقوی به شمار می‌آید از این رو منطق اسلام در این زمینه، از قوی‌ترین منطقیها در مکتبهای بشری (از حیث عقلانی) جلوتر است.

بخش اول: ارزش عقل در اسلام

۱- جایگاه تعقل

مکتبهائی که وحی الهی را منکر می‌شوند، اصرار و اتکاء زیادی در خصوص عقل دارند اما اهمیتی را که اسلام برای عقل و تفکر قائل است در هیچ مکتبی نمی‌توان دید.

متأسفانه، در جامعه متدینین اکتفاء به این نکته که ما قرآن و اهل بیت (ع) را داریم، باعث بروز یک غفلت شده است و آن اینکه از عقل و فکر، حداقل استفاده هم حاصل نشده است و این از مصیبت‌های بزرگی است که ما مسلمان‌ها به آن گرفتاریم.

به عبارت دیگر، ما به تصور اینکه به «وحی» متمسک هستیم، و «وحی» بالاتراز «عقل» است، «عقل» را رها کرده‌ایم و در نتیجه از «وحی» هم کمترین استفاده را

نمی‌بریم و نتیجه بعدی اینکه کفار با وجود نفی «وحی» در حد توان از «عقل» استفاده و افری می‌برند و ما محروم هستیم.

این مشکل برمی‌گردد به این که ما به طور شایسته به «عقل» توجه نکرده‌ایم، در حالیکه دریای مفاهیم قرآنی و روانی بر اهمیت و تاثیر «عقل»، تاکید ویژه می‌کند.

یکی از آیات مهم و عجیب قرآن در سوره سبا (که حضرت امام (ره) بر روی آن بسیار تکیه می‌کردند) دستور به تفکر سالم است:

«قُلْ إِنَّمَا أَعْظَمُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَنِىٰ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَىٰ عَذَابٍ شَدِيدٍ»

(سبا ۴۷)

«بگو شما را تنها به یک چیز اندرز می‌دهم که دونفر دونفر یا به تنهایی برای خدا قیام کنید سپس بیندیشید این دوست و همنشین شما (محمد) هیچ گونه جنونی ندارد.»

تمام دین خدا بر یک موعظه اتکا می‌کند و یک سخن بیشتر ندارد و آن اینکه بشریت را برای «سیر الی الله» و «کشف حقیقت عالم خلقت» دعوت می‌کند که بیایند به نیت تقرب الی الله تک تک، یا دو به دو یا جمعی اجتماع کنید و بر این پایه و اساس (اجتماع بر اساس تقرب الی الله) تفکر سالم داشته باشید.

یعنی اسلام قبل از اینکه انسان را به پذیرش دین دعوت کند روش تفکر و تعقل را به بشریت می‌آموزد.

۲- تعقل و تصمیم

مبنای رفتارهای انسان، تصمیم است و اساس هر تصمیم درست هم بر تفکر و تعقل سالم است.

پس دین به ما آموزش می‌دهد که چگونه تفکر سالم داشته باشیم، چگونه از این تفکرات، گزینش طریق کنیم و چگونه راههای مختلف رسیدن به هدف را ارزش‌گذاری کنیم.

بررسی راههای مختلف ارائه شده توسط فکر، ارزش‌گذاری آن راهها و گزینش احسن، کار عقل است.

عاملی که تصمیم اتخاذ شده را به عرصه ظهور و تحقق می‌رساند (حوزه اجرا) عقل است.

علاوه بر این به دلیل آنکه اساس «دیانت» بر «تعقل و تفکر» استوار است، سرنوشت انسان هم با «تعقل» رقم می‌خورد.

۳- گناه نیندیشیدن و نسنجیدن

قرآن کریم یک مصاحبه‌ای با جهنمی‌ها دارد که نقش «تعقل» را در تعیین سرنوشت آنها روشن می‌کند.

سوال می‌شود که چرا شما جهنمی شدید؟

علتی را که جهنمیان مطرح می‌کنند عجیب و تکان دهنده است:

«وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک/ ۱۰)

«می‌گویند اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل می‌کردیم در میان دوزخیان

نبودیم»

اگر ما گوش شنوا به حق داشتیم یا عقلمان را به کار می‌انداختیم، هرگز جهنمی نمی‌شدیم.

این اعتراف منشا تمام دردها و مشکلاتشان را بیان می‌کند و آن عبارت از دو حالت است یا «به حرف حق اعتنا نکردند و گوش دل نسپردند» و یا اینکه «عقلشان را به کار نینداختند».

خداوند در ادامه این مطلب سخن جهنمی‌ها را تایید می‌کند:

«فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک ۱۱)

«پس به گناه خود اعتراف کردند پس، دور باشند دوزخیان از رحمت خدا»

خدا می‌فرماید: به تنها گناهشان که مادر و پایه سایر گناهان آنهاست اعتراف کردند پس مرگ بر اهل جهنم!

اینجا صحبت از «ذنب» است نه «ذنوب» در حالیکه آنها دو عامل برای ورود به جهنم ذکر کردند (اعتنا نکردن به حرف حق و بکار نینداختن عقل) اما قرآن می‌فرماید به «گناهشان» اعتراف کردند نه به «گناهانشان» که با این تعبیر می‌خواهد تذکر بدهد که هر دو مساله به یک چیز برمی‌گردد.

۴- تعقل بی‌واسطه، تعقل باواسطه

خداوند «عقل» را به همه داده است اما توان عقلانی افراد برای تجزیه و تحلیل مسائل متفاوت است.

در تجزیه و تحلیل مسائل، انسانها در دو سطح هستند:

۱- برخی‌ها اهل نظر و صاحب صلاحیت برای بررسی و تحلیل هستند

۲- گروهی دیگر با اینکه واجد «عقل» هستند، اما بطور مستقیم و مستقل نمی‌توانند با مسائل و مطالب برخورد کرده و تحلیل عقلانی کنند. با این وجود، اگر بررسی و تحلیل مسائل از سوی صاحبان نظر و خرد و اهل صلاحیت ارائه شود.

گروه دوم در حدی از توان عقلانی هستند که آن تحلیلها را بفهمند و اگر بخواهند آن مطالب را بپذیرند.

این گروه، همان گویندگان «نسمع» در مصاحبه اهل جهنم هستند. یعنی اینها نمی‌توانند بطور مستقیم نظری بدهند اما اگر سخن حق و باطل را بشنوند و برای آنها شکافته شود می‌توانند حق را تشخیص دهند. پس این دسته از افراد «تعقل با واسطه» دارند.

اما گویندگان «نعقل» در مصاحبه اهل جهنم، آنانی هستند که از پذیرش مسائلی که عقل آنها بطور مستقیم می‌توانست بفهمد و بپذیرد، یعنی «تعقل بی‌واسطه»، خودداری کردند.

پس دلیل اساسی ورود اهل دوزخ به جهنم، عدم تعقل است خواه با واسطه باشد خواه بی‌واسطه.

به همین دلیل قرآن می‌فرماید:

« فَأَعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ » (ملک ۱۱)

یعنی یک گناه بیشتر مرتکب نشدند! و آن عدم تعقل است.

۵- عقل، دین یا حیا؟

واقعا تاکید و پافشاری دین الهی (اسلام) که منشا وحیانی دارد و بحث وحی را با جدیت مطرح کرده است، بر تفکر و تعقل بسیار مهم و عجیب است.

در اصول کافی تمثیل عجیبی در باب عقل مطرح شده است مبنی بر اینکه خداوند سبحان به حضرت آدم (ع) وحی می‌فرماید که یکی از سه عامل «عقل»، «وحی» و «حیا» را انتخاب کند و بپذیرد. حضرت آدم «عقل» را انتخاب می‌کند.

در این تمثیل از قول «دین و حیا» نقل می‌شود که ما ملازم «عقل» هستیم و ماموریم که هر جا «عقل» باشد همراه او باشیم. پس «تعقل» اساس «حیا» (اخلاق و ارزشهای انسانی) و «دین» است.

البته قرآن در این زمینه همچنان تعبیرات عجیب و فراوان دارد که ما فقط به همین مقدار اکتفا می‌کنیم.

بر اساس آنچه گفته شد، عامل مهمی که در سعادت و عاقبت بخیری، و یا شقاوت انسان اثر دارد و دین خدا هم بر آن تاکید می‌کند تعقل و عدم آن است.

صلاح و فساد انسان و جامعه انسانی دایره مدار تعقل یا عدم تعقل است. طبیعتا این ویژگی در سطح مدیریت، باید برجسته‌ترین تجلی را داشته باشد و مدیران جامعه از عاقل‌ترین افراد جامعه باشند.

برای نیل به این هدف ما باید با بهره‌گیری از قرآن کریم و روایات، ویژگی‌های عاقل‌ترین فرد را پیدا کنیم تا هم تذکری برای خودمان در گزینش افراد در

۱- اصول کافی ج ۱/ کتاب العقل و الجهل/ص ۲۷

حوزه‌های مختلف باشد و هم بر اساس آن امور جامعه را اصلاح کنیم و بهبود ببخشیم.

۶- مباحث عقلانی و فوق عقلانی

در بررسی مسائل و معارف قرآنی، باید به این نکته توجه کنیم که فرهنگ و حیاتی در دو سطح جاری است

- مباحث عقلانی یعنی عقل انسان مستقیماً می‌تواند آنرا بفهمد
- مفاهیم فوق عقلانی به این معنا که این مفاهیم از ظرفیت و ادراک عقل طبیعی بشر بیشتر است.

اینها مباحث فوق عقلانی است نه ضد عقلانی (که این دو تا با هم فرق دارند) عقل این مباحث را تشخیص نمی‌دهد اما می‌فهمد که اینها بالاتر از ظرفیت ادراک اوست. اینها ضد نیست زیرا اگر ضد بود عقل به ضد خود ادراک دارد. این حوزه که «عقل» به دلیل ظرفیت محدود، قادر به ادراک آن نیست، حوزه «تعبد» است اما حوزه‌ای که «عقل» مستقلاً می‌تواند بفهمد حوزه «تذکر» است. انسان برای اینکه یک تفکر و اندیشه سالم و کامل داشته باشد، به این دو حوزه محتاج است یعنی هم به «تذکر» و هم به «تعبد» احتیاج دارد.

خلاصه بخش اول

- «تعقل»، اساس شخصیت انسان و اساس ایمان و تقوی می‌باشد.
- به بیان قرآن، منشأ تمام گناهان و جهنمی شدن، «عدم تعقل» است.
- «عقل» در اصل شناخت خدا و ضرورت نبوت و شناخت نبوت مستقل است لیکن در تفصیل معرفت به خدا و شناخت تفصیلی دین (معرفت به

انسان، قله رشد انسان، مسیر رسیدن به قله و معرفی الگوی انسانیت). به «وحی» وابسته است.

- «عقل» نه تنها در مباحث فوق عقلانی نیازمند «وحی» است بلکه در حوزه مدرکات عقلانی، در تحکیم حکم خویش در برابر فشارهای غرائز و هوای نفسانی، نیازمند احکام تأکیدی «وحی» می باشد.
- گستگی «عقل» از «وحی» در مباحث عقلانی، منجر به نقض حکم «عقل» توسط هوای نفس، تزلزل سیستم عقلانی و در نهایت منجر به بردگی «عقل» در خدمت نفس خواهد شد.

بخش دوم: اهمیت مدیریت در اسلام

۱- وابسته بودن سلامت یا فساد جامعه به علما و امرا

با این نگرش، اهمیت محوری و بنیادین مدیریت در سطح کلان اجتماع و سلسله مراتب سازمانی مشخص می‌شود:
روایتی از رسول اکرم (ص) نقل می‌شود که فرمودند:

«صِنْفَانِ إِذَا صَلَحَا صَلَحَتِ الْأُمَّةُ وَإِذَا فَسَدَا فَسَدَتِ الْأُمَّةُ
قِيلَ مَنْ هُم يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ الْعُلَمَاءُ وَالْأُمَرَاءُ» (قریب به همین مضمون، خصال ج ۱ ص ۳۶)

«دو گروه هستند که اگر صالح باشند، امت صالح می‌ماند و اگر فاسد باشند امت فاسد می‌شود.

سوال می‌شود که آنها چه کسانی هستند ای رسول‌خدا؟
پاسخ داد: عالمان و حاکمان.

علماء و امراء مدیران فرهنگی و اجرایی کشورند و این روایت تاکید بر این معنا دارد که صلاح و فساد جامعه به صلاح و فساد اینها بستگی دارد.

یکی از عمده‌ترین مباحثی که در فرهنگ قرآن با هدف تربیت مدیر اسلامی طرح شده است «قصص قرآن» است.

داستانهای قرآن منبع عظیم موضوعات متنوع قرآنی است و دریائی از مطالب تربیتی مدیریت اسلامی را در خود جای داده است.

اولین هدف قصص قرآنی تربیت پیامبر اسلام (ص) (بعنوان رهبر نهضت الهی تا روز قیامت) با تذکر به سیره رهبری و مدیریت انبیاء الهی است.

خداوند سبحان به صراحت در سوره هود می‌فرماید:

« وَ كَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِتُ بِهِ فُؤَادَكَ » (هود / ۱۲۰)

«ما هر یک از سرگذشت‌های مهم انبیاء را که برای تو بازگو می‌کنیم مطالبی است که بوسیله آن قلب پر تب و تابت را ثابت می‌بخشیم.»

این فقره مربوط به تربیت پیامبر اسلام و رهبری امت است و در ادامه می‌فرماید:

« وَ جَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَ مَوْعِظَةٌ وَ ذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ » (هود / ۱۲۰)

«و در این اخبار حقائقی به سراغت آمده است و برای مومنان موعظه و تذکر فراوانی است.»

اهداف بعدی، تربیت مدیران و مومنان در درجات نازل است.

۲- نمونه‌های مدیریت اسلامی در قرآن و سیره اهل بیت (ع)

مقدمه

برخی از موضوعات و مباحثی که در قصص قرآن وجود دارد، مفسرین را به حیرت واداشته است و آنها نتوانسته‌اند از این مسائل، تفسیر روشن و دقیقی ارائه دهند.

یکی از دلایل این امر آن است که مفسرین نوعاً از زاویه رهبری و مدیریت انبیاء به موضوعات و سیره آنها توجه نکرده‌اند.

برخی از این تشابهات در قصص قرآنی تا آنجا عجیب و دست نخورده است که نعوذ بالله مورد تمسخر و شوخ‌گرمآب‌ها واقع شده است:

۱/۲- حضرت سلیمان و غیبت هدهد

در داستان حضرت سلیمان (ع)، جریان برخورد ایشان با هدهد یکی از این موارد است.

قرآن در این باره اشاره می‌کند که روزی حضرت سلیمان در جمع مسئولان حکومتی، هدهد را نمی‌بیند و از علت غیبت او سوال می‌کند:

« مَا لِي لَا أَرَى الْهَدْدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ » (نمل/ ۲۰)

«مرا چه شده که هدهد را نمی‌بینم یا اینکه او از غائبان است؟»

مبادا غیبت کرده باشد! اگر این فاجعه (غیبت) رخ داده باشد او را سخت مجازات می‌کنم!

«لَأَعَذِّبَنَّكَ عَذَاباً شَدِيداً»

یا شاید هم لازم باشد او را اعدام کنم!!

«أَوْلَاذُبِحْتَهُ»

مگر اینکه دلایل محکم و روشنی برای من بیاورد:

«أَوْلِيَاتِيئِي بِسُلْطَانِ مُبِينٍ» (نمل/ ۲۱)

این موضوع را برخی از روشنفکران مدعی اینگونه تفسیر کرده‌اند که: «این نحوه برخورد حضرت سلیمان(ع)، مربوط به دوره‌های خشونت تاریخی است و چنین شیوه‌هایی کاملاً طبیعی بوده و از عرف و وضعیت آن زمان ناشی شده است!»

بسیاری از مفسرین هم جرات اظهار نظر نداشته و عقب‌نشینی کرده‌اند: «گویا ذهنشان به جهت عدم پاسخ روشن و قانع کننده، جرات ورود در این موضوع را نداشته است که مگر هدهد چه جرمی مرتکب شده که مجازاتی در حد اعدام برای او پیش‌بینی شده است؟!»

۲/۲- حضرت موسی (ع) و حضرت هارون (ع)

یک مساله عجیب دیگر در قرآن ماجرای برخورد حضرت موسی با حضرت هارون است.

در این جریان، حضرت موسی بعنوان یک پیامبر معصوم با حضرت هارون که او هم پیامبر و هم معصوم بوده است برخورد تندی می‌کند و حتی او را مضروب می‌کند.

۱- نوع تفاسیر از ورود به این بحث خودداری نموده‌اند رک المیزان، نمونه و ... ذیل آیه شریفه

یک مسئول مسئول دیگر را می‌زند!!! با توجه به اصول و قواعد تفسیر قرآن، بدون در نظر گرفتن مباحث مدیریتی و جایگاه مدیریت و رهبری انبیاء چگونه می‌توان این مسأله را توجیه کرد؟ انعوذ بالله بر اساس نگرش فاقد معرفت به شئونات مدیریتی انبیاء، بناچار باید یکی از این دو معصوم اشتباه کرده باشد! یا هارون (ع) اشتباه کرده که مستحق کتک شده است یا موسی (ع) اشتباه کرده که کتک زده است!

واقعا در این زمینه مفسرین به مشکل برخوردده‌اند. حتی بعضی از تفاسیر نتایج غیر صحیح و خطرناکی گرفته‌اند که بر اساس آن عصمت انبیاء شدیداً خدشه دار می‌شود.^۱

همه این اظهار نظرها و تفسیرهای ناصواب و یا حیرت و ابهام و سکوت در اینگونه موارد به آنجا برمی‌گردد که مفسرین از دیدگاه وزاویه مدیریت اسلامی به مسائل نگاه نکرده‌اند.

اگر زاویه نگاه به آیات الهی از منظر مدیریت اسلامی باشد بسیاری از مسائل روشن خواهد شد. مباحثی عمیق و واقعی که بیانگر سیره مدیریتی انبیاء است و حیرت آور است و درسهای عالی مدیریتی در آن نهفته است.

در سیره امیرالمومنین هم مواردی را می‌بینیم که با فقه رایج اسلامی قابل توجیه نیست! مرامی که امام علی در برخی از صحنه‌های حساس تاریخی از خود نشان می‌دهد بسیار عجیب است و اگر نظر علمای امروز را بخواهیم، شاید آن را خلاف شرع بنامند!

۱- رک العیزان ص ۲۶۳ سوره اعراف / ۱۵۰ - ذیل آیه شریفه

چون این سیره متسبب به امام علی (ع) است جرات اشکال گرفتن نداریم لذا از ترس اینکه مبدا سیره علوی زیر سوال برود، آنرا تحلیل نمی‌کنیم و با عنوان مصطلح «قضیه فی واقعه» (قضاوتی است در حادثه‌ای که خصوصیاتش مجهول است) از کنارش رد می‌شویم و به بوته ابهام و فراموشی می‌سپاریم!^۱

۳/۲- امام علی و دروغ مصلحت آمیز

بعنوان مثال، اگر حضرت علی در شورای شش نفره عمر، جهت حفظ نظام و مصلحت جامعه دروغ می‌گفت، تاریخ اسلام از یک مشکل و مصیبت سرنوشت‌ساز رهائی می‌یافت.

اگر در سراسر تاریخ و عالم خلقت، تنها یک دروغ مصلحت آمیز مجاز بود، به ظن قوی همین مورد است!

شاید اگر امروز به فقها گفته شود که نظرشان در خصوص آن دروغ گفتن چیست، آن را از اوجب واجبات بدانند! چرا که این دروغ مصلحت‌آمیز می‌توانست تاریخ را عوض کند.

وقتی عبدالرحمن بن عوف به امام علی می‌گوید که من با شما بیعت می‌کنم مشروط بر آنکه به سیره پیامبر و شیخین (ابوبکر و عمر) عمل کنی. حضرت علی می‌فرماید:

« من به سیره پیامبر عمل می‌کنم اما به سیره شیخین نه! چرا که خودم سیره دارم.»^۲

۱- سیره فقها در بسیاری از سیره متشابه امیرمومنان خصوصا در قضاوتهای حضرت.

۲- شرح نهج البلاغه / ابن ابی الحدید / ج ۱ / ص ۱۸۸

پس از آن عبدالرحمن همین شرط را به عثمان می‌گوید و او بلافاصله علی‌الظاهر می‌پذیرد. لذا عبدالرحمن که بر اساس وصیت عمر دارای حق انتخاب نهائی بود، با او بیعت کرد و عثمان بعنوان خلیفه انتخاب شد در حالیکه عثمان نه به سیره پیامبر و نه حتی شیخین، به هیچ‌کدام عمل نکرد!

به ظاهر یک انسان عادی هم اینجا می‌فهمد که اگر این دروغ را بگوید و بعدا به مردم توضیح بدهد که بخاطر مصلحت شما این دروغ را گفتم همه او را تحسین می‌کنند که اگر راست می‌گفتی ما بدبخت بودیم.

این سیره اصلا با فقه رایج مطابقت ندارد و بسیار عجیب به نظر می‌آید.

به خیال بسیاری، حضرت علی (ع) می‌توانست بصورت مصلحت آمیز شرط عبدالرحمن را بپذیرد و بعدا خلاف آن به حق عمل کند اما حاضر نشد حتی یک بار و برای حفظ این مصلحت تاریخی، از راستگویی و اصرار بر معیارها و ضوابط الهی دست بردارد.

۴/۲- علی(ع) و اعلان قطع ید دختر خود در صورت عدم عاریه

در یک مورد دیگر وقتی دختر امام علی ضمن هماهنگی با خزانه‌دار بیت‌المال، گردن بندی را به عاریه گرفته بود، حضرت شدیداً برخورد می‌کند و می‌فرماید:

«اگر گردن بند را عاریه نگرفته بود دخترم اولین فرد از بنی‌هاشم بود که دستش به جرم دزدی قطع

می‌شد!» (وسائل الشیعه، ج ۱۸، صص ۵۲۱-۵۲۲)

این مساله را اگر از نظر فقهی بررسی کنیم چگونه است؟

۱- شرح نهج البلاغه/ابن ابی‌الحدیج/ج ۱/ص ۱۹۴

اگر کسی مالی را با تبانی و همانگی خزانه‌دار بردارد، عنوان آن سرقت و دزدی است اما حکم قطع ید بر آن جاری نمی‌شود چرا که در قطع ید، شکستن قفل و مانع شرط است حال آنکه قفلی در کار نبوده است، این مساله مورد اتفاق شیعه و سنی است ولی حضرت می‌فرماید که اگر شرط عاریه نکرده بود قطع ید می‌کردم.^۱

واقعا انسان متحیر می‌ماند که این چه فقهی است؟ فقهای ما وقتی به این موارد می‌رسند، از کنار آن آرام و بی‌سروصدا می‌گذرند!
این بابی است که مسدود است.

این گونه موارد یک باب از سیره معصومین بعنوان سیره مدیریتی است که اگر باز شود بسیاری از معضلات حکومتی حل خواهد شد.

۵/۲- علی(ع) و داغ کردن عقیل

مورد دیگر در سیره مدیریتی علی(ع) آن داغی است که حضرت بر دست برادرش عقیل گذاشت.^۲

اگر یک نفر مدیر، این کار را با برادرش انجام بدهد، بر اساس حکم فقهی باید قصاص شود چرا که مگر مدیر چه حقی دارد بدون جرم متناسب بر دست برادرش داغ بگذارد؟ پس این مدیر باید قصاص بشود.

می‌بینیم این عمل امام علی(ع) با فقه موجود قابل تفسیر نیست، چرا که فقه موجود مسائل را بیشتر بصورت فردی بررسی می‌کند.

۱- مجموعه ورام/ج ۲/ص ۳

۲- نهج/خ ۲۲۴/ص ۳۴۶

۱/۵/۲- ضرورت ساده‌زیستی خانواده‌های مدیران جامعه اسلامی

با توجه به این موارد می‌بینیم که بخشی از ارزشهای قرآنی و روایی، بوضوح امری حکومتی و اجتماعی و مدیریتی است که باید به تدریج گشوده شود تا برکات آن در مدیریت نظام و جامعه ظاهر گردد و این سخن از مواردی است که استاد ما آقای جوادی آملی (حفظه الله) نیز بسیار بر آن تاکید دارند که خود نشان‌گر آنست که باید در تحلیل فقهی این سیره‌ها تجدید نظر کلی صورت بگیرد.

در مورد صفات رهبر و مدیران جامعه، قرآن تصریح می‌کند که این فقط پیامبر خدا و مسئولین جامعه نیستند که ملزم به رعایت زهد و ساده‌زیستی‌اند بلکه همسر و فرزندان آنها هم باید اینگونه باشند.

۲- در یک مورد، وقتی زنان پیامبر سهمی از غنائم جنگی خواستند، آیه نازل شد که شما بعنوان همسر پیامبر و رهبر جامعه اسلامی نباید به دنیا روی بیاورید! در این آیه تاکید می‌کند که همسران پیامبر، یا پیامبر را انتخاب کنند و یا دنیا را. مقصود ضمنی آیه این است: این مقداری که شما می‌خواهید حرام نیست اما صلاحیت همسر پیامبر بودن را از شما می‌گیرد لذا در صورت اصرار بیاید تا پیامبر حق شما را بدهد سپس شمارا با احترام آزاد کند (طلاق بدهد!) و آنگاه به دنبال کار و مطلوب خود بروید!

« فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعَنَّ وَأَسْرَحَنَّ سَرَاْحًا جَمِيْلًا » (احزاب / ۲۸)

«بیاید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند کنم و شما را بطرز نیکویی رها سازم»

در ادامه پس از پذیرش زنان، همسری پیامبر را و دست کشیدن از درخواست خود، خداوند به آنان می‌فرماید :

« يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ » (احزاب / ۳۲)

«ای همسران پیامبر شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید...»

این ادامه و روایات ذیل این آیات این حکم را گسترش داده است به این معنا که هر کس به دیانت و حکومت اسلامی قرب بیشتری دارد مسئولیت سنگین‌تری دارد.

نمی‌شود بعنوان فرزند و همسر رهبر، رئیس جمهور یا وزیر و یا ... بود، در عین حال بیش از حد ضرورت قابل پذیرش عموم مردم، دنیا را هم خواست و با یکدیگر کوس سبقت گذاشت!

۲/۵/۲- مدیریت‌های حساس در جامعه اسلامی

مدیریت حساس جامعه در ۳ حوزه است: *فلسفه‌های*

- مدیریت فرهنگی که در دست روحانیت و دانشگاهیان است.
- مدیریت اجرایی که قوای سه‌گانه را در بر می‌گیرد (مقتنه، مجریه، قضائیه)
- مدیریت نظامی.

پس متصدیان این مدیریت‌ها باید متناسب با مسئولیت سنگین خود، پاسخگو باشند و در صورت تخلف با مجازات مضاعف مواجه شوند.

در آیه مذکور با دقت نظر ملاحظه می‌شود که سند شرعی تشکیل دادگاه ویژه روحانیت، ویژه مدیران و ویژه نظامی... ارائه شده است نه برای اینکه با تخفیف با آنها برخورد شود بلکه برای برخورد مضاعف و شدت عمل!

« يُضَاعَفُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ » (احزاب / ۳۰)

«...هر کدام از شما که گناه آشکاری مرتکب شود عذاب او دو چندان خواهد بود.»

اگر از این زاویه به سیره امام علی نگاه کنیم، دلیل برخی از اعمال حضرت برای ما روشن می‌شود.

سطح مدیران با سطح افراد عادی تفاوت دارد و لذا تبعات اعمال آنها خیلی بیشتر است و به همین میزان، جرمشان هم سنگین‌تر است.

اگر به داستان سلیمان (ع) و هدهد به دید مدیریتی بنگریم و نقش حضرت سلیمان را بعنوان مدیر جامعه و هدهد را بعنوان یکی از عوامل اصلی و کلیدی امور اجرایی بشناسیم (کارشناس و مسئول ارشد آب‌شناسی نظام سلیمان طبق روایات)^۱ غیبت این عنصر حکومتی و عدم شرکت او در یک جلسه مهم برای تصمیم‌گیری در جهت امور جامعه آنها در جلسه‌ای که وجودش ضروری بود و ظاهراً می‌بایست او در حیظه کاری خود گزارش بدهد، بسیار ناپسند و مضر خواهد بود.

لذا لازم است در صورتی که غیبت این مسئول ارشد حکومتی بدون دلیل موجه صورت گرفته باشد با آن به اشد مجازات برخورد شود، مجازات سخت که قطعی

غیبت در مجلس است و حتی ممکن است به جهت سنگینی خسارت غیبت، اعدام هم بشود!!
این یک نکته بسیار مهم، اساسی و آموزنده در مدیریت است. واقعا غیبت یک نفر مسئول در یک جلسه که باید مسائل مربوط به حیظه مسئولیت او بررسی

۱- مجمع البیان ج ۷ ص ۳۴۰، و نور الثقلین ذیل همین آیه

شود تا اقدامات به موقع صورت گیرد، صدمات جبران ناپذیری به اجتماع وارد می‌کند و این امر مستحق مجازات شدید است.
البته غیبت هدهد خیلی زیاد نبود چرا که قرآن می‌فرماید

« فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ » (نمل / ۲۲)

«چندان درنگ نکرد که هدهد آمد...»

یعنی خیلی طول نکشید و هدهد خود را به جلسه رساند، در عرف ما حدود یک ربع تاخیر داشت و حضرت سلیمان احتمال مجازات اعدام را برای یک تاخیر کوتاه مطرح می‌کند!!! چرا؟ چون نظام سلیمانی هر ثانیه‌اش قیمت دارد. مساله شخص نیست بلکه سرنوشت یک مملکت است که حساسیت کار را بالا می‌برد. قرآن کریم با ذکر داستان سلیمان الگوی حکومت امام زمان (عج) را در یک مدل کوچک ارائه داده است. حکومت حضرت موسی، داوود و سلیمان در قرآن الگوی حکومت امام زمان است.^۱

قرآن می‌خواهد با ارائه الگوهای عینی، عملی و غیر تخیلی، عشق مردم را به حکومت امام زمان شعله‌ور کند و از طرفی اعلام کند که این حکومت قابلیت‌ها و ظرفیت‌هایی می‌خواهد.

در حکومت امام زمان (ع) تائیه‌ها مهم است و مسئولین حکومتی در مقابل تخلفات کوچک، مجازات‌های سنگینی خواهند شد چرا که حکومت رحمانی است و حکومت رحمانی نسبت به سرنوشت مردم حساس است.^۲ پس هر کس

۱- رک بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن صص ۲۸۲-۲۸۰

۲- الخلق عیال الله (کافی / ج ۲ / ص ۱۴۴)

که می‌خواهد مسئولیت مردم را عهده‌دار باشد باید حساب و کتاب و محاسبه‌ای دقیق و شدید از رفتار خود داشته باشد. یک تعبیری قرآن در مورد پیامبر اسلام دارد که اگر به هر مدبری بگویند به او بر می‌خورد:

« وَ لَوْ تَوَلَّ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ »

(حافه ۱۶-۱۴)

«اگر او سخنی دروغ بر ما می‌بست ما از او تمام ارزشهایش را، با قدرت می‌گرفتیم سپس رک قلبش را قطع می‌کردیم!!»

۶/۲- برخورد خداوند با حضرت یونس (ع)

خداوند همچنین برخوردی با حضرت یونس (ع) کرده است که با یادآوری آن، تن انسان می‌لرزد.

شما تصور کنید یک مدیر ارشد اسلامی سی سال انجام وظیفه کرده زحمت کشیده، متحمل ناسزا و کتک شده و پولی هم در ازاء ماموریت خود نگرفته است^۱ اما سرنوشت الهی او این است که در دهان نهنگ بیفتد؟!!

اگر بررسی کنیم و بخواهیم بدانیم که جرمش چیست، می‌بینیم که اعتراض خداوند به او اینست که:

«چرا هنگامی که خواستی مطلقه عذاب را ترک کنی از من اجازه نگرفتی؟»^۲

۱- طبق روایات ذیل آیات در تفسیر نورالثقلین

۲- سنت انبیاء (سوره هود/۲۸ و ۵۱) (شعرا/۱۰۹ و ۲۷ و ۱۴۵ و ۱۶۴ و ۱۸۰ و...)

۳- نور الثقلین ج ۳ ص ۳۸۵

اگر علت اجازه نگرفتن او بررسی شود، تمام عقلای عالم به او حق می‌دهند اما خداوند به او حق نمی‌دهد چرا که انتظار خدا از این مدیر بالاتر از سطح عادی است.

جالب اینجاست که وقتی قوم خود را ترک می‌کند و سوار کشتی می‌شود و نهنگی راه را بر کشتی می‌بندد، مسافری کشتی به او اعتماد می‌کنند تا قرعه بکشد با اینکه فرد غریبه‌ای در کشتی است و این معنا گویای آنست که هیبت و نورانیت الهی حضرت چنان خیره کننده بود که همه به قرعه‌اش در مورد فردی که باید طعمه نهنگ شود اعتقاد داشتند.

قرآن هم می‌فرماید که او خودش قرعه کشید^۱ و در روایت است که به درخواست اهل کشتی این عمل ۳ بار تکرار شد و هر سه بار نام او بعنوان طعمه نهنگ درآمد!

از اینجا بر مردم معلوم شد که گویا اساساً نهنگ به خاطر او راه را بر کشتی بسته است! لذا چند حمال دست و پای او را گرفتند! و در دهان نهنگ انداختند!! واقعا جای تعجب است که مدیری بعد از این همه تلاش به جرم عدم اجازه گرفتن از خدا (مدیریت ارشد عالم خلقت) به جرم ترک منطقه عذاب، طعمه نهنگ می‌شود با اینکه نفرین حضرت مستجاب شده و آثار عذاب هم ظاهر شده است.

عمل حضرت یونس بر دو یقین و باور استوار بود:

۱- از اول خلقت تا زمان حضرت با ظهور آثار عذاب دیگر کسی ایمان نمی‌آورد.^۱

۲- همواره بعد از ظهور عذاب، فرمان خروج به پیامبر خدا صادر می‌شد.^۲
بر این اساس تصور می‌کرد که حکم خدا، قطعاً اجازه خروج است لذا در آیه شریفه هم آمده است که حضرت باور نمی‌کرد که خداوند علیه او اقدام کند:

« وَ ذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ... » (اسیاء، ۸۷)

«و صاحب ماهی را نگاه کن وقتی را که خشمگین خارج شد پس باور داشت که ما علیه او اقدامی نخواهیم کرد.»

فعل خداوند سبحان در مورد اینگونه مجازات گویای آنست که:

«تو نماینده من هستی و مردم رفتن تو را به حساب من و فرمان من خواهند گذاشت.»^۳

اگر ما با این دیدگاه به مسئولیت‌های حکومت اسلامی نگاه می‌کردیم برای ثبت نام کاندیداهای ریاست جمهوری بیش از ۸۰۰ نفر صف نمی‌کشیدند. این نگرش رایج، مصیبت و نکبتی بزرگ و اعلان خطری جدی برای سلامت نظام است. نگاه به مدیریت و مسئولیت در نظام اسلامی باید نگاه به امانت باشد نه طعمه؛ و قطعاً اگر همه با دید امانت به مسئولیتها بنگرند دیگر این مقدار مسابقه برای

۱- یونس ۹۸

۲- همچون موارد خروج حضرت لوط، موسی و ... (هود/۸۱)، (حجر/۶۵)، (طه/۷۷)

۳- این گونه مضامین در روایات کتاب علم و کتاب معاشرت و کتاب ایمان و کفر و ... در اصول کافی و بحار و ... فراوان یافت می‌شود.

احراز پستها مطرح نمی‌شود حتی گاه باید برای واگذاری مسئولیتها به افراد، به آنها اصرار کرد و از آنها خواست تا برای رضای خدا و خدمت به بندگان خدا مسئولیتها را بپذیرند همچنانکه در اوائل بعد از پیروزی انقلاب برای مخلصین این چنین بود که براحتی تا احساس تکلیف شرعی نمی‌نمودند قبول مسئولیت نمی‌کردند.

خلاصه بخش دوم

- صلاح و فساد جامعه، دایره مدار مدیریت فرهنگی و اجرایی است.
- لازمه ارتقاء سطح مدیریت، ارتقاء سطح انتظارات نظام اسلامی از مدیریت می‌باشد.
- در نظام اسلامی عمل صالح مدیریت، پاداش مضاعف و تخلفات مدیریت مجازات مضاعف و شدت عمل را در پی دارد.
- در نظام اسلامی، ارزیابی عملکرد وابستگان مدیریت ارشد نظام همچون خود مدیریت، از حساسیت و اشتداد پاداش و مجازات برخوردار است.
- دادگاه ویژه روحانیت، مدیران، عناصر نظامی منشأ قرآنی داشته و ناظر به شدت عمل با تخلفات است نه إرفاق و تسامح در ارزیابی عملکرد.

فصل دوم:

رابطه عقل و وحی

رابطه عقل و وحی

مقدمه

همچنانکه در مبحث گذشته گفتیم یکی از مباحث اساسی و بنیادی در مدیریت اسلامی رابطه میان «عقل و وحی» و «علم تجربی و وحی» است.

امروزه تفکری بر اندیشه غربیها حاکم است مبنی بر اینکه علم مدیریت مربوط به علوم تجربی است و اسلام هم یک دین است که غیر تجربی است و لذا رابطه‌ای بین علم و دین وجود ندارد!

متأسفانه به دلیل وجود برخی عوامل و مشکلات اجتماعی و سوء مدیریت فرهنگی و اجرایی، این اندیشه در کلاسهای درس و در سطح تحصیلکردگان ما به شدت تبلیغ می‌شود و یک جریان شومی به راه افتاده است تا این تفکر را القاء کند که علم و دین هر کدام حوزه خاص خود را دارند و رابطه‌ای بین آنها وجود ندارد.

لازم است در این خصوص با بررسی و تجزیه و تحلیل، بینیم آیا میان دین و علم رابطه‌ای هست؟ یا اینکه این دو امر، نسبت به یکدیگر بی‌ربط هستند و نباید حوزه‌های آنها را با هم خلط کرد.

بخش اول: نگرش غرب و اسلام نسبت به تاریخ دین

۱- نگرش حاکم بر غرب، نسبت به تاریخ دین و رابطه عقل و وحی

۱/۱- سکولاریزم الحادی

عنوان رابطه «علم و دین» در نگاه اول دو نکته از تفکر غرب را به ما تذکر می‌دهد:

۱. تقدم با علم است یعنی اصل در شناخت اشیاء با «علم» است و «دین» یک پدیده غیر اصیل است که باید نسبتش را با «علم» سنجید.
۲. «دین» بعنوان یک پدیده کلی و با توجه به معنای عام آن (هر آنچه که از ماوراء طبیعت سخن بگوید و بدان قداست داده شود) تلقی می‌شود و لذا فرقی بین ادیان قائل نمی‌شوند به نحوی که حکم صادره از سوی آنها در رابطه علم تجربی و دین، هم اسلام را در بر می‌گیرد و هم بت پرستی را! و این یکسان‌نگری

در منظر جامعه شناسی ادیان که ریشه در تفکر الحادی و دنیامدارانه غرب دارد امری پذیرفته شده و بی چون و چرا تلقی می شود.^۱

البته این نکته به این معنا نیست که آنها خواسته اند بین ادیان (مثلا اسلام و اهل کتاب و هندوئیسم و ...) مشترکاتی پیدا کنند، بلکه پیش فرض آنها اینست که اصولا بین ادیان فرقی نیست!

نکته مهم این است که تعریفی که این تفکر از دین دارد، دین را عمدتا یک نوع خیالات پدید آمده در طول تاریخ می داند که در ابتدا به صورت یک سری خیالات گنگ و مبهم به نام ادیان ابتدائی بوده و به تدریج پیشرفت کرده تا به ادیان توحیدی رسیده است.^۲

بر اساس این تفکر، ذهن بشر ابتدائی به جهت سادگی، علل پدیده ها را نمی شناخت؛ لذا «دین» را تخیل کرد تا برای او پناهگاهی باشد و یا حداقل حس کنجکاویش را در شناخت منشأ پدیده ها ارضاء کند.

لذا

- گاه می گویند دین به علت جهل بشر بوجود آمده است (ارضاء حس کنجکاو)
- گاه ترس را عامل آن می شمارند (جستجو در یافتن پناهگاه مطمئن)
- گاه دین را ساخته دست قدرت ها می دانند

تمام این نگرش ها در یک چیز مشترک است و آن اینکه

«دین اصولا واقعیت ندارد.»

۱- دین پژوهی، دفتر اول، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، صص ۱۵-۱۳ و ۱۷

۲- رک تاریخ جامع ادیان، جان ناس و تاریخ ادیان علی اصغر حکمت و ...

در بیان این موضوع، بعضی از روشنفکر نمایان و مدعیان داخلی با صراحت عدم واقعی بودن «دین» را مطرح می‌کنند و برخی دیگر به دلایل مختلف، چون جرات بیان آن را در محافل دینی ندارند، سعی می‌کنند با ظرافت، همین مطلب را به زبان و کلمات دیگری اقاء کنند.

در بررسی «رابطه بین دین و علم»، اگر ما «دین» را به یک معنای عام بگیریم نمی‌توانیم رابطه‌ای جدی بین آنها تصور کنیم.

اگر «دین» امر خیالی یا ساخته تخیلات بشر باشد، با واقعیت‌ها سروکار ندارد و در گونه‌ای از امور شخصی، قومی یا ملی (مانند نحوه لباس پوشیدن، خوراک، آداب و رسوم و ...) رخ می‌نماید و قطعاً آنرا نمی‌توان با مسائل علمی که قانونهای کلی را مطرح می‌کند مقایسه کرد.

لباس پوشیدن، خوراک و ... در هر شهر و کشوری مطابق سلاطی با نقاط دیگر فرق می‌کند و نمی‌توان به آن اشکال گرفت،

زیرا که مسائل شخصی چرابر دار نیست و مربوط به میل نفسانی افراد است.

حال اگر «دین» را یک امر شخصی بدانیم که مطابق سلاطی افراد تغییر کند، نمی‌تواند با قوانین محکم علمی رابطه برقرار کند.

این نگرش همان سکولاریزم الحادی است که بر تفکر غرب سطره زیادی دارد.

۲/۱- سکولاریزم مذهبی

نگرش دیگر در این زمینه سکولاریزم مذهبی است که خواسته است تا حدی در مقابل «دین» انعطاف نشان دهد.

بر اساس این دیدگاه «خدا و دین»، ساخته خیالات نیستند بلکه واقعیت دارند اما وظیفه «دین» پرداختن به امور غیر دنیوی است.

این تفکر بین حوزه دین و علم، یک تقسیم اراضی کرده است بدین معنا که: اولاً: «دین» صرفاً از عالم آخرت سخن می‌گوید لذا حوزه دخالت دین در امور اخروی است.

ثانیاً: تنها مرجع کشف معرفت در امور دنیوی عقل تجربی است لذا تنها «عقل» است که در حیطه امور دنیوی کاربرد دارد.

پس این دو نباید در حوزه‌های مربوط به یکدیگر دخالت و فضولی کنند!

۳/۱- فصل مشترک این دو نگرش (سکولاریزم الحادی و مذهبی)

از بررسی این دو دیدگاه نهایتاً یک نتیجه حاصل می‌شود:

چه بگوئیم: «دین تخیل است و واقعیت ندارد» و چه بگوئیم: «دین واقعیت دارد اما وظیفه‌اش پرداختن به امور اخروی است» نتیجه‌اش این است که «دین هیچ صلاحیتی برای اداره و دخالت در امور دنیوی ندارد و دنیا را باید علم و تجربه اداره کند.»

مقصود از امور دنیوی، امور اجتماعی است و هر چیزی که به مقولات اجتماعی برگردد.

معنای ملموس‌تر این تفکرات این است که «دین» یک امر شخصی و مربوط به حریم خلوت افراد است و تا وقتی که در حد رفتارهای شخصی (مانند عبادت و راز و نیاز و...) باقی بماند کسی حق دخالت در آن را ندارد.

اما «علم» مربوط به مسائل اجتماعی است و اگر انسان (حتی انسان دین‌دار) پا به محیط خانه، مدرسه، اداره و ... گذاشت، حق مطرح کردن مسائل دینی را ندارد! و باید صرفاً مسائل علمی را مطرح کند و الا خلاف عقل و قانون عمل کرده و مرتکب جرم شده است و جامعه حق دارد علیه او اعلام جرم کند.

دو هفته قبل از حادثه انفجار برج‌های دوقلوی آمریکا در اخبار سراسری تلویزیون اعلام شد که یک معلم سیاهپوست مسیحی در کلاس درس در آمریکا به دانش‌آموزان توصیه کرده بود که:

«بچه‌ها! هر وقت دچار بلا و مصیبت شدید دست به دعا بردارید و از خدا کمک بخواهید چرا که دعا به شما آرامش می‌دهد.»

این معلم به دلیل بیان این سخن در کلاس درس، به محاکمه کشیده شد و جرم او هم این بود که مطالب غیر علمی را در محیط علمی (مدرسه) عنوان کرده است!!!

یکی از بحرانهای اساسی که امروزه جامعه غرب و بخصوص آمریکا با آن مواجه است همین تفکر است؛ یعنی یا خدا را انکار می‌کنند، یا اینکه جایگاهی برای او تعریف می‌کنند که نقشی در دنیای انسان ندارد. انسان را خلق کرد و دیگر کاری به او ندارد و همه امور را به دست عقل سپرد و رفت.

لذا اینها پناهگاهی ندارند. بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، مردمیکه تمام اتکاء آنها پول و قدرت بود ناگهان پشت خودشان را خالی دیدند و خود را بی‌پناه حس کردند.

بهر حال این نگرش در تمام ابعاد حکومتی و اجتماعی آنها (جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، مدیریت، اقتصاد، حقوق و غیره) نقش اساسی دارد.

در کشور ما، کسانی که از تفکر عدم ارتباط بین دین و علم تبعیت می‌کنند، به دلیل وجود تفکرات دینی قوی و ریشه‌ای در کشور، جرات نکردند که واقعیت خدا و دین را انکار کنند لذا دیدگاه دوم را پذیرفته‌اند و می‌گویند:

«ما مسلمانیم و قرآن هم کتاب آسمانی ماست و این قرآن به ما می‌گوید که دین ریاضی چه دنیا ندارد و وظیفه دین پرداختن به امور اخروی است.»^۱

۱- رک: خدا و آخرت، هدف بعثت انبیا، مهندس بازرگان و مقالات مجله کیان و ...

اینها فاجعه است.

البته این‌گونه اظهار نظرها قبل از انقلاب هم در سطح محافل علمی حوزه و دانشگاه مطرح می‌شد اما با وجود آن فضای حاد سیاسی محکوم و مطرود بود. اینکه چرا در زمان حاضر در جمهوری اسلامی این اندیشه‌ها به راحتی مطرح می‌شود موضوع عجیبی است که جای بررسی دارد!!

مدعیان این اندیشه معتقدند که مطالب قرآن شامل دو بخش است:

- بخش غیر دینی که به اقتضای زمان پیامبر(ص) آمده است
- بخش دینی که مربوط به امور اخروی است.

در جواب این سوال که بخش غیر دینی قرآن برای چه هدفی نازل شده است پاسخ می‌دهند:

چون در آن زمان، علوم نابالغ و کودک بوده‌اند، نمی‌توانستند مشکلات حوزه خود را اداره کنند لذا «دین» موقتا مسئولیت اداره «دنیا» را در کنار آموزه‌های معنوی عهده‌دار شد؛ یعنی بحثهایی از قبیل ارث، حقوق، خانواده، اقتصاد، سیاست، قضا و ... به اقتضای مسائل و مشکلات زمان صدر اسلام بوده است! ولی امروزه که علم حقوق (فردی، اجتماعی، حکومتی یا بین‌المللی)، علم سیاست، علم اقتصاد، علم مدیریت و ... داریم و علوم، بالغ و کامل شده‌اند و صلاحیت اداره حوزه خود را پیدا کرده‌اند دین باید خود را کنار بکشد، دخالت نکند، دست از تعصب بردارد و در حیطة وظیفه خاصی که خدا به گردنش گذاشته که پرداختن به امور اخروی است، حرکت کند.^۱

این خلاصه آن بحثی است که الان در سطح دانشگاه‌های ما مطرح است. با این مقدمه حال می‌خواهیم نظر اسلام را در مورد رابطه «عقل و دین» جویا شویم.

۴/۱- تقسیم بندی تفکر غربی در مورد مراحل تکامل دین

در تقسیم بندی‌های اخیر غربی‌ها و برخی روشنفکر نماها، مراحل تکاملی دین را به ۳ دوره تقسیم کرده‌اند:

۱- دوره ابتدائی دین

۲- دوره باستانی دین

۳- دوره پیشرفته دین

براساس این تقسیم‌بندی، آغاز «دین» با «توحید» نبوده‌است و حتی در دوره ابتدائی دین، اصلا خدا به درستی تصور نشده و بطور جدی مطرح نبوده‌است! بعدها در ادیان باستانی که شامل ادیان بت‌پرستی هم است، خدا مطرح می‌شود و آن هم بصورت متعدد و متنوع.

به مرور زمان کم کم بشر متوجه می‌شود که چند خدائی کارآمد نیست و باید خدا را یکی کرد تا مشکلات ناشی از تعدد خدایان حل شود و در نتیجه ادیان توحیدی (یهودیت، مسیحیت، زرتشت و اسلام) پیدا می‌شود؟!

پس بر اساس این تفکر:

«اصل با شرک است و توحید طی هزاران سال و توسط بشر پیدا شده است و اسلام در

دوره پیشرفته دین تجلی کرده است.»

۲- نظر اسلام در مورد تاریخ دین و هدایت الهی

۱/۲- تقدم توحيد بر شرک

از نظر اسلام، یک سری واضحات مسلم و قطعی وجود دارد که قرانت بردار هم نیست، به معنی اینکه:

«اصل و اساس با توحيد است و شرک، بعنوان یک بیماری به بشریت عارض شده است.»
جد همه انسانها، حضرت آدم(ع) پیامبر خدا بود پس بشریت در خانه پیامبر خدا چشم به جهان باز کرد و لذا از همان ابتدا با دین خدا روبرو شدند که بحث توحيد اساس آن است.

بعد از آن انسانها مورد تعلیم پیامبران الهی که نماینده خدا هستند، قرار گرفتند.
پس در دیدگاه اسلام، تقدم با «دین الهی» است نه «علم» و این «علم» است که در دامان دین خدا پرورش پیدا کرده است و دین الهی بستر مساعدی برای گسترش علم فراهم کرده است.

یکی از مصادیق تنزل یافته تعلیم اسماء به حضرت آدم، همان علم به ضروریات زندگی دنیوی است و شامل حداقل‌های اولیه زندگی بشر مانند خوراک، پوشاک، مسکن و زبان و ... است و پاسخ به اینکه خوراک چه باشد، پوشاک چه باشد؟ و ...^۱

خداوند علاوه بر هدایت فکری و روحی انسان، برخی از ضرورت‌های زندگی دنیوی را به انسان نشان داده است که اگر نشان نمی‌داد بشر با مشکلات جدی روبرو می‌شد. هر چند عقل می‌توانست در دراز مدت به آنها برسد، اما زمان لازم

۱- رک تفاسیر روانی ذیل آیه ۳۱ سوره بقره از جمله نورالتقلین، ج ۱، ص ۵۵

برای نیل به آن بسیار طولانی بود و بشر، متحمل مصائب و مشکلات حاد می‌شد و ممکن بود از هستی ساقط شود.

۲/۲- قدرت تکلم موهبتی الهی

«زبان» و قدرت تکلم که وسیله‌ای برای تبادل افکار و اندیشه‌هاست، یک نعمت الهی است یعنی خدا زبان و اصول لغات را به انسان یاد داد تا پیام الهی از طریق پیامبرش به انسانها منتقل شود.

تفکر مادی می‌گوید که بشر ابتدائاً لال بوده و ارتباط حضرت آدم با همسر و فرزندان از طریق ایما و اشاره و لالیازی صورت می‌گرفته و بدتر از آن امثال تئوری زبان عوعوئی را مطرح می‌کنند که براساس آن گفته می‌شود که بشر از سگ و گربه تقلید و صدای آنها را ایجاد می‌کرده و بعدها با تکامل جامعه بشری و تلاش و نبوغ عقل انسانی، زبان و تکلم به تدریج پیدا شد!

این تفکر صریحاً مخالف تعالیم و بیانات قرآن است. در قرآن ملاحظه می‌شود که تکلم روشن، وسیع و عمیقی بین حضرت آدم و خدای تعالی و نیز همسر و فرزندان او و انسان با شیطان وجود دارد که حتی حالات نفسانی آنها هم در کلماتشان بیان شده است.

این نکته به روشنی نشان می‌دهد که خداوند علم بیان را به انسان یاد داده است.

«الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (الرحمن/۱-۴)

«خداوند رحمان، قرآن را آموخت، انسان را آفرید و تکلم را به او یاد

آموخت.»

یعنی خداوند اصول لغات و قدرت تکلم را به انسان داده است و عقل انسان این توان را دارد که به تدریج دامنه لغات را گسترش دهد و این توانایی امری است که به مرور زمان حاصل شده است.

اگر تحصیل اصل تکلم به عهده بشر گذاشته می‌شد، نه تنها قرن‌ها طول می‌کشید و بشر در تعامل اجتماعی مشکلات فراوانی می‌داشت و دچار عسر و حرج می‌شد بلکه در امر هدایت بشر نیز اختلال جدی پیش می‌آمد و بشر حق داشت به خدا اعتراض نماید و بگوید:

«خدایا تو من را لال آفریدی و لذا من بدرستی نفهمیدم پیامبر تو چه گفت او پیام تو را یا حرکات به من القاء کرد و من معنای غیر صحیحی از آن دریافت کردم.»

اگر این چنین بود، اصولاً حجت الهی بر بشر تمام نمی‌شد در حالیکه قرآن کریم اتمام حجت الهی بر بشر تا سر حد نهایتش را تصریح دارد:

« قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ » (سوره انعام / ۱۴۹)

«بگو دلیل رسا و قاطع برای خدا است (دلیلی که برای هیچ کس بهانه‌ای باقی نمی‌گذارد).»

« رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ »

(سوره نسا، ۱۶۵)

«رسولانی بشارت دهنده و هشداردهنده (را فرستادیم) تا بعد از آمدن رسولان برای مردم بر خدا حجتی نباشد.»

این آیات نشان می‌دهد که

اولاً: عقل برای بشر کافی نیست

ثانیاً: پیام انبیاء مکمل عقل بشری است.

اگر انبیاء نبودند یا بودند ولی توانائی فهماندن نداشتند ، بشر این بهانه را داشت که بگوید حجت بر من تمام نشد! پس زبان یکی از لوازم قطعی اتمام حجت است و اگر نبود ما دچار مشکلات جدی می شدیم و حجت الهی بر مردم تمام نبود.

۳/۲ - علم به تغذیه سالم

علاوه بر «زبان»، «علوم اولیه زندگی مادی» را هم خدا به انسان آموزش داده است.

تفکر غیر الهی می گوید:

«پس از آفرینش بشر قرن‌ها طول کشید تا بشر بفهمد چه چیزهایی را باید بخورد و چه

چیزهایی را نباید بخورد»

در حالیکه این فرضیه با بیانات دین منافات دارد.

تصور کنید خداوند مشخص نکرده باشد که انسان چه چیزی را بخورد یا نخورد، انسانی که تازه چشم به این دنیا باز کرده است چگونه بفهمد آیا این نباتات و حیوانات پیرامونش قابل خوردن می باشد یا خیر؟

از بعد مادی خوراکی‌ها که بگذریم، تأثیری که خوراک بر روحيات انسان می گذارد، از حوزه ارزیابی کنونی عقل بشری خارج است تا چه رسد به آغاز زندگی بشر! «عقل» در زمان ما هنوز صلاحیت تشخیص را به قدر ضرورت پیدا نکرده است و هنوز میزان خاصی برای اندازه گیری آنها ارائه نداده است.

پس خداوند با توجه به علمی که از انسان و نیازمندیهای او دارد و همچنین به دلیل اینکه اثرات جهان پیرامون انسان را بر وجود او می داند علم به ضروریات

اولیه زندگی را هم به او عرضه کرده است تا حداقلِ تامین مادی صورت گیرد و فراغت لازم برای هدایت انسانی - الهی پیدا شود حتی در برخی مسائل مادی غیر ضروری، مواردی در قرآن ذکر شده است که حاکی از آن است که خداوند سبحان به حکمت بالغه‌اش، علم به این مسائل را نیز به عقل بشر احاله نکرده است و لو اینکه عقل می‌توانست در دراز مدت یاد بگیرد تا مبادا از تاخیر در این معرفت، امر حیات بشری دچار اختلال گردد. مثلاً خداوند در قرآن می‌فرماید که ما زره سازی را به بشر یاد دادیم. هر چند ظاهراً خداوند زره‌سازی را به حضرت داوود (ع) یاد داده است اما قرآن می‌فرماید:

« وَ عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ » (سوره اسفا، ۸۰)

«و به او صنعت زره‌سازی را به جهت شما یاد دادیم تا که شما را از سختی کارزارتان حفاظت نماید.»

در این آیه، دلیل آموزش زره سازی به داوود نبی، در امان ماندن بشریت از آسیب مطرح شده است که دلالت بر این دارد که این آموزش برای اولین بار صورت می‌گیرد و بشر قبلاً از آن آگاهی نداشت و حضرت داوود (ع) واسطه این آموزش به بشر قرار گرفته است.

در این مورد هر چند عقل می‌توانست زره‌سازی را از راه تجربه یاد بگیرد و جزء اختراعات بشر باشد اما به تاخیر می‌افتد، لذا «وحی» دخالت می‌کند و زره سازی را به بشریت یاد می‌دهد تا بشر از صدمه زدن جدی به خودش در امان باشد. پس در می‌یابیم که آغاز تفکر بشری با «دینِ خدا» همراه است و برای اتمام حجت، آموزشهای لازم هم به او داده شده است.

۴/۲- بشر اولیه با فرهنگ و با تمدن

در تفکر غربی اینگونه القاء می‌شود که بشر اولیه، موجودی نادان، وحشی، لخت، خام خوار، لال و ... بوده و متأسفانه برخی از این مطالب در کتب تاریخ تمدن بعنوان آموزش در مدارس و دانشگاهها به دانش‌آموزان و دانشجویان ارائه می‌شود در حالیکه این موارد با نص صریح قرآن و تعالیم الهی منافات دارد. خداوند می‌فرماید اولین مهندس، حضرت آدم است!

« إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ » (آل عمران ۹۶)

«براستی اول خانه‌ای که برای مردم قرار داده شده است همانی است که در بکه، (کنون اردحام بشریت: مکه) است در حالیکه منبع خیر و برکت است.»

حضرت علی هم بعنوان مفسر قرآن، در خطبه قاصعه نهج البلاغه می‌فرماید که خانه کعبه به دست حضرت آدم ساخته شد.

آن خانه از خشت و گل و سنگ بود و دیوار داشت پس معلوم می‌شود که آدم (ع) خانه سازی را می‌شناخت و در غار زندگی نکرده است:

«...فَجَعَلَهَا بَيْتَهُ الْحَرَامَ لِلنَّاسِ قِيَامًا... ثُمَّ أَمَرَ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ وُلْدَهُ أَنْ

يَتَّبِعُوا أَعْطَافَهُمْ نَحْوَهُ...» (نهج البلاغه / خ ۱۹۲ قاصعه)

«پس خداوند کعبه را خانه مقدس و مورد احترام قرار داد در حالیکه مایه

قوام حیات معنوی مردم می‌باشد سپس حضرت آدم (ع) و فرزندانش را

فرمان داد که توجیساتشان را به سوی خانه‌اش معطوف دارند...»

چه معنا دارد که بگوئیم انسانهای اولیه وحشی بودند؟!

این نگرش‌های غیر واقعی باعث شده که آیات قرآن را هم بر اساس دیدگاهی غلط تفسیر کنند.

در خصوص سوال ملائک از خلق آدم (ع) در آیه:

« أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ » (بقره، ۳۰)

«آیا در زمین قرار می‌دهی کسی را که در آن فساد می‌کند و خونها را می‌ریزد؟»

می‌گویند که چون بشر اولیه انسان میمون‌هانی بودند که وحشی‌گری می‌کردند ملائکه به جهت آن ذهنیت سابق به خدا عرض کردند که چرا می‌خواهی این موجود را که صلاحیت ندارد بیافرینی در حالی که ما اهل تسبیح و تقدیس تو هستیم!

در حالیکه سیاق این آیات و مسلمات قرآنی نشان می‌دهد که برعکس، ملائکه هیچ سابقه‌ای از آدمیت در ذهن نداشتند و شخصیت حضرت آدم نیز هیچ ارتباطی به موجودات قبل از آن نداشت و لذا ملائکه هیچ شناخت سابقی از موجود جدید نداشتند.

۱- اگر سخن ملائکه ناظر به موجودات پیشین بود آنها یا حیوان بودند و یا انسان، اگر حیوان بودند ربطی به خلقت آدم که انسان است نداشت و خلط مبحث بود و مُلک خلط مبحث نمی‌کند پس آنان حیوان نبودند و اگر انسان بودند انسان بدون هدایت و حجت الهی معنی ندارد و خلقت ناقص خواهد بود:

«رسلنا مبشرین و منذرین لئلا یکون للناس علی الله حجه بعد الرسل» (انسان/ ۱۶۵)

پس باید آنان پیامبر داشته باشند و عده‌ای هم پیرو آن پیامبران باشند و لذا نباید همه خونریز و مفسد باشند آنگونه که ملائکه در کلام خود به خداوند عرضه می‌کنند لذا معلوم می‌شود که چون مُلک صادق است و دروغ نمی‌گوید پس سابقه‌ای از انسانها ندارد و آنچه سابقه دارد همه از حیوانات است.

با این وجود، این افکار بشدت تأثیر خود را در تفسیر قرآن گذاشته است که حتماً باید پالایش بشود.
در آیه

« إني جاعلٌ في الأرض خَلِيفَةً »

«براستی من در زمین جانشینی (عظیم القدر) قرار دهنده‌ام.»

دو ویژگی برای مخلوق خدا ذکر شده است:

- «فی الارض» یعنی مادی بودن که بعد حیوانی دارد.
- «خليفة» یعنی ملکوتی بودن که مظهر کامل جمیع اسماء و صفات است.

آنچه که ملائکه تا آن زمان از موجودات مادی ذی‌روح تجربه کرده بودند، حیوانات بودند و بر حیوانات هم قانون جنگل و تنازع بقاء حاکم است پس تصور آنها از مخلوق جدید خدا، موجودی بود که اقتضانات دنیوی دارد و لابد این تنازع و خونریزی هم شامل او می‌شود لذا گفتند:

« أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ »

و تعجب آنها از این بود که چگونه این موجود با بعد حیوانی می‌خواهد خلیفه خدا هم باشد و بعد روح الهی هم داشته باشد و بر ملائکه برتری پیدا کند حال آنکه دنیا اقتضای حکومت غرائز را دارد و بعد روح‌اللهی در این اقتضاء حکم اسلحه شگفت‌انگیز بسیار پر قدرتی را دارد که در دست دیوانه‌ای افتاده است که عالمی را به آتش خواهد کشید و تباهی عظیمی را براه خواهد انداخت!

لذا در پاسخ، خداوند حکیم فرمود:

« إني أعلم ما لا تعلمون »

«براستی من می‌دانم آنچه را نمی‌دانید.»

یعنی یک چیزی هست که شما ملائکه نمی‌دانید؛ سخن «مَلَك» نیمی از واقعیت انسانی بود نه تمام آن، چرا که اگر بعد حیوانی در اختیار بعد ملکوتی قرار بگیرد، فوق ملکوتی خواهد شد و این معنا، آن نیمه دوم واقعیت انسانی بود که ملائکه تا آن زمان آن را تجربه نکرده بودند.

بنابراین، خداوند تبارک و تعالی بین ملائکه و آدم(ع)، مسابقه معرفی اسماء را برگزار می‌کند تا برتری بعد ملکوتی تجلی پیدا کند. پس از این مسابقه ملائکه خاضع شدند چرا که دریافتند که یک بعدی قضاوت کرده‌اند (نه اینکه اشتباه کرده باشند).

۵/۲- دین، مادر علم

نتیجه اینکه غرض از خلقت آدم ظهور انسان‌هائی است که بعد مادی را در خدمت بعد ملکوتی بکار گیرند و به قدر وسع، در مسیر خلافت الهی قدم بردارند و عده‌ای هم به آن مقام نائل شوند لذا می‌بینیم که در این راستا از ابتدای خلقت، «خداشناسی، ایمان به آخرت، توحید و کلاً، اصول اعتقادات» مطرح است و «توحید» بعنوان یک اصل اساسی مطرح است و همچنانکه قبلاً گفته شد «شُرک» یک نوع بیماری است که در طول زمان برای برخی افراد عارض شده است^۱ نه اینکه اصل با شرک باشد و توحید پس از طی قرن‌ها و هزاران سال پیدا شده باشد پس، بر اساس نگرش اسلامی و قرآنی که محور دین است، «علم» در دامان «دین» پرورش پیدا کرد و نه تنها «دین» ضد «علم» نیست بلکه «مادر علم» است و «علم» را از افراط و تفریط نگاه می‌دارد.

۱- اَفی الله شک؟! فاطر السموات و الارض (ابراهیم/۱۰) «آیا در وجود الله شک و تردید است؟ خدایی که همه آسمانها و زمین را بر سرشت الهی سرشته است؟»

خلاصه بخش اول

- تفکر حاکم بر غرب، «عقل تجربی» را حاکم مطلق اداره دنیا و «دین» را امری شخصی و سلیقه‌ای (سکولار الحادی) و یا حقیقی فردی (سکولار مذهبی) معرفی می‌نماید.
- در بیان قرآن «توحید» بر «شُرک» تقدم دارد و اولین انسان (حضرت آدم) منادی توحید و پیامبر خداست.
- آغاز بشریت با معرفت به دین خدا، قدرت تکلم، تغذیه سالم، خانه سازی و دیگر ضروریات اولیه همراه است.
- «دین»، مادر «علم» و تربیت کننده «عقل بشر» در اخذ اندیشه احسن و تصمیم صحیح می‌باشد.

بخش دوم: رابطه عقل و وحی

۱- احتیاج بشر به خدا

این ادعا که «دین»، مادر علم است یک دلیل منطقی دارد و آن اینکه «دین» وحی و کلام خداست و نیاز مخلوق به خالقش از بدیهیات عقلی معترف به خالقیت خداست.

قرآن کریم با یک استدلال ساده و با طرح چند سوال ساده اما اساسی، نتیجه می‌گیرد که بطور قطعی بشر به خدا احتیاج دارد و از رحمت خدا بی نیاز نیست. خداوند سبحان ابتدا از خالقیت خود پرسش می‌کند:

اینکه انسان پدیده است و زمانی نبوده است و سپس خلق شده است، از نظر هیچ کس حتی ملحد، قابل انکار نیست، حال با یقین به پدید آمدن انسان، سؤال اینست که

پدیدآورنده انسان کیست. آیا از هیچ و بدون منشأ و علت خود بخود به وجود آمده

است!!!

« أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ؟ » (طور ۳۶ و ۳۵)

«آیا آنها بی هیچ آفریده شده‌اند؟»

هیچ عاقلی منکر نظام علت و معلولی در پدیده‌ها نمی‌تواند باشد و الا در عقلش باید تشکیک نمود!

در نفی علیت، هیچ سنگی روی سنگ بند نخواهد شد و هیچ علمی معنا نخواهد داشت و هیچ معلولی را به هیچ عاملی نمی‌توان نسبت داد و لذا این معنا، خلاف فطرت و اقتضای وجود انسان است.

« أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ؟ »

«یا آنکه خود انسان خودش را خلق کرده است؟»

هیچ آدم عاقلی نمی‌گوید که خودم، خودم را خلق کردم. پس به اطراف بنگر آیا زمین و آسمان ترا خلق کرده‌اند؟ قطعاً نه زیرا شان آنها از انسان پائین تر است. پس طبیعت هم تو را خلق نکرده است. آیا تو در خلقت طبیعت و آسمان و زمین سهم داشته‌ای؟

« أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ »

«آیا آنها آسمان و زمین را آفریده‌اند؟»

قطعاً نه!

پس «طبیعت»، همچون «انسان» مخلوق است و وحدت نظام خلقت، نشانگر وحدت خالق انسان و نظام خلقت می‌باشد؛ پس چگونه خالقیت الله را منکرند؟!

« بَلْ لَا يُوقِنُونَ »

«بلکه آنها جو‌بای یقین نیستند.»

بلکه واقعیت این است که به علل واهی، یقین نمی‌آورند.

۲- وحی الی و نیازهای فوق عقلانی

۱/۲- خالقیت خدا و شناخت خود

باز در سوره ملک، قرآن از انسان (برای آشکار شدن موقعیت خالق نسبت به مخلوق) می‌پرسد که آیا خدائی که تو را خلق کرده، مصلحتها و برنامه زندگی تو را نمی‌داند؟!

« أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ » (ملک / ۱۴)

«آیا کسی که (هستی را) آفریده است نمی‌داند؟ در حالیکه او یگانه ظرافت خلقت چیره دست است.»

آیا ظرافت و خبرگی و استادی خدا را در خلقت خودت نمی‌بینی؟ آیا تو بهتر از خالق می‌دانی؟!

«عقل» در اینجا قطعاً حکم می‌کند که «خدا» بهتر از «انسان» برنامه زندگی سعادت‌مندان او را می‌داند.

و باز «خدا» در قرآن می‌فرماید که براستی ما انسان را آفریده‌ایم و ما خلجانهای نفسانی انسان را دقیقاً می‌شناسیم و از او به او نزدیک‌تریم و انسان را بهتر از خودش می‌شناسیم:

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسَّوَسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ

حَبْلِ الْوَرِيدِ » (ق / ۱۶)

« ما انسان را آفریدیم و وسوسه‌های نفس او را می‌شناسیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم.»

پس «انسان» برای شناخت خود باید از «خدا» مدد بگیرد و به او محتاج است.

یک نکته اساسی در کاربرد «عقل» وجود دارد و آن اینکه تا «عقل» موضوعی را شناسد نمی تواند نسبت به آن نظر بدهد و یا حکمی صادر کند. اگر بخواهد نسبت به چیزی نظر بدهد باید ابعاد آنرا دقیقاً بشناسد و الا نسبت به امور مجهول توانائی قضاوت ندارد.

خداوند هم همین نکته را مطرح می کند و از انسان می پرسد: تو که خودت را نمی شناسی چگونه می خواهی برای خودت مصلحت اندیشی کنی؟ پس «خدا» باید «انسان» را به خودش بشناسد، امکانات و قدرتهای وجودی او را به او معرفی کند.

حتی به مرور زمان و با پیشرفت علم و دانش، عقل بشر این توان را ندارد که معلوم کند در آینده چه توانائی هائی خواهد داشت در حالیکه خداوند حرف نهائی را زده و اعلام کرده است که انسان بالقوه خلیفه الله است لذا می تواند به مقام پادشاهی عالم خلقت برسد! و زمین و زمان و حتی ملائک را زیر فرمان خود بگیرد!

این تعریف از انسان به اندازه ای وسیع و حیرت انگیز است که غیر از خدا، خالق انسان به عقل هیچ کس دیگری نمی رسد و صلاحیت خبردهی از آن حکم را ندارد.

این در حالی است که غریبها «انسان» را «حیوان ابزار ساز» معرفی می کنند و او را محصول وراثت و محیط می دانند که اراده آزاد الهی ندارد. بسیاری از قانون گذاری و تصمیم گیریهای غرب در رابطه با انسان ناشی از همین این دیدگاه است.

بطور مثال موضوع قصاص را به همین دلیل، نفی می کنند و معتقدند اگر انسان مرتکب جرم یا جنایتی شد خودش مقصر نیست بلکه یا «وراثت» او

اشکال دارد که نمی‌توان در آن دست برد یا اینکه «محیط» او مقصر است که باید محیط را اصلاح کرد و اگر او را به زندان می‌فرستیم برای این است که یک دوره بازسازی داشته باشد.

۱/۱/۲- بلوغ عقل، و جبر وراثت و محیط

در فرهنگ الهی، مساله بلوغ عقل مطرح است بدین معنا که انسان ساقلی بالغ می‌تواند بر جبر وراثت و محیط غلبه کرده و اختیار دین و طریق خدا کند حتی اگر فرزند شرابخوار و از خانواده فاسدی باشد.

قرآن نشان می‌دهد که چگونه یک فرد از نسل پیامبر به دنیا می‌آید و در خانواده او پرورش می‌یابد، با وجود اینکه «وراثت» به طور جدی نقش آفرین است ولی «محیط» بر او تاثیر می‌گذارد و با اراده آزاد خود، راه غلط را طی می‌کند (فرزند نوح)^۱

برعکس آن، جادوگران زمان موسی (ع) هستند که در یک فضای آلوده و کفر آلود به دنیا آمدند و رشد کردند حتی در مقطعی از زمان، مرجع کفار شدند اما با دیدن معجزه الهی متحول شدند و راه صحیح را انتخاب کردند و از عمق تباهی به مراتبی از اوج تعالی عروج کردند.^۲

این نمونه‌های قرآنی، بیانگر منطق الهی است و نشان می‌دهد که چگونه اراده انسانی می‌تواند بر جبرها غلبه کند چراکه حداقل عقلی لازم برای اینکه انسان راه صحیح را انتخاب کند به او داده شده است.

۱- هود/۴۳: «فَكَانَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» «پس از جمله غرق شدگان گردید».

۲- اعراف/۱۲۵: «قَالُوا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُتَّقِلُونَ»

البته درست است که سهم عقلانی افراد درجه بندی شده است و به یک اندازه به افراد عقل نداده‌اند ولی حداقلها به همه داده شده است. پس یک نکته اساسی که فارق بین تفکر اسلامی و سایر تفکرات محسوب می‌شود این نکته است که:

«انسان حیوان محکوم غرائز و جبرها نیست و وجودی است که به لطف بعد ملکوتی‌اش که شرافت ویژه از خدای منان دارد، می‌تواند بر هر جبری از محیط و وراثت غلبه کند و راه دیگری برای خود انتخاب نماید.»

۲/۲- خالقیت خدا و قله رشد انسان

مساله مهمی که متعاقب این نکته مطرح می‌شود این است که مقصد و قله رشد انسان چیست؟

عقل، رشد جسمانی انسانرا درک می‌کند لیکن انسان که صرفاً همین رشد حیوانی نیست، پس رشد ملکوتی، مقصدش کجاست؟ اگر رشد انسان، منحصر به رشد جسمی و اقتضائات نفسانی باشد تفاوتی با حیوان نخواهد داشت، حال آنکه آدمیت انسان منوط به رشد روحی اوست و این درخت وجود اوست که باید به ثمر بنشیند تا مقام انسانیت تجلی کند. در پاسخ به این سوال که میوه درخت وجودی انسان چیست؟ خداوند می‌فرماید که:

مقصد رشد و کمال شما مقام خلیفه الهی و پادشاهی عالم به اذن خدا است!

۱- آیات سجده ملائکه بر آدم و حقیقت انسانی: (بقره/۳۰ و ۳۴)، (اعراف/۱)، (حجر/۳۰)...

۳/۲- خالقیت خداوند و شناخت مسیر نیل به قله رشد

این معنی یک سخن خیالی و یا مفهوم نظری صرف نیست بلکه خداوند الگوهای عملی این معنا را نیز مطرح می‌کند.

بعنوان نمونه جد انسان مصداق بارز مقام خلیفه‌اللهی است. یعنی خداوند هم مسیر را تعیین می‌کند و هم الگو را ارائه می‌دهد.

از جمع بندی مطالب مطروحه می‌توان این نکته را بیان کرد که عقل انسان در مقابل ۴ سؤال اساسی و سرنوشت ساز بشر بی‌پاسخ است و قطعاً باید پاسخ این سوالات را از خدا دریافت کند:

- ۱- شناخت خود
- ۲- شناخت قله و مقصد خود
- ۳- شناخت مسیر نیل به قله و مقصد خود
- ۴- ارائه الگوی آدمیت

۴/۲- خالقیت خداوند و ارائه الگوی آدمیت

در این زمینه تنها مرجع پاسخگو، مقام نبوت است که با رهنمودهای الهی و با شناختی که از جانب خدا پیدا کرده و تجربه‌ای که در طی نیل به رشد حاصل کرده است (خود پیامبر اولین کسی است که این مسیر را طی کرده است.) سوالات حساس بشر را پاسخ می‌دهد.

پس مکاتب غیر اسلامی و غیر دینی که ادعا می‌کنند بشر را به سعادت می‌رسانند یا دروغ می‌گویند و یا دچار توهم و غفلت هستند و ادعایی فوق طاقته دارند! مگر جز اینست که این مدعیان خود از جنس بشر هستند و معقول نیست که عقل بشری خود به تنهایی به پاسخ این سوالات فوق عقلانی برسد و این نکته‌ای

است که هر آدم منصفی با تصور آن، به سرعت آنرا تصدیق کرده و بدان گردن می‌نهد.

نتیجه اینکه، به علت فوق عقلانی بودن مقولات «شناخت انسان، مسیر سعادت و برنامه تفصیلی زندگی درحوزه مسائل معنوی، قله رشد انسان و الگوهای موفق»، به رهنمودها و راهکارهای ارائه شده خدایی متکی و نیازمند هستیم.

۳- ابعاد وجودی انسان و نیازهای عقلانی

اسلام در تقسیم بندی ابعاد بشر دو بعد مادی و معنوی برای او قائل است. حال باید ببینیم نسبت عقل و وحی در بعد مادی چگونه است؟

۱/۳- ابعاد وجودی انسان

۱/۱/۳- بعد مادی

بعد مادی وجود انسان شامل دو بخش اساسی است:

۱. نیازهای جسمی که شامل نیاز به خوراک و پوشاک و مسکن و... است.
 ۲. نیازهای روانی که شامل نیازهای امنیتی، عاطفی و جنسی است.
- بعد مادی، از مشترکات انسان و حیوان است.

۲/۱/۳- بعد معنوی

بعد معنوی انسان هم که فوق مادیات است جنبه ملکوتی دارد و مشتمل بر دو دسته نیاز است:

۱. نیازهای فکری و عقلانی
۲. نیازهای ایمانی و قلبی

بعضی‌ها با پذیرش نقش دین در زندگی انسان، خواسته‌اند بگویند که دین صرفاً باید در حوزه‌نیازهای فوق مادی بحث کند و در حوزه نیازهای مادی فقط این علم است که حق نظر و دخالت دارد!

۲/۳- عدم جدائی بین جسم و روح انسان به حکم عقل و وحی

اسلام تذکر می‌دهد که بین جسم و روح انسان جدائی نیست، نیازهای مادی و معنوی او از هم تفکیک ناپذیر است چرا که روح و جسم بر یکدیگر تأثیرات متقابل دارند.

«عقل» در زمینه خوراک انسان هم صلاحیت نظر مستقل ندارد و لیکن تخیل صلاحیت دارد (لذا همه چیز را می‌خورد! از موش و گربه و سگ گرفته تا مار و سوسمار و ...) حال آنکه خوراک انسان در روح او اثر مناسب خویش را دارد و متقابلاً آموزه‌ها و رشد معنوی و یا انحطاط روحی بر جسم فرد اثر مناسب خویش را خواهد گذاشت.

اتفاقاً این نکته امروزه توسط عقل و علوم تجربی هم تا حدودی درک و اثبات شده است (رابطه میان مشکلات عصبی و بیماریهای جسمی و سلامت معنوی در بهبود جسمی ...)

اینکه وجدانا هر فرد خود را کلیت واحدی می‌بیند که غیر قابل تفکیک است دلیل دیگری از درهم آمیختگی و ارتباط وثیق و تأثیرات قاطع روح و جسم بر یکدیگر است.

پس تفکیک اراضی بین جسم و روح بی‌معنی بوده و حتی خلاف عقل و روح بشر است.

در این زمینه، معارف اسلامی حاکی از آن است که اگر «دین» در ابعاد مادی انسان مانند خوراک و نحوه تأمین آن، دخالت نکند، انسان با خوردن چیزهایی مانند شراب، خون، گوشت خوک و ... به جسم و جان خود آسیب می‌رساند و در نتیجه سلوک و سیر معنوی دین بهم می‌خورد. لذا:

«از آنجا که تفکیک ابعاد وجود انسان هیچ منطبق عقلانی ندارد و کلیت واحد وجود انسانی، فرماندهی و برنامه ریزی واحد می‌طلبد، و از آنجا که «وحی الهی» بر «عقل بشری» سیطره دارد، لذا این «دین» است که باید در حوزه مسائل مادی هم دخالت کند تا بستر مساعد برنامه‌های معنوی فراهم شود.»

بدین منظور، اسلام در حوزه خوراکیها ابتداء اساسی‌ترین محرمات را مشخص کرده و خوردن آنها را حرام شمرده است

« إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخُزَيْرِ وَ مَا أَهْلٌ بِهِ لغيرِ اللَّهِ... »

(بقره ۱۷۳)

این محرمات اولیه شامل موارد ذیل می‌باشد:

- ۱- میته (مردار)
- ۲- خون
- ۳- گوشت خوک
- ۴- ذبح بدون ذکر خدا^۱

۱- تفصیل محرمات در خوراکیها در روایات آمده است که گزارش نهائی آن در رساله‌های

علمیه آمده است: کتاب اطعمه و اشربه

۳/۳- وحی تعیین کننده چهارچوب حرکت نظری و عملی عقل

با توجه به تجربه قطعی بشری در طول تاریخ، ملاحظه می‌شود که به علت غلبه هوای نفس در بسیاری از مسائل، عمدتاً «عقل» نمی‌فهمد که نمی‌فهمد! و اغلب دچار جهل مرکب است لذا سلامت عقل به این است که در مسائل غیر بدیهی و در چهارچوب حرکت نظری و تصمیم‌گیری عقلانی فعالیتش در چهارچوب و زیر نظر «وحی» باشد.

به هر میزان که «دین» دخالت کرد و حوزه منهیات را مشخص کرد، «عقل» تابع است و در موارد سکوت دین، در چهارچوب دین، حق فعالیت خواهد داشت. در غیر اینصورت، اگر از «عقل مدعی استقلال» بپرسیم که چه باید خورد؟ می‌گوید همه چیز را! و لذا می‌بینیم همه چیز را می‌خورند حتی مار و عقرب و سگ و گربه را.

در عصر خود می‌بینیم زمانی که جنون گاوی در اروپا پیدا می‌شود، گوشت تمساح نایاب می‌شود! عجب! علمی که با جسارت می‌گوید دین یک سلیقه است در بسیاری از مسائل، خود سلیقه‌ای عمل می‌کند و هیچ منطق علمی ندارد!! علاوه بر بعد جسمی، «عقل انسان» در بعد روانی هم نیازمند کمک «وحی» است چرا که در این مورد هم بشر مستقلاً نمی‌تواند تصمیم‌گیرنده باشد و ممکن است به نتایجی برسد که نه تنها به صلاح او نیست بلکه موجب سقوط و انحراف او خواهد بود.

مثلاً در بحث ازدواج و چگونگی انتخاب همسر و تامین نیاز جنسی، تفکر غربی دچار مشکلات جدی و اساسی است. آنها اینگونه مطرح می‌کنند که تنها شرط

تحقق رابطه جنسی صرفاً «رضایت طرفین» است و بس! لذا می‌گویند: به هر نحو که می‌خواهی نیازت را تأمین کن ولیکن به زور نباشد!

در طرفین رابطه جنسی هم از جهت جنسیت و مُحرمیت، محدودیت نیست، خواه بین دو مرد باشد! یا دو زن! یا زن و مرد از محارم! و غیر محارم. تا آنجا که همه اقسام حتی ازدواج با محارم درجه دوم، رسمی است و بطور غیر رسمی نیز رابطه با محارم درجه یک (خواهر با برادر، پسر با مادر، پدر با دختر!!) جریان دارد.

این اعمال عجیب و فجیع، از نتایج مصیبت‌بار انکاء صرف، به عقل بشری است. لذا در این زمینه نیز «وحی» دخالت کرده و خط سیر سلامت روانی را به انسان نشان می‌دهد.

در اینجا باید گفت این دین نیست که درحوزه علم فضولی کرده بلکه عقل و علم است که پازا از گلیم خود فراتر گذاشته است و دست به طغیان زده است:

« كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ ﴿٦﴾
 «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغِي أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (علق/۶)

«هرگز! اندیشه‌های غیر توحیدی صحیح نیست برآستی انسان همواره طغیان می‌کند به سبب اینکه خود را تخیل کرده که به استغناء رسیده است.»

در مجموع رابطه کلی عقل و وحی اینگونه است که:

«عقل حق فعالیت مستقل دارد مشروط بر آنکه در چارچوب‌های تعیین شده توسط دین

حرکت کند.»

۴/۳- نیاز عقل به وحی در حوزه‌های عقلانی

حال که نیاز «عقل» به «وحی» در حوزه‌های «فوق عقلانی» روشن است در اینجا، این سوال مطرح می‌شود که نیاز «عقل» به «وحی» در «مسائل عقلانی» چگونه است؟

یکی از پاسخهای به ظاهر بدیهی و عامه پسندی که در این زمینه ارائه می‌شود این است که

«عقل» در چیزهایی که نمی‌فهمد باید از «وحی» تبعیت کند اما در چیزهایی که می‌فهمد دیگر چه نیازی به تبعیت «وحی» دارد؟!^۱

ما اگر حتی مروری گذرا به قرآن کریم داشته باشیم، به وضوح می‌بینیم که بسیاری از مباحث مطرح شده در قرآن در حیطه فهم و عقل بشر است و علی‌رغم ادعای برخی افراد (مبنی بر اینکه اینگونه مباحث جزء دین نیست)، قرآن می‌گوید تمام این موضوعات قطعاً جزء دین است و اگر کسی قسمتی از قرآن را بپذیرد و بعضی از آن را رها یا انکار کند، کافر است و مستحق خفت در دنیا و اشد عذاب در آخرت است!

« وَ يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا
أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا »

(۱۵۰-۱۵۱ ساء)

«ومی‌گویند به بعضی (از کتاب) ایمان می‌آوریم و بعضی (دیگر را) کفر می‌ورزیم (اینان اغراض فراوانی از این تبعیض دنبال می‌کنند از جمله آنکه) و می‌خواهند راهی مابین آن (نه کفر و نه ایمان) با میل و رغبت در پیش

۱- منطقی طرفداران سکولاریزم مذهبی

گیرند (اعتقاد آنان چگونه است؟) آنان بی شک همان کافران حقیقی هستند و ما برای کافران عذابی اهانته بار فراهم آورده ایم.»

« أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا لِلَّهِ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (بقره ۸۵)

«پس آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و بعض دیگر را کفر می ورزید پس مجازات کسی از شما که چنان کند چیست؟ جز خفتی در زندگی پست دنیا در حالیکه روز قیامت به شدیدترین عذاب بازگردانده خواهد شد.»
یعنی این گونه افراد به حقیقت کافرند و در جهنم با آل فرعون محشور می شوند! چرا که اشد عذاب، عذاب آل فرعون است:

«أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ» (غافر ۴۷)

«آل فرعون را در سخت ترین عذابها وارد کنید.»

ملاحظه می شود که خداوند حکیم این بحثهای عقلانی را نیز جزء دین معرفی کرده است و منکرش را کافر معرفی می نماید.

حال این سوال به ذهن متبادر می شود که چه ضرورت حیاتی در کار است که قرآن کریم به بازگو کردن مسائلی می پردازد که «عقل» آنها را می فهمد و سپس به اصرار، آنها را جزء دین می شمارد؟!

این که در زمینه مسائل فوق عقلانی، عقل بشر می فهمد که نیاز به «وحی» دارد، بدیهی است اما در خصوص مسائل و مباحثی که در حیطه فهم و شعور بشر قرار دارد، به نظر ابتدائی می رسد که احتیاجی به خدا و وحی نباشد.

پاسخ قرآن کریم به این سوال خود یکی از آیت‌های بزرگ الهی و یکی از معجزات قرآن و دین اسلام است:

سوره والعصر با غلظت و شدت، با تذکر به تجربه مکرر و قطعی بشر، و با صدای رسا اعلام می‌نماید که:

بشر، قبل از آنکه در حوزه فوق عقلانی محتاج وحی الهی باشد در مسائل عقلانی به وحی نیازمند است چرا که اگر در این زمینه، «وحی» پشتیبانی از «عقل» نکند و به حمایت از احکام صحیح عقلانی برنخیزد همواره عقل - انسان مغلوب نفس اماره بوده و خواهد بود و خسارت و تباهی انسان به طور حتم رقم خواهد خورد و این حکم قرآن خود یک معجزه از مسائل روان‌شناسی و جامعه‌شناسی دین است:

«إِنَّ الْإِنْسَانَ لِفِي حُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...»

(عصر ۲ و ۳)

«براستی انسان در خسارت غوطه‌ور است مگر آنان که ایمان آوردند و...» یعنی کسی که ارتباط خود را با خدا قطع کند و به عقل خود متکی شود، غرق در دریای خسرات است چرا که در تقابل بین «عقل» و «نفس»، همواره این «نفس» است که برنده می‌شود و زمام امور وجود انسان را بدست می‌گیرد و این معنا همان سخن زیبا و عجیبی است که امیرمؤمنان می‌فرماید:

«كَمْ مِنْ عَقْلٍ أَسِيرٍ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ» (نهج البلاغه/ حکمت ۲۱۱)

«چه بسیار است عقلی که اسیر است و تحت فرمان هوای نفسی که فرماندهی بر وجود انسان را داراست!»

مثلا در زمینه شراب و مسکرات، «عقل» حکم به مضر بودن و مخرب بودن شراب می‌دهد اما خیلی از انسانها، تحت غلبه هوای نفس آن را می‌نوشند تا آنجا که در روابط بین‌الملل کشوری همچون فرانسه به دولت ایران اعلام می‌کند که برای پذیرش رئیس‌جمهور ایران در فرانسه قرارداد شراب فرانسوی بر سر میز شام الزامی است؟!!

چطور اینها بر یک امر ضد عقل اصرار می‌ورزند با آنکه خود را از برجسته‌ترین عقلای عالم می‌شمارند!!!

اینها را باید برجسته کرد و در مقابل آن جایگاه «وحی» و عظمتش را نشان داد که چگونه به حمایت از «عقل» برخاسته و از حریم احکامش دفاع می‌کند.

در اینگونه موارد با وجود اطمینان و اعتقاد بشر و عقل بشری به مضر بودن برخی کارها، «نفس» او را وادار به ارتکاب می‌کند. گویی به «عقل» می‌گوید: تو حرف نزن لال شو و ساکت باش! و «عقل» هم چاره‌ای جز تسلیم ندارد.

این سیطره چنان است که حتی بسیاری از پزشکان عقل‌گرا علی‌رغم علم قطعی تخصصی به مضرات سیگار و شراب به مصرف آنها گرفتار می‌شوند.

از این روست که «دین» در جاهائی که عقل می‌فهمد دخالت کرده، و به تأکید حکم عقل، حکم شرعی صادر نموده است و در پی آن اعلام می‌نماید که در صورت تخلف، مجازات و کیفر دنیوی و اخروی در کمین است تا بدین وسیله از عقل پشتیبانی کرده باشد و حکم عقل را به کرسی بنشانند و این پشتیبانی آنچنان با قدرت و پر نفوذ است که می‌بینیم یک چوپان مسلمان و متدین ولی بی‌سواد از شراب پرهیز می‌کند و یک پزشک بی‌دین به شرابخواری اقدام می‌نماید!!

پس ضرورت وجود «وحی» در حوزه عقلانی قوی‌تر از حوزه فوق عقلانی است. دین آمده تا ابتدائاً جلوی سقوط عقل را بگیرد. بعد «نفس» را تربیت کند تا تابع شود و «عقل» را تربیت و توانمند کند تا بتواند «نفس» را به کنترل خود درآورد.

این است که هیچ فرهنگ و مکتب عقل‌گرا همچون اسلام به دفاع و حمایت از «عقل» برخاسته است و هیچکدام آنها این مایه و توان را ندارد که «نفس» را در خدمت «عقل» و «عقل» را در خدمت «بشریت» به خدمت گیرد.

۵/۳- مراتب و برکات حمایت وحی از عقل در مسائل عقلانی

۱/۵/۳- ضمانت اجرائی به حکم عقل

در این مرحله «وحی» مانع تبعیت «عقل» از «نفس» شده و به مدد تحقق حکم عقل برمی‌خیزد.

۲/۵/۳- جلوگیری از تزلزل سیستم عقلانی

در این مرحله، وقتی عقل بشر به سخن «وحی» اعتنا نمی‌کند و مطابق هوای نفس عمل می‌کند، «وحی» وجدان او را تحریک می‌کند و با تذکر به عواقب دنیوی و آخروی عمل، او را مصمم به توبه و بازگشت می‌کند و این توبه، از سقوط مضاعف عقل، جلوگیری می‌کند.

اگر این جلوگیری دین نباشد، تکرار نقض حکم، تزلزل سیستم عقلانی را موجب می‌شود. وقتی «عقل» به چیزی اعتقاد دارد و «نفس» آن را مکرراً نفی می‌کند و زیر پا می‌گذارد، «عقل» ثبات شخصیت و استحکام معرفتی‌اش را از دست می‌دهد و دچار تزلزل ادراکی و حالت وسواس می‌شود.

اینجا هم «وحی» به داد «عقل» می‌رسد و او را از سقوط به ورطه وسواس نگه می‌دارد.

۳/۵/۳- جلوگیری از بردگی عقل در خدمت نفس

در مرحله سوم، وضع وخیم تری اتفاق می‌افتد و آن حالتی است که «عقل» به جهت ضعف تربیت دینی، دچار تزلزل عقلانی شده، اگر «دین» به کمکش نشتابد، خطابه‌های مکرر او را به بردگی می‌کشد، یعنی «عقل» به حالتی از تلقین پذیری می‌رسد که دیگر ثباتش را از دست می‌دهد و کاملاً مفعول و منفعل نفس می‌گردد:

«إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي» (یوسف / ۵۳)

«براستی نفس فرمانده به بدی است مگر موردی که پروردگارم رحم آورد.»
در اینجا «نفس»، بیرحمانه دستور می‌دهد و «عقل» باید اطاعت کند.
«نفس» به این انقیاد در عمل هم رضایت نمی‌دهد و از «عقل» می‌خواهد برای خواهشهای نامعقول و نامشروع نفسانی دلیل بتراشد! و منطبق بسازد. یعنی عقل برده، توجیه‌گر کارهای نفس می‌شود و به دفاع از نفس می‌پردازد!!
در این صحنه هم «وحی» به داد انسان می‌رسد و او را از این سقوط هولناک نجات می‌دهد.

نتیجه اینکه «عقل» در زمینه مسائل عقلانی هم مانند حوزه مسائل فوق عقلانی نیازمند «وحی» است تا سلامت او را تضمین کند و از وسوسه دور نگه دارد و از بردگی نفس نجات دهد.

یک نمونه کوچک آن همین مساله بردگی سیاهان و ادعای سروری سفیدان بود که دهها سال دانشمندان علوم تجربی نژادپرست را وادار به یافتن دلایل این برتری کرده بود.

در آخر مطرح کردند که دنباله خاکستری مغز سفیدها گویا طولانی‌تر از سیاهان است و لابد، این معنی، علامت برتری سفید پوستها است! پس سفیدها در خلقت سرورند و سیاهان برده آفریده شده‌اند!

بعدها معلوم شد که اینها خیالاتی بیش نیست و از توطنه‌های نفس شیطانی بعضی از سفید پوستان می‌باشد.

خلاصه بحث

در مباحث گذشته گفتیم که انسان در دو حوزه مسائل عقلانی (یعنی مسائلی را که عقل می‌تواند بفهمد) و مسائل فوق عقلانی (یعنی مسائلی که بالاتر از ادراک عقل بشر است) محتاج وحی الهی است،

- در حوزه عقلانی، به جهت آنکه «عقل» در برخورد با «هوای نفس» توان به کرسی نشاندن احکام خود را ندارد.
- در حوزه فوق عقلانی، به جهت آنکه نمی‌داند.

از این، رو خدای عالم که بر اقتضائات وجودی انسان اشراف دارد، در حوزه عقلانی هم احکامی صادر کرده تا به عقل کمک کند. لذا در قرآن مجید هم «احکام تاسیسی» داریم یعنی احکام جدیدی که «عقل» بطور مستقل نمی‌تواند به فهم آنها نائل شود و هم «احکام تاکیدی» داریم یعنی احکامی که «عقل» آنها را می‌فهمد اما لازم است در «دین» هم مطرح شود تا «عقل» در موضع خود محکم و مستقر شود.

همچنین مطرح شد که «علم» در دامان «دین» متولد شده و تربیت یافته است. لذا این نکته پیش می‌آید که در حالیکه ما «دین» را با «عقل خود» می‌شناسیم و اصول «دین» را با «عقل خود» می‌پذیریم چگونه ممکن است که «علم»، در دامان دین تربیت یافته باشد؟

برای توضیح این نکته باید به زوایای دیگری از بحث رابطه «عقل و دین» پردازیم.

۶/۳- تربیت عقل در دامان وحی

فکر انسان مأمور جمع‌آوری اطلاعات و راهیابی برای حل مشکلات اوست. در برخورد با مجهولات، فکر انسان از امکانات علمی و اطلاعاتی خود و محیط، به قدرِ وسیع تحقیقاتی خویش استفاده می‌کند تا آن مجهولات را معلوم کند. بطور مثال، اگر شخصی گرسنه باشد، باید در خصوص رفع گرسنگی فکر کند. لذا فکر بر اساس وضعیت موجود، راههای مختلفی را پیشنهاد می‌کند، مثلاً می‌گوید که:

- می‌شود با کار کردن و تحصیل مزد گرسنگی را رفع کرد.
 - همچنین می‌توان با قرض گرفتن پول با خوراک از دیگران مشکل را تا مدتی حل کرد.
 - یک روش هم، دزدی کردن است.
- حال ارزیابی و گزینش اینکه کدامیک از این راهها برای رفع گرسنگی مناسب است، کار عقل است.
- یعنی «عقل» راههای مختلف را بررسی می‌کند و «راه احسن» را گزینش می‌کند. نوع انتخابی که در این میان توسط «عقل» صورت می‌گیرد بستگی به تربیت دینی صحیح یا عدم آن دارد. یعنی اگر کسی تحت تربیت دینی صحیح قرار گرفته باشد، پس از بررسی راهکارهای ممکن، باخود می‌اندیشد که:

- دزدی شرعاً حرام است و موجب تزییع حق مردم می‌شود.
- تقاضا کردن و با قرض گرفتن از اکثر افراد هم عزت نفس را مخدوش می‌کند و ضمناً مستلزم باز پرداخت است.

به این نتیجه می‌رسد که: «راه احسن» همان کار کردن است. در وضعیت مقابل، کسی که فاقد تربیت دینی باشد، راه دزدی را سهل الوصول‌تر و نزدیکتر می‌بیند و به آن عمل می‌کند. با توجه به تاریخ بشر در گزارش متقن الهی (قصص الهی) ملاحظه می‌کنیم که اولین انسان روی زمین حضرت آدم است که جد ما انسانها و عاقل تمام عیار و پیامبر خدا است.

پس انسان در خانواده پیامبر خدا چشم به جهان گشوده است. «عقل انسان» تحت تربیت رهنمودهای دین فعالیت‌های خود را شروع کرده و پیش برده است. به این ترتیب «علم» که حاصل عقل است در دامان «دین»، تربیت شده و دین و وحی الهی، ممد و پشتیبان علم و معرفت‌های بشری بوده است. حتی طبق آیات الهی، بخشی از معرفت‌های ضروری زندگی بشری همچون اصل تکلم، علم به خوراکیها و پوشاک و ... پیشاپیش توسط خدای تعالی عرضه شده است.

اینکه بشر چه ببوشد، چگونه سخن بگوید و ... از مسائلی است که توسط خداوند به او آموخته شده است. اینها مسائلی نبود که انسان یکباره بتواند بفهمد. این دین خداست که مطرح کرده است که سگ و گربه قابل خوردن نیست و جهت حفظ کرامت انسانی، زن و مرد بایست حفظ عورت کنند و ... «دین» پیشاپیش، مسائل دنیوی ما را مطرح کرده است تا با این زمینه سازی رشد علمی و تمدنی انسان را سرعت ببخشد. حتی از جریان حضرت نوح اینچنین برمی‌آید که علم کشتی سازی را خداوند به انسان یاد داده تا زودتر از زمان دریافت عقل، از این امکان برای رفع مشکلات زندگی خود استفاده کند.

در تاریخ تمدن می‌گویند کشتی‌ای که در ۴ یا ۵ هزار سال پیش می‌ساختند بیش از ۵۰ یا ۶۰ نفر ظرفیت نداشت^۱ اما از توضیحات قرآن بر می‌آید که در کشتی نوح بیش از ۳۰۰ یا ۴۰۰ نفر مسافر سوار بودند که طبق روایات ۸۰ نفر آن فقط مومن متدین بودند و از تمام موجودات بُری در آن حاضر بودند.

۷/۳- مرجع تشخیص نوع نیاز عقل به وحی

نیازی که «عقل» به «وحی» دارد، در معرفت‌های نظری و در تفصیل امور زندگی است. در این زمینه این سوال مطرح است:

آیا «عقل» خود می‌تواند حوزه‌های و زمینه‌های تلاش علمی مستقل را تعیین کند یا اینکه باز هم مرجعیت تشخیص با «وحی» است؟

با توجه به رهنمودهای قرآنی نیست به تأثر دائمی «عقل خود بنیاد» از «هوای نفس» و با توجه به تجربه تلخ تاریخ تفکر و تعقل بشری، مرجعیت تشخیص در نهایت با «وحی الهی» است لذا اگر در موضوعی عقلانی، قرآن نظر مستقیم و روشنی ارائه داد، معنایش این است که «عقل» باید در این موضوع از «وحی» تبعیت کند.

اینگونه مسائل، عمدتاً در حوزه علوم فلسفی، عرفانی، اخلاقی و عبادی و در حوزه علوم تجربی انسانی قرار دارد که «علم مدیریت» از آن جمله است؛ البته در مسائل عبادی و تعبدی، «هم در طریق و هم در نتیجه» تبعیت عقل مطرح است لیکن در سایر مسائل، تبعیت در چهارچوب نتیجه است و در طریق، طبعاً عقل می‌تواند استقلالی باشد.

۱- تاریخ تمدن ویل دورانت

در سایر موضوعات که عمدتاً در حوزه علوم تجربی و طبیعی همچون فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی، زمین‌شناسی و نجوم و ... است، «عقل» می‌تواند به فعالیت استقلال‌ی بپردازد هم در طریق و هم در نتیجه، جز آنکه نتایج نباید مخالف و نافی قرآن و سنت معتبر و وحی الهی باشد.

در اصل وجود خداوند، «عقل» مشکلی در تشخیص ندارد و مستقل است؛ اینکه انسان مخلوق است و خداوند خالق، باز مشکلی نیست اما اینکه این خالق چه خصوصیتی دارد تجربه بشر نشان داده که عقل به خطاهای فراوانی دچار می‌شود.

لیکن چه‌بسا عقل در حوزه علوم عقلی - قلبی - تجربی - انسانی از جمله مدیریت رهنمودهایی می‌دهد که با دستاوردهای وحیانی هماهنگی ندارد؛ مثلاً تصور کنید که عقل انسان، بر اساس یک فرضیه علمی و تحقیقاتی بگوید که اگر در یک محیط کاری، یک نفر مرد با یک نفر زن مشترکاً فعالیت کنند، باز دهی فعالیت سازمانی بیشتر می‌شود.

در این حوزه، «دین» یک سری احکام ارزشی دارد که آن نظریه را رد می‌کند با این توضیح که:

به فرض با این تئوری در کوتاه مدت، بازدهی اقتصادی بیشتر شود لیکن در دراز مدت حتی میان مدت، چنین نخواهد بود علاوه بر اینکه ابعاد انسانی و معنوی در آن منظور نشده است و مفساد و مضراتی بر آن مترتب است.

رشد صحیح صرفاً اقتصادی نیست. رشدی که بعد مادی و بعد معنوی را توأم در برگیرد، رشد تمام عیار است. و از طرفی بازدهی کوتاه مدت وقتی مطلوب است که در راستای اهداف میان مدت و بلند مدت قرار گیرد و الا مردود است.

پس اگر «دین» در حوزه «علم» دخالت کرده و احکام ارزشی خود را مطرح کند دستورالعمل‌هایی از عقل پذیرفته و قابل اجرا است که با این احکام منطبق باشند و یا در تضاد نباشند.

لذا یک مدیر مسلمان و متدین، در مواردی که بین مسائل علمی و احکام ارزشی دین، تداخلی صورت می‌گیرد، باید جهت‌گیری و حرکت خود را بر مبنای دین قرار دهد و مسیر صحیح را بر اساس آن انتخاب کند.

گاهی «علم» در حوزه مشترک با احکام ارزشی دین، فرمولهائی برای بهبود امور سازمانی ارائه می‌دهد. بطور مثال، امروزه از حیث علم مدیریت غربی، موضوع نیاز جنسی خارج از مسائل مرتبط به وظائف مدیریت است چرا که این مساله، بعنوان یک موضوع حل شده مطرح است. با اینکه موضوع مربوط به انسانها و روابط انسانی است و در مدیریت رفتار سازمانی باید بدان عنایت شود اما فرهنگشان چنان است که اصلاً موضوع رفع نیاز جنسی را برای خودشان مساله نمی‌دانند.

روابط انسانی و فرهنگ آنها به گونه‌ای است که در صورت احساس نیاز، دو نفر بصورت توافقی نیاز خود را برطرف می‌کنند و لازم نیست که شخص مدیر به این مشکل در سازمان خود فکر کند. وقتی نگرش اینگونه باشد اصولاً برای این مدیر یا مدیریت، متدین بودن یا نبودن کارمند، متاهل بودن یا نبودن کارمند و ... بعنوان یک موضوع یا مشکل به حساب نمی‌آید.

در حالیکه دین الهی تاکید دارد که مدیریت برای مساله نیاز جنسی نیروی سازمانی خود باید یک فکر صحیح و مشروع کند.

یک مدیر متدین، مجاز نیست که نیروهای سازمانی خود را که شامل مرد و زن مجرد هستند در یک مجموعه کاری تنگاتنگ یکدیگر قرار دهد چرا که آن

محیط، مفسده ایجاد خواهدکرد، درحالیکه در علم مدیریت این چنین مفسده‌هائی تعریف نشده است! بلکه معنا ندارد!

بعضی مطرح می‌کنند که موضوع «علم» توصیف است و موضوع «دین» تجویز است در حالیکه علم مدیریت صرفاً توصیفی نیست بلکه ترکیبی از توصیف و تجویز است. مدیر دستورالعمل صادر می‌کند، این معنا دال بر تجویزی بودن است.

این تجویزها بر اساس توصیفها هستند و توصیفها مجرد از واقعیتهای اجرایی نیستند.

مدیریت غربی تجویزاتش مبتنی بر همین توصیفات علم است.

بحث ما در اینجا است، زمانی که بین تجویزات و یا توصیفات مدیریتی که مبنای تجویزات است و بین ارزشها و یا مبانی ارزشی دین تعارض یا تداخل پیش آید کدام مقدم است؟

یک پژوهشگر و مدیر مسلمان مکلف است در چارچوب رهنمودهای اسلام حرکت کند. علوم چه توصیف کنند و چه تجویز نمایند می‌بایست تابع نظرات و تجویزات اسلام قرار بگیرند.^۱

۱- متأسفانه امروزه در کشور ما افرادی هستند که اسما مسلمانند اما در این اعتقاد که اسلام در زندگی اجتماعی بشر نقش دارد تردید جدی دارند و به نوعی بر این باورند که حوزه دین شخصی است و به اجتماع و حکومت مربوط نیست.

شعار تعدادی از مدعیان تفکر و روشنفکری درقبل از انقلاب جدائی دین از سیاست بود ولی امروز اینگونه افراد، مدعی جدائی اسلام از اجتماع هستند و متأسفانه این نگرش حتی بر برخی مدیرینهای جاری کشور تاثیر گذاشته است.

۴- آیات قرآن کریم همسطح طبیعت یا مفسر عالم خلقت؟

در خصوص تبعیت «عقل» از «وحی» در حوزه عقلانی، برخی اشکال می‌کنند: همانطوری که عقل بشر در حوزه طبیعت، فعالیت‌ها و دستاوردهایی دارد، در حوزه دین و قرآن هم مطالعه و برداشت‌هائی می‌کند، حال اگر «عقل» در حوزه طبیعت خطاپذیر است، در برداشت از قرآن هم خطا پذیر است. معنی دیگر این اشکال این است که اگر علم ابطال‌پذیری دارد، استنباط ما از دین هم ابطال‌پذیری دارد لذا اجتهاد ما از دین دائماً در تغییر است و دین قرائت‌های مختلف دارد! در طرح این نوع بحثها یک خطای اساسی صورت می‌گیرد که برای رفع آن ذکر دو نکته لازم است:

۱/۴- ثابتات و متغیرات دینی

در بخشی از دین، همیشه استنباط‌ها ثابت است و هیچ‌گونه قرائت متعددی وجود ندارد. در اصول اعتقادات: اصل وجود خدا، اصل معاد، اصل حقانیت قرآن، اصل خاتمیت پیامبر اکرم (ص) اصل حقانیت امامت اهل بیت (ع)، اصول ثابت دین، و مبنای اجتهاد کلیه مجتهدین است و به هیچ وجه، قرائت بردار نیست. در اخلاق هم مسلمات داریم، صداقت و وفای بعهد، احسان به پدر و مادر، امانت‌داری و ... جزء اصول اخلاقی ثابت اسلام است. در حوزه احکام نیز اینکه نماز، روزه، حج، زکوة و ... واجب است از مسلمات و ثابتات است بلکه بسیاری از جزئیات این فروع ثابت است همچون رکعات

نماز، قیام، رکوع، سجود در نماز و وجوب روزه در ماه رمضان از طلوع فجر تا غروب آفتاب، امساک از خوردن و آشامیدن و ...

اجتهادات اسلامی همیشه مبتنی بر این اصول ثابت صورت می‌گیرد و مجتهدین تلاش می‌کنند تا در تفصیل دین تحقیقاتی را انجام بدهند و ثابتهای دینی راهنمای آنهاست تا اینکه از مسیر صحیح خارج نشده و دچار خطا نشوند.

۲/۴- قرآن مفسر عالم خلقت

«قرآن» که «وحی الهی» است، حاکم بر دستاوردهای مستقل نظری «عقل» است یعنی عبارت دیگر تلاش عقل در استنباط از قرآن قویتر از تلاش عقل در طبیعت است چرا که کتاب خداوند سبحان آیت عظمای الهی است لذا مفسر و روشنگر حقایق عالم طبیعت است.

بعنوان مثال، فلاسفه اشیاء رابه دو گروه جاندار و بی‌جان تقسیم بندی کرده‌اند که جاندار شامل انسان، حیوان، گیاه است. بی‌جان همان جمادات هستند در حالیکه «قرآن» این تقسیم بندی را نمی‌پذیرد.

از نظر قرآن، موجود بی‌جان (بی‌شعور) اصلاً وجود ندارد چرا که همه مخلوق خدای حی لایموت و مظهر اسماء و صفات خدا در سطح وجودی خویش می‌باشند:

«إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» (اسراء/ ۴۴)

«و هیچ موجودی نیست جز آنکه تسبیح بهمراه حمد او می‌گوید و لیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید»

یعنی تمام موجودات عالم، اعم از سنگ و گیاه و حیوان باشعورند و خدا را می‌شناسند و تسبیح می‌کنند اما شما درک نمی‌کنید!

تفسیری که عقل از طبیعت می‌کند با تفسیری که قرآن از طبیعت می‌کند تفاوت دارد لذا قرآن کریم راهنمای عقل و تصحیح‌کننده خطاهای عقل در تلاش استقلالی‌اش می‌باشد.

۳/۴- تقدم اجتهاد در دین بر اجتهاد علمی

وقتی قرآن کریم مفسر عالم خلقت است، قطعاً تحقیقاتی که «عقل» در قرآن کریم انجام می‌دهد روشن‌تر، قوی‌تر و حاکم است بر تحقیقاتی که «عقل» مستقلاً انجام می‌دهد از این رو دستاورد مجتهدین در قرآن، حاکم بر دستاورد مجتهدین در علوم طبیعی و علوم انسانی است یعنی هر جا تعارض رخ داد بین دستاوردهای این دو مجتهد در مسائلی که جزء مسلمات نیست، حکم مجتهد دین، بر مجتهد علوم انسانی و عقل حاکم است.

درست است که اجتهاد اسلامی می‌تواند خطا کند، اجتهاد علمی هم خطا می‌کند اما احتمال اشتباه عقل در طبیعت بیش از عقلی است که در قرآن سرمایه‌گذاری کرده و بیانات واضح قرآن را بررسی کرده تا به یک نتیجه برسد.

خلاصه کنیم:

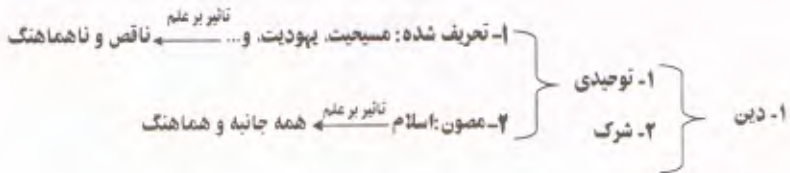
«اصل راهنما بودن وحی الهی همه معرفت‌های ثابت و متغیر را در برمی‌گیرد الا اینکه در حوزه معرفت‌های متغیر همیشه ضرورت بازنگری و تجدید نظر برای علمای اسلام و صاحب نظران مطرح خواهد بود که در واقع پژوهشگر مسلمان با توجه به اجتهادات دینی به پژوهش می‌پردازد.

و از طرفی دیگر، مجتهدان با توجه به تعارض دستاوردهای بشری با اجتهادات ظنی‌شان، به بازنگری در متون دینی و استنباط حقائق دینی از راه و روش استنباط خاص متون اسلامی خواهند پرداخت.

و لیکن همیشه در جامعه دینی، عمل به دستاوردهای استنباط دینی، تقدم بر عمل به دستاوردهای ظنی بشری، خواهد داشت.

خلاصه بخش دوم

- انسان از ابعاد جسمی - روانی (بعد مادی) و «معرفتی - قلبی (بعد معنوی)» برخوردار است.
- وجود انسان کلیتی واحد دارد و بحث از تفکیک میان بعد مادی و معنوی او، فاقد اعتبار عقلی و شرعی است.
- «عقل» در خدمت «وحی» و «وحی» حاکم بر وجود انسان می‌باشد.
- در مباحث عقلانی و فوق عقلانی، «عقل» نیازمند امداد «وحی» می‌باشد.
- «قرآن کریم» آیت عظمای الهی و مفسر حقائق عالم خلقت می‌باشد.
- جریان اجتهاد مستمر قرآنی بر معرفتهای ثابت قرآنی استوار است که گذر زمان و تحولات معرفتی بشر، تاثیری در ثبات معرفت قرآنی ندارد.



فصل سوم:

تأثیر اسلام بر

دوزخ‌های سه‌گانه مدیریت

مقدمه

تفکر اسلامی و قرآنی بر «شخصیت مدیر»، «مبانی علم مدیریت» و «اصول علم مدیریت» تأثیر می‌گذارد.

اولین تأثیر اسلام در مدیریت، بر شخصیت مدیران است به نحوی که حتی مخالفین تأثیر اسلام در حوزه علم مدیریت هم این مقدار تأثیر را قبول دارند و از آن به عنوان «اخلاق مدیریت» یاد می‌کنند که موضوعش مباحث اخلاقی است که در مدیریت از طریق پژوهشگر یا شخص مدیر اثر می‌گذارد و معتقدند که اسلام بیش از این نقشی در مدیریت ندارد.

توجه اجمالی به مباحثی که امروزه در علم مدیریت رایج در دنیا مطرح است نشان می‌دهد که نگرش نظریه پردازان مدیریت به انسان نقش جدی در مدیریت دارد.

«نگرش به انسان، نظام و مدیریت»، حوزه‌های مباحث «مبانی مدیریت» است. پس وقتی اسلام نسبت به انسان، نظام و مدیریت، دیدگاه‌های روشن و خاص خود را دارد قطعاً این مبانی اسلامی بر مسائل مدیریت تأثیر دارد.

بخش اول: تاثیر اسلام بر شخصیت مدیر

مقوله‌ای که لازم است به آن پردازیم تاثیر اسلام بر شخصیت مدیر است.

تاثیر اسلام بر مقوله مدیریت در ۳ حوزه قابل بررسی است:

- حوزه اول خود مدیران هستند که با آموزشها و التزاماتی که در زمینه عقائد، اخلاق، و احکام اسلامی برای آنان مطرح می‌شود بر شخصیت مدیر تاثیر می‌گذارد.

شخصیت مدیر از ۳ جهت متاثر می‌شود:

۱. بینش و نگرشها و اعتقادات
۲. روحیه اخلاقی
۳. رفتارهای سازمانی و اجتماعی که بطور غیر مستقیم از این آموزشها متاثر می‌شود.

این میزان از تاثیر گزاری بر مدیر، طبیعی است و حتی افرادی که قائل به مدیریت اسلامی نیستند این نکته را که اسلام در حد حوزه‌های فوق بر شخصیت مدیر تاثیر می‌گذارد، قبول دارند.

بخش دوم: تاثیر اسلام بر مبانی و مسائل مدیریت

۱- تاثیر بر مبانی مدیریت

مقدمه

اما دو زمینه تاثیرگذاری دیگر مطرح است که محل مناقشه است. آیا اسلام در مبانی علم مدیریت و اصول مدیریت هم تاثیر دارد یا خیر؟ خصوصا در حوزه سوم یعنی در مسائل علم مدیریت بحثهای جدی و مهمی در تاثیر ارزشهای اسلامی مطرح است. متأسفانه حتی برخی از افرادی که ابراز تدین می‌کنند، به جهت جهل و یا عدم امعان نظر باور ندارند که قرآن در حوزه علم مدیریت صاحب نظر باشد لذا بدون علم، به رد آن اقدام می‌کنند. مبانی مدیریت از سه مقوله اساسی تشکیل می‌شود:

۱- انسان شناسی

۲- نظام

۳- مدیریت

۱/۱- انسان شناسی و مبانی مدیریت

ما اگر در مبانی علم مدیریت دقت کنیم، می‌بینیم که بیش ثوری پردازان مدیریت نسبت به انسان، در تحول علم مدیریت نقش اساسی داشته است؛ تغییر تصور آنها نسبت به نظام، اجتماع، انسان و خود مقوله مدیریت، تغییر اساسی را در تحول علم مدیریت موجب شده است.

مکاتب مدیریت کلاسیک و نئوکلاسیک و نهضت روابط انسانی تا برسد به مدیریت اقتضائی و سیستمی، بطور کلی متأثر از مبانی فکری گروه‌ها و مکاتب نسبت به انسان است.

طبیعتا اسلام در این زمینه، نسبت به انسان و نظام اجتماعی، نظام حکومتی حاکم بر اجتماع (نظام ولایت فقیه) و ... دیدگاه‌های اساسی، روشن و متمایزی نسبت به سایر مکاتب‌ها دارد که این مساله در مدیریت اسلامی بسیار تاثیرگذار و متجلی خواهد بود.

همچنین اهدافی که در اسلام برای نظام مطرح می‌شود، تاثیرات بارزی در علم مدیریت دارد.

۲/۱- نظام حاکم بر جامعه و مبانی مدیریت

یکی از عواملی که در مبانی مدیریت تاثیر می‌گذارد، سیستم و نظام حاکم بر جامعه است.

یک سازمان، یک سیستم باز است و با محیط خارج از خود یعنی محیط اجتماع، ارتباط دوسویه دارد.

محیط اجتماعی هم تابع یک سری ضوابط است که سیستم سیاسی و حکومتی جامعه، آن اصول را جاری می‌کند. لذا تمام نهادهای اجتماعی هر جامعه از حکومت آن جامعه تأثیر پذیرند و سازمان هم به عنوان یکی از نهادهای اجتماعی تحت تأثیر حکومت است.

وقتی حکومت ما اسلامی است و نظام خود را اسلامی تعریف می‌کنیم، باید ویژگی‌ها و خصوصیات نظام اسلامی را تبیین کنیم و کلیه سازمانهایی که در این نظام وجود دارند، به این خصوصیات و همچنین به اهداف حکومت اسلامی توجه کنند.

اهداف یک سازمان در نظام اسلامی باید در طول اهداف نظام باشد. بر این اساس مدیران سازمانها در حکومت اسلامی باید اهداف مرحله‌ای خود را در طول اهداف نظام اسلامی تعریف کنند به گونه‌ای که علاوه بر دستیابی به اهداف سازمانی، نیاز و مشکلی از جامعه را بر طرف کرده باشند.

مساله دیگری که قابل بررسی است اعتبار و جایگاه مدیریت از نظر اسلام است که ببینیم اسلام به پدیده مدیریت چقدر بها می‌دهد؟

یک بحث تطبیقی هم اینجا بعنوان «سبکهای مدیریتی» می‌تواند مطرح باشد.

۳/۱- سلسله مراتب مدیریت در اسلام و مبانی مدیریت

اگر بخواهیم جایگاه مدیر یک سازمان را در سلسله مراتب مدیریت در اسلام تعیین کنیم، درمی‌یابیم که یک رابطه طولی استواری بین مراتب مدیریتی در اسلام وجود دارد. این مراتب عبارتند از:

مدیریت خدا، مدیریت ملک، مدیریت معصوم، مدیریت فقیه

از این مرتبه به بعد در سازمانها شامل: مدیریت سازمان بر زیرمجموعه، و درخانه، شامل مدیریت شوهر بر خانواده و زن، و مدیریت پدر بر فرزند است.

این مراتب، در طول مدیریت خدا، مُلک و معصوم است و طبیعتاً مدیریت پدر، شوهر و سازمان در طول مدیریت فقیه قرار دارد.

این سلسله مراتب، یکی از مباحث روشنی است که در مبانی علم مدیریت در اسلام مطرح است.

۲- تأثیر اسلام بر مسائل علم مدیریت

یکی دیگر از حوزه‌های تأثیر اسلام، در زمینه مسائل علم مدیریت است.

در این زمینه، تأثیرگذاری روشن اسلام را می‌توان با مصادیقی که در قرآن و سیره انبیاء و پیامبر و ائمه وجود دارد، اثبات کرد.

همین قدر که مصادیقی را از تأثیر «دین» اسلام بر «علم مدیریت» یافتیم، می‌توانیم به طور قطع نتیجه بگیریم که «اسلام» در حوزه «علم مدیریت»، رهنمودهای

مدیریتی ارائه می‌کند و بر مسائل علم مدیریت، تأثیر دارد.

۱/۲- هدف‌گزینی و برنامه‌ریزی

۱/۱/۲- آخرتگرایی و تقدم بر خدا و رسول

اصل «آخرتگرایی» و اصل «عدم تقدم بر خدا و رسول خدا» از حیث نیت و اندیشه، در حوزه هدف‌گزینی و برنامه‌ریزی، نمود ارزشی بسیار روشنی دارد.

۲/۱/۲- اصل قسط و عدل

اصل «قسط» و «عدل» نیز از عمده اهداف ارزشی اسلام می‌باشد که در طول اصل «آخرتگرایی» و اصل «عدم تقدم بر خدا و ...» مطرح است:

«قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ...» (۹۰ نحل)

«بگو پروردگارم به قسط و برابری فرمان می‌دهد...»

رعایت «قسط» و «عدل» عین دین و تقوی و یکی از ملاکهای اساسی حصول تقوی می‌باشد و لو موضوع قسط و عدالت در ارتباط با دشمن دین باشد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَتَانُ قَوْمٍ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُعْدِلُوا أَعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۲۹ اعراف)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خاطر خدا بسیار قیام کننده باشید در حالیکه به قسط شهادت دهید و مبادا دشمنی قومی شما را وادار کند بر اینکه عدالت را رعایت نکنید. عدالت به خرج دهید چرا که آن به تقوی نزدیکتر است...»

گواه و الگو و اسوه عدالت بودن، توأم با انگیزه کسب رضای خدا، از اساسی‌ترین دستورات دین در جهت رسیدن به تقوای الهی می‌باشد و این معنا طبعاً در همه

وظائف مدیریتی، خصوصاً هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی، سازماندهی، هدایت و رهبری، و نظارت و کنترل نمود نظری و عملی روشن و گسترده دارد.

۱/۲/۱/۲ - قسط

«قسط» به قرینه موارد کاربردش (در ترازو و قضاوت و ...) 'گاه به مفهوم اعطاء هر سهم و نصیب و حقی به صاحبش می‌باشد که اعم از برابری در سهم یا تفاضل در سهم (به جهت تفاوت حقوق مسلم انسانی و الهی) می‌باشد و هرگاه در کنار «عدل» مطرح می‌شود، مفهوم «تساوی سهم» در آن مطرح است:

«فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (حجرات/۹)

«پس میان آندو به عدالت سازش دهید و برابری محقق کنید چرا که بر راستی خداوند مجربان قسط را دوست دارد.»

۲/۲/۱/۲ - عدل

«عدل» نیز اعم است الا اینکه در موارد جمع «قسط و عدل»، «عدالت» نظری ویژه به «قرار دادن هر چیزی در جایگاه خویش» دارد که در این صورت «قسط» بر «عدل» تقدم خواهد داشت:

«قسط» تساوی در حقوق است که بر اشتراکات انسانی و دینی استوار است همچون حق حیات، حق تامین مایحتاج زندگی، حق ازدواج، حق مسکن، حق امنیت و حقوق دیگری که در این مقوله مطرح است.

۱- «و أَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ» (انعام ۱۵۲) «وَأِنْ حُكِّمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ» (مانده)

۲- «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ... فَأَنَّمَا بِالْقِسْطِ» (آل عمران ۱۸)

«عدل» مبتنی بر قسط، حقوق ویژه‌ای است که بر ویژگیهای قابل قبول عرفی و شرعی استوار است؛ مانند پدر و فرزند که هر کدام علاوه بر حقوق یکسان، حقوق ویژه‌ای در مقابل دیگری دارند.

همچنین است حقوق زن و مرد، زن و شوهر، آمر و مأمور، عالم و جاهل، مومن و کافر، معصوم و غیر معصوم، ولی فقیه و مردم و غیره.

سخن از «عدل» در زمینه فقدان «قسط»، جاهلانه و فریبکارانه و بی‌حرمتی به بندگان خدا است.

و سخن از «قسط و برابری»، با نادیده گرفتن «عدل» (همچون کمونیستها) ظلم به استعدادها و قابلیت‌های خاص انسانی - الهی بندگان الهی است.

بنابراین، «عدل» از پس «قسط» می‌آید و در زمینه آن قابل تحقق است.

۳/۲/۱/۲ - نمود قسط و عدل در اسلام

نمود عدالت واقعی از نظر اسلام در حوزه برنامه ریزی، با جامع‌نگری به انسان و نیازهای مادی (جسمی و روانی) و معنوی (فکری - قلبی) او و با نگرش به قلمرو حیات دنیوی و اخروی‌اش و تدوین برنامه کاربردی متناسب با این نگرش معنا خواهد داشت که طبعا اهداف کوتاه مدت در راستای اهداف میان مدت و دراز مدت دنیوی و اخروی، قابل توجه و اعتناء خواهد بود.

با این روند هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی، وظائف دیگر مدیریت (سازماندهی، هدایت و رهبری) (سیج امکانات، تصمیم‌گیری، ایجاد انگیزش، ارتباطات و ...) و نظارت و کنترل) علاوه بر بهره‌مندی از تجربیات ارزشمند علم مدیریت، از ویژگیهای خاص خود برخوردار خواهد بود.

۲/۲- سازماندهی و بسیج امکانات

۱/۲/۲- نظام شایسته‌سالاری در گزینش (تعهد و تخصص)

- جایگاه شغلی با توجه به ویژگیهای جنسیت و مجرد و تاهل افراد و احکام ارزشی ناظر به این مقولات.
 - طراحی نظام آموزش، پیشنهادات، مشاوره و مددکاری ارزشی و تخصصی.
 - تفویض اختیارات کافی تا حد برخورداری از قدرت تحرک معقول در وظائف محوله بر اساس اصل کرامت انسانی.
 - نظام ارتقاء سازمانی بر اساس جامعیت نگرش به ضوابط عقلی و شرعی.
 - طراحی نظام ارتباطات معقول سازمانی با سلسله مراتب مدیریت بر اساس اصل عدم حاجب و اصل شهود مستقیم مسائل و ...
- موارد فوق، از جمله تأثیرات فرهنگی قرآن و سنت معصوم در این وظیفه خواهد بود که تبیین تفصیلی هر کدام از مقولات فوق، مجال دیگری می‌طلبد.

۳/۲- هدایت و رهبری

- اصل اخوت ایمانی و برابری انسانی در روابط هم سطح افقی
 - اصل اَبُوْت (پدری) و بُنُوْت (فرزندی) ایمانی و انسانی در سلسله مراتب عمودی مدیریت.
 - قصد قربت و اصلاح، و صداقت و صراحت در انگیزش و ارتباطات
- از جمله موارد تأثیرات اسلامی در حوزه «هدایت و رهبری» خواهد بود.

۴/۲- نظارت و کنترل

- توجه به تکلیف نظارت عمومی در سطوح افقی و عمودی
 - خودکنترلی و حفظ کرامت انسانها و اصاله‌الصحه
 - توجه معقول و مشروع به اقتضانات
 - توجه به پاداشها و مجازاتهای مادی و معنوی و تناسب آنها با عملکرد نیرو.
 - تاکید بر اصل اعتماد متقابل در امر نظارت و کنترل، و عدم کنترل منجر به تفتیش عقائد و ...
- از جمله نمود فرهنگ اسلامی در حوزه «نظارت و کنترل» خواهد بود.

خلاصه فصل سوم

اسلام بر شخصیت مدیر، مبانی و مسائل مدیریت، تأثیری تعیین کننده دارد که نمودار ذیل گویای آنست:

۱- نگرش اعتقادی

۲- روحیه اخلاقی

۳- ضوابط رفتاری

۱- تأثیر بر شخصیت مدیر و پژوهشگر مدیریتی

تأثیر اسلام بر حوزه مدیریت

۱- نگرش به انسان

۲- نگرش به نظام

۳- نگرش به مدیریت

۱- مکتب‌های مختلف فقهی و تعبیرگری

۲- سازماندهی و مسائل

۳- هدایت و رهبری، انگیزش و ارتباطات

۴- نظارت و کنترل

۲- مسائل مدیریت

۲- تأثیر بر پژوهشهای مدیریتی

با توجه به مباحث فوق مجموعه دروس و مباحث در حوزه مدیریت اسلامی بدین قرار است:

۱- مبانی پژوهش در قرآن و سنت:

مقدمه اول:

الف- ضرورت انس با قرآن

ب- راه انس با قرآن

ج- تاریخچه

مقدمه دوم:

الف- نقش زمان و مکان در فهم و تحقق دین

ب- نقش دیدگاه ولایت فقیه در فهم و تحقق دین

فصل اول: زمینه‌های تدبر در قرآن:

الف- شناخت شان قرآن و معصوم

ب- مفاهیم تدبر در قرآن: قرائت، تلاوت، ترتیل، استماع و انصات، تفسیر، تاویل

ج- جایگاه‌ها و حالات و زمانهای مناسب تدبر

فصل دوم: کلیدها و شرایط تدبر در قرآن:

الف- کلیدهای عام

▪ کلیدهای علمی و فنی: علم به ترجمه دقیق و بلیغ

▪ کلیدهای روحی و عملی: آداب تلاوت قرآن

ب- کلیدهای خاص

▪ کلیدهای علمی و تخصصی (ابزار علمی اجتهاد قرآنی)

▪ کلیدهای روحی و عملی

فصل سوم: اصول اساسی تدبر در قرآن:

الف- اصول اساسی حاکم بر محتوای قرآن

ب- اصول اساسی حاکم بر تدبر قرآن

فصل چهارم: شیوه‌ها، مراحل و نمونه‌های تدبر در قرآن:

الف- شیوه ترتیل و مراحل آن (ترتیل در لفظ- ترتیل در معنا)

ب- شیوه استماع و انصات

ت- نمونه‌های تدبر در قرآن

۲- مبانی مدیریت اسلامی

۱/۲- مبانی تحلیل قصص قرآن و سنتهای الهی در قرآن

مقدمه:

الف- ضرورت تحلیل حوادث

ب- معنای قصه

۱- جایگاه قصص و تحلیل آن در قرآن

۱/۱- ویژگی قصص در قرآن- تفاوت قصص قرآن با منابع بشری (از

جهت روش، محتوا و هدف) مانند کتب تاریخ، کتب قصص (داستان، نمایشنامه،

اساطیر و ...)

۲- عوامل دخیل در شکل‌گیری حوادث:

خدا، انسان، جامعه، تاریخ، جهان طبیعت، جهان آخرت

۳- سنتهای حاکم بر حوادث:

- معنای سنت

- اقسام و ویژگی سنن

- سنن مطلق: هدایت، وسوسه، ابتلاء، تقدیر حوادث، تغییر حوادث، مرگ و ...
- سنن مقید عام: امداد، عکس العمل، تغییر جوامع و ...
- سنن مقید خاص در حوزه ایمان: از دیاد هدایت، استحکام روحیه، نصر، غلبه، رفع آلودگی، برکات مادی و معنوی و ...
- سنن مقید خاص در حوزه کفر: ابتلاء، پذیرش وسوسه، تزئین، تسویل، املاء، شیطان صفت شدن، استدراج، املاء و هلاکت...

۲/۲- مبانی نظری مدیریت اسلامی

مقدمه:

۱. تحلیل عناوین: مبانی نظری، مدیریت، اسلامی
۲. عناصر اساسی بحث: انسان، نظام، مدیریت

فصل اول: انسان از دیدگاه مکتبها و اسلام

فصل دوم: نظام اسلامی

فصل سوم: مدیریت از دیدگاه اسلام

۳/۲- مبانی اخلاقی و عملی مدیریت اسلامی:

فصل اول: سیره فردی

فصل دوم: سیره خانوادگی

فصل سوم: سیره اداری و اجتماعی

۳- مسائل مدیریت اسلامی

۱/۳- اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن



مقدمه:

الف- تبیین عنوان درس

ب- جایگاه مدیریت در نظام اسلامی

ت- جایگاه احاطه بر قرآن در پژوهشهای اسلام (علوم عقلی-نقلی-تجربی)

ث- رابطه دین و علم و نقش هر یک نسبت به دیگری

ج- جایگاه قصص قرآن در پژوهشهای مدیریت اسلامی

اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن:

۱- اصل عدم تقدم بر خدا و رسول

۲- اصل وحدت و هماهنگی در مدیریت و سلسله مراتب سازمانی

۳- اصل آخرت گرایی در هدفگذاری و الگوهای آن

۴- اصل اعمال مدیریت بر اساس اختیار نه اجبار

۵- اصل اعمال مدیریت بر اساس بصیرت نیروها

۲/۳- تحلیل سیره مدیریتی انبیاء در قرآن

مقدمه:

۱- سیره نوح(ع)

۲- سیره ابراهیم(ع)

فصل اول:

سیره یوسف(ع)

فصل دوم:

سیره حضرت موسی(ع)

فصل سوم:

- ۱- سیره حضرت داوود (ع)
- ۲- سیره حضرت سلیمان (ع)

فصل چهارم:

- ۱- سیره ذوالقرنین
- ۲- سیره اصحاب کهف

۳/۳- تحلیل سیره مدیریتی ائمه

۱- سیره امیر مومنان

- دوره خلفا
- دوره حکومت اسلامی
- ۲- سیره امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- ۳- سیره امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام
- ۴- سیره امام موسی بن جعفر و امام رضا و امام جواد علیهم السلام
- ۵- سیره امام هادی و امام حسن عسکری (ع) و امام زمان (ع) قبل از غیبت صغری
- ۶- سیره امام زمان (ع)
- غیبت صغری
- غیبت کبری
- ظهور

۴/۳- تحلیل سیره مدیریتی امام خمینی (ره)

از مباحث فوق مبحث «اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن» در مقطع کارشناسی و مبحث «مبانی نظری مدیریت اسلامی» در مقطع دکترای مدیریت تدریس می‌شود و الباقی هنوز مورد عنایت واقع نشده است. طبیعی است درک مناسب حداقل، از نگرش و رهنمود الهی در باب مدیریت، نیازمند پرداختن به مجموعه مباحث فوق می‌باشد.

فصل چهارم:
فصل چهارم

مدیریت اسلامی در

قرآن و سیره معصومین

علیهم السلام
علیهم السلام

مقدمه

به اقتضای دو مناسبت مهم در این ایام یعنی شبهای قدر و شهادت حضرت علی(ع)، مناسبت دیده شد که در خصوص مدیریت اسلامی در حوزه این مناسبت‌ها مطالبی را مطرح کنیم.

بخش اول: امام علی و مدیریت اسلامی

۱- سیاست اختیار و بصیرت نیروها

وقتی صحبت از شهادت امام علی (ع) می‌شود، نوعاً توجه و ذهن ما به حرکت تروریستی گروه خوارج توسط ابن ملجم معطوف می‌شود، اما وقتی بیانات آن حضرت را در نهج البلاغه در مورد مسائلی که با آنها روبرو بوده است مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم که مساله فراتر از آن حرکت است.

در آن زمان، بلکه در بسیاری از اوقات، سنت معمول مدیریت‌های جاری در دنیا این بود که مدیران و حاکمان به زیر مجموعه خود ظلم می‌کردند، اما حضرت علی می‌فرماید:

«در مدیریت من سیره رفتاری مردم، سیره عجیبی است، در مدیریت من مکرر در مکرر مردم به من ظلم می‌کنند و من با ظلم آنها مواجهم و گویا مردم امیرند و من مامور!»^۱
حضرت در زمینه مسائل مدیریتی به مردم تذکر می‌دهند که

«روشهایی را که معاویه برای انسجام نیروهایش به کار می‌برد، من بهتر از او بلدم و می‌توانم آن روشها را بکار گیرم تا شما را تحت فرمان خود در بیاورم!»^۲

«إِنِّي لَعَالِمٌ بِمَا يُصْلِحُكُمْ وَبِمَا يُقِيمُ أَوْدَاقَكُمْ» (نهج/خ ۶۹/دشتی)

«براستی من بدانچه که شما را سامان می‌دهد آگاهم و بدانچه که شما را راست می‌کند!»

من خوب می‌دانم که چه اهرمی شما را به راه می‌آورد و مطیع می‌کند و می‌دانم که با چه روشهایی کج رفتاری شما اصلاح می‌شود.
اما این روش، یک اشکال دارد و آن این است که مدیریت اسلامی را فاسد می‌کند:

«وَلَكِنَّ إِنِّي لَا أَرَى إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي» (نهج البلاغه/خ ۶۹/دشتی)

«ولیکن براستی من سامان شما را بواسطه تباه کردن خود نمی‌بینیم (و نمی‌پذیرم)»

پس در این روش، اصلاح مردم به قیمت فساد مدیریت تمام خواهد شد و امام علی هرگز به این شیوه‌ها متمسک نمی‌شود.

۱- نهج/خ ۲۰۸/دشتی

۲- نهج/خ ۲۰۰/دشتی

اهرمی که معاویه به کار می‌گرفت و مردم را تحت انقیاد در می‌آورد، اهرم تهدید یا تطمیع بود اما این اهرم و سیاست، مجوز شرعی ندارد. خشونت غیر شرعی، خلاف شرع است و مدیریت را به انحراف و فساد شخصیت می‌کشاند و امام علی هرگز از این اهرم استفاده نمی‌کند. در مدیریت امام علی و مدیریت اسلامی، سیاست اصلی بر اختیار و بصیرت نیروهاست^۱، در حالیکه معاویه، دقیقاً بر عکس این سیاست را پیش گرفته بود و با اجبار و جهل و غفلت نیروها، اعمال مدیریت می‌کرد.

۲- جامعه بی‌مسئولیت و شکوه امام(ع)

«سیاست تبیین و بصیرت دهی بر اساس اصل کرامت انسانی» مردم را باشوق و رغبت تحت فرمان در می‌آورد و موجب رشد و بالندگی معنوی آنان می‌گردد. اما مردم آن زمان گوش دلشان بدهکار نبود و در هیچ حالتی تحت فرمان حضرت نبودند.

گاهی به بهانه گرما و گاهی به بهانه سرما از بسیج اجتماعی - نظامی سر باز می‌زدند. از این رو حضرت آنها را با عتابهای شدید مخاطب قرار می‌داد تا شوک وارد کند و تنبه ایجاد شود.

«يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالًا» (نهج / خ / ۲۷ دشتی)

«ای شبه‌مردهای نامرد!...»

۱- «رب انی لا املک الا نفسی و اخی...» (مانده/ ۲۵) «ادعوا الی الله علی بصیره انا و من

اتبعنی» (یوسف / ۱۰۸)

این چه رفتاری است که با من می‌کنید؟
ولی مردانگی و فتوت در جامعه تضعیف شده بود و رگ غیرت کسی
نمی‌جنبید.

به همین دلیل، امام پس از آن همه تلاش و تبیین و تذکر، از مردم خسته شد و
مستقیماً به خود آنها می‌گفت:

نه من به درد شما می‌خورم و نه شما، هم من از دست شما خسته شده‌ام و هم شما از
دست من خسته شده‌اید!

حدود یک هفته قبل از شهادت حضرت یا شب ضربت خوردن مواجهه‌ای با
پیامبر اسلام اتفاق افتاد.
امام علی می‌فرماید:

«مَلَكْتَنِي عَيْنِي وَأَنَا جَالِسٌ» (نهج / خ ۱۷۰ دشتی)

«چشمم را خواب فراگرفت در حالیکه من نشسته بودم»

«فَسَخَّ لِي رَسُولُ اللَّهِ»

«پس رسول خدا بر من ظاهر شد»

«فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِكَ مِنَ الْأَوْدِ وَاللَّدْدِ»

«پس گفتم ای رسول خدا (ببین) از امت شما چه رنجها از کجی و لجاجت
مواجه شدم!»

۱- «اللهم انی قد مللتهم و ملونی و سئمتهم و سئموننی فابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی شرا

منی... نهج / خ ۲۵

بحث این ملجم نیست، بحث مردم است. حضرت می گوید که یا رسول الله من از این مردم خسته و بیزار شدم. صغیر و کبیر این مردم به من ظلم می کنند! و گوش به حرف من نمی دهند!

۱/۲- توصیه پیامبر خدا به نفرین امت

در اینجا می بینیم پیامبری که رحمة للعالمین است نیز از مردم مولا آزاده است.

لذا پیامبر وقتی مصیبت های امام علی را می بیند به او می فرماید که :

«أَذْعُ عَلَيْهِمْ»

«نفرینشان کن؟!»

این پیامبر همان کسی است که هر وقت از دست مردم اذیت می شد و به او فشار می آمد، تنها نفرینی که قومش را می کرد این بود:

«اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ»

«بار پروردگارا قوم من را هدایت کن چرا که آنان در نمی یابند و جاهلند.»

این معنی نشان می دهد که گویا اذیتها و صدماتی که از جانب منافقان و مدعیان مسلمانی به امیرالمومنین وارد شد از جهانی هرگز به پیامبر خدا در این حد وارد نشد!

۲/۲- نفرین و دعای امام علی(ع)

امام علی دو نفرین می کند:

«أَبْدَلْتَنِي اللَّهُ بِهُمْ خَيْرًا مِنْهُمْ» (نهج / خ ۷۰، دشتی)

«خداوند به عوض آنان بهتر از آنان را نصیب من گرداند.»

این دعا آرزوی مرگ و شهادت است چرا که امام از خدا می‌خواهد که او را با اولیاء همراه کند و او را از دست این مردم راحت کند که این خواسته امام همان شب فوراً و یا همان هفته اجابت شد و به شهادت رسید.

«وَأَبْدَلْتَهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي»

«و به عوض من، بدتر از من را نصیب آنان قرار دهد!»

این نفرین امام علی شش ماه بعد محقق شد.

امام حسن (ع) شش ماه اوضاع را بدست گرفت و لیکن به دلیل خیانت فرماندهان نتوانست آنها را اداره کند.

امیرالمومنین با تمام سابقه و عظمت اجتماعی‌اش نتوانست این مردم را هدایت کند چه رسد به امام حسن که در نگاه مردم آن جایگاه مولا را نداشت.

مردم کوفه به معاویه پیام دادند که اگر به ما پول و منافع برسانی حتی حسن بن علی (ع) را تسلیم تو می‌کنیم!

مشکل، مشکل مردم بود، جامعه به یک مصیبت اخلاقی و رفتاری دچار شده بود که علاج ناپذیر بود. سرطانی گرفته بود که نمی‌گذاشت جامعه سالم بماند. مثل

امیرالمومنینی هم نمی‌تواند آنها را اصلاح کند یعنی مدیریت اسلامی برای این جامعه دیگر کارساز نیست لذا حکم عذاب آنها نازل شده است.

امام علی در مورد وضعیت این جامعه می‌فرماید:

«كَلَّمَا خِيَطَتْ مِنْ جَانِبٍ تَهْتَكَتْ مِنْ جَانِبٍ آخَرَ» (نهج / خ ۶۹، دشتی)

یعنی این جامعه از هر طرف دوخته می‌شود از طرف دیگر پاره می‌شود! مردم پوسیده‌اند. آنقدر مذاقهای باطل و سیره‌های غلط و آلوده در طول ۲۵ سال حکومت خلفای سه‌گانه در شخصیت آنها نفوذ کرده بود که مردم کشش و ظرفیت اطاعت از ولی امر خدا را نداشتند.

امام حسن هم دچار چنین وضعیتی بود، مردم دیگر بدرد نمی‌خوردند. ایشان به حکم تکلیف ظاهری مدتی حکومت را بدست گرفتند و الا معلوم بود که با این مردم کاری نمی‌توان انجام داد.

در چنین شرایطی است که ولی معصوم آرزوی مرگ می‌کند و می‌بینیم که ابن ملجم جرات پیدا کرد و کار جامعه را یکسره کرد و این بن بست را گشود و با حذف ظاهری امام، راه را برای استیلائی معاویه هموار کرد.

۳- شباهت جامعه امیر مومنان به جامعه حضرت صالح(ع)

شبهه به این جریان، داستان حضرت صالح است که امت او از او و شترش خسته شده بودند و اکثریت جامعه دلشان می‌خواست که این دو بنحوی از جامعه حذف شوند.

لذا یک نفر پیدا شد و شتر را پی کرد اما چون خواست همه افراد بود، خداوند همه را عذاب کرد.

اتفاقا امام علی به همین نکته اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«إِنَّمَا عَقَرْنَا قَوْمَ صَالِحٍ رَجُلٌ وَاحِدٌ فَعَمَّهُمُ اللَّهُ الْعَذَابَ» (نهج ۱۰۱، دس)

«صرفا ناهه صالح را یک نفر پی کرد پس (با این وجود) خداوند عذاب را بر همه تعمیم داد.»

جامعه چنین مسأله‌ای را می‌خواست ولی جرات اقدام نداشت، مثل ابن‌ملجمی جرات کرد وخواست جامعه را محقق کرد. لذا خدا حکم عذاب را به همه داده است.

گاهی می‌بینیم حضرت چنان خسته است که می‌گوید:

«اینها من را نمی‌خواهند. حجاج را می‌خواهند. کجا است آن غلام ثقیفی که حساب مردم را برسد.!!!» (نهج/خ ۱۱۶/دستی)

واقعا بروز شرایطی این‌چنین در یک جامعه، نشانگر به بن بست رسیدن آن جامعه است و در حقیقت فاتحه اسلام خوانده شده است.

در زمان خودمان هم می‌بینیم بعضی از مغرضان می‌خواهند شبهات فکری و شهوات آلوده را از طرق مختلف در جامعه تزریق کنند و جامعه را به وضعیتی لاعلاج و سرطانی برسانند.

برخی از این معاندین و مغرضین این هدف شیطانی را دارند که جامعه و مردم را به سمتی سوق دهند که مردم بپراحتی بگویند ما ولایت فقیه نمی‌خواهیم، شرعا هم که نمی‌شود با زور بر مردم حکومت کرد. لذا می‌بینیم که بحث رفراندوم و احاله موضوع به آراء عمومی را هر از چندگاه مطرح می‌کنند.

ابتدا با القاء شبهه و رواج منکرات و فحشاء به نظر خودشان مذاق مردم را خراب می‌کنند و بعد می‌گویند: با رفراندوم جامعه را بسنجیم که آیا القانات ما موثر واقع شده یا نه؟!؟

شهادت امام علی یک هشدار جدی است برای اینکه اجازه ندهیم جامعه ما به سمت جامعه زمان حضرت برود چرا که در آن صورت پیامبر خدا هم نمی‌تواند جامعه را اصلاح کند و آنجاست که ولی معصوم آرزوی مرگ می‌کند.

در این زمینه یک نمونه قرآنی داریم و آن زمان حضرت موسی است و بن بستنی که جامعه بدان دچار شد.

۴- شباهت سیره امیر مومنان به حضرت موسی با بنی اسرائیل

بنی اسرائیل به تذکرات و فرامین موسی گوش نمی‌دادند و حاضر نبودند مسئولیت دین را به طور جدی به گردن بگیرند و هر چه موسی (ع) موعظه می‌کرد و تذکر می‌داد، زیر بار نمی‌رفتند.

وقتی آنها را به جبهه و جنگ فرا می‌خواند، می‌گفتند که:

ما از عهده بر نمی‌آییم. تو به همراه خدایت (به وسیله عمار) مشکل را حل کنیدا!

« فَاذْهَبْ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ » (مانده / ۲۴)

«پس تو با پروردگارت بروید (و به تنهایی) سپس بجنگید! چرا که ما اینجا نشسته‌ایم (و توان جهاد نداریم)»

حضرت موسی می‌توانست با اسلحه عصاره همه آنها را به خط کند و به جبهه و خط مقدم بفرستد، اما این چنین عمل کردن و افراد را به جبهه بردن، شرعی نیست و مرضی خدا نمی‌باشد.

ولی امر، شرعا نباید از اهرم زور استفاده کند. از این رو حضرت دست به نفرین برمی‌دارد و می‌فرماید:

« رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي » (مانده / ۲۵)

«پروردگارا! من جز بر خود و برادرم مالکیت و ولایت ندارم»

یعنی این مردم، حرف مرا گوش نمی‌دهند و از من اطاعت نمی‌کنند. لذا موسی (ع) هم همچون مولا دست به نفرین برمی‌دارد:

« فَاقْرُؤْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » (مانده / ۲۵)

«پس میان ما (موسی و هارون) و قوم منحرف و متجاوز به حدود الهی
جدایی بیفکن!»

یعنی خدایا مرگ ما را برسان، نه ما بدرد این مردم می‌خوریم و نه مردم بدرد
ما!

۵- وضع جامعه بعد از معصوم (امیر مومنان (ع) و موسی)

حضرت موسی (ع) آرزوی مرگ کرد و خداوند منان هم او را و هم حضرت
هارون را از جامعه گرفت.

ولی معصوم را از جامعه گرفت، چرا که جامعه ظرفیت نداشت که ولایت معصوم
را بپذیرد و لذا قرآن می‌فرماید که بر آن جامعه ۴۰ سال حکم ذلت و بدبختی
زده شد تا آن تسل از بین برود و نسل بعد علاقمند و پیرو حق باشد و به
تکالیف شرعی خود اعتنا کند:

« قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَيَّ
الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ » (مانده / ۲۶)

«خداوند فرمود: پس برآستی سرزمین مقدس تا ۴۰ سال بر ایشان حرام
است در حالیکه (در این مدت) سرگشته و حیران در این زمین (صحرای
سینا) بسر خواهند برد. پس بر قوم پرده‌در بی‌حیا و متجاوز به حدود
تأسف مخور.»

در زمان امام علی هم می‌بینیم که بعد از شهادت ایشان و امام حسن یک ذلت
ویژه حدود ۴۰ ساله بر جامعه اسلامی مسلط شد (از سال چهارم تا سال هشتاد هجری)
جباران روزگار در آن چهل سال دمار از روزگار جامعه درآوردند:

- حجاج بن یوسف ثقفی، معاویه، ابن زیاد و ... در این دوره ظاهر شدند.
- فجیع‌ترین حادثه بشری (واقعه کربلا) در همین چهل سال رخ داد.

یعنی سرطان و بیماری جامعه چنان بود که جز با شهادت فجع امام حسین و یارانش نمی‌شد آن را جراحی کرد.

نهضت کربلا، مانند یک جراحی قوی و ریشه‌ای، جامعه سرطان زده آن روز را نجات داد.

در جامعه‌ای که ولایت جایگاهی نداشت، ورق برگشت و امام معصوم چنان عزت و احترامی پیدا کرد که بر قلوب مردم پادشاهی می‌کرد.

بعد از واقعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) فضای حرمت و توجه و محبت به اهل بیت به گونه‌ای شد که امام سجاد مخفیانه به حج می‌رفت چرا که خیل مشتاقان و ارادتمندان، حضرت را از انجام امور شخصی خود باز می‌داشت. ائمه پادشاه بر قلوب مردم شده بودند.

جامعه‌ای که ولایت را درک نمی‌کرد و ظرفیتش را از دست داده بود، به برکت نهضت کربلا نجات پیدا کرد و احیا شد، یعنی قیام امام حسین معجزه کرد و به جامعه ظرفیت داد و بستر را آماده کرد تا جامعه اسلامی به اهل بیت روی بیاورد.

ائمه معصوم هم از این فرصت بسیار ثقی قیمت و بی‌بدیل استفاده کردند، به نحوی که جلسات درس امام باقر (ع) و امام صادق (ع) به وسعت تشکیل می‌شد و هزاران نفر از آنها بهره می‌بردند. پس باید به این نکته دقت کرد که شبهات و شهوات، جامعه را با مشکل جدی مواجه می‌کند و برای علاج باید به شبهات پاسخ داد و عوامل تقویت‌کننده شهوات شیطنی را شناسایی و ریشه‌کن کرد.

خلاصه بخش اول

- اعمال مدیریت اسلامی بر اساس اختیار و بصیرت نیروها می‌باشد.
- ریشه دواندن «شبهات فکری» و «شبهوات شیطانی» در طول نظام خلفاء در جامعه امیرمومنان حکومت حضرت را به بن‌بست کشاند.
- خروج از بن‌بست با توسل به زور و جهل نیروها فاقد مشروعیت اسلامی است.

بخش دوم: مدیریت اسلامی و رهنمود قرآن

مناسبت دوم شب قدر و نزول قرآن است. بدین جهت مباحثی را که در سوره علق مطرح شده است، مرور می‌کنیم.

۱- رهنمودهای مدیریتی در سوره علق، مزمل و مدثر

۱/۱- مدیریت اسلامی و سوره علق

در پنج آیه اول سوره علق، نکات مهم مدیریتی وجود دارد که متأسفانه از آنها غفلت شده است.

همچنان که می‌دانید بعثت پیامبر اسلام (ص) و آغاز پست رسالتی ایشان، با نزول این سوره همراه است.

« اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ... اَقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ »

(سوره علق ۴-۲)

در این آیات دو بار امر به قرائت شده است و ما می‌خواهیم بدانیم که این قرائت چیست؟

نبوت سیدالانبیاء و المرسلین بعنوان عالیترین سطح مدیریت اسلامی است و حوزه سازمانی و فعالیت آن، کل عالم خلقت است. پس پیامبر باید با حوزه سازمانی خود آشنا شود؛ لذا فرمان سیر و سلوک و مطالعه شهودی عالم خلقت با فرمان

« اَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ »

صادر می‌شود که صدور فرمان، بیانگر عین تحقق است.

این قرائت، قرائت شهودی است و قرائت مکتوب نیست آنگونه که در احادیث مشهور که فاقد سند معتبر است و منشأ اسرائیلی دارد؛ آمده است.^۱

آیه فوق نشان می‌دهد با توجه به قید «باسم ربک الذی خلق» متعلق و موضوع قرائت، کل مخلوقات خدا، «آفاق و انفس» است؛ یعنی خداوند متعال، پیامبر خود را طی یک جریان شهودی، در عالم خلقت و ملکوت هستی سیر می‌دهد تا او با حقیقت حوزه سازمانی فعالیت خود آشنا شود و حقیقت آفاق و انفس و ملکوت را ببیند، سیری که در مورد سایر پیامبران نیز در آغاز بعثتشان مطرح بود، از جمله در مورد حضرت ابراهیم در قرآن آمده است:

۱- رک تفسیر المیزان و نمونه، نورالثقلین، الدرالمتنور ذیل سوره علق

« وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ » (انعام/۷۵)

«و مثل آن ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم ارائه می‌دهیم به جهت متعدد از جمله اینکه از زمره یقین کنندگان باشد.»
خداوند در ابتدای بعثت انبیاء، ظاهر و باطن عالم را به آنها نشان می‌دهد تا در رسالت و اعمال مدیریت الهی خویش بر مبنای این علم به نحو احسن به ایقای نقش پردازند.

۱/۱/۱- مطالعه شهودی سازمان

این عالم خلقت که حوزه سازمانی مدیریت پیامبر خدا است، چگونه است؟
می‌گوید یک ظاهری دارد و یک باطنی:

- ظاهر عالم آن چیزی است که چشم مادی می‌بیند
- باطن عالم هم ماهیت کلیه اشیاء است که همگی گوش به فرمان خدا هستند و او را تسبیح می‌کنند:

«وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» (الراء/۲۴)

«هیچ موجودی نیست جز آنکه خدا را به‌مراه ستایش، از هر گونه نقصی تنزیه می‌کند.»

این مطالعه شهودی از سازمان تحت مدیریت خویش، نخستین مساله در جریان انتصاب هر مدیر اسلامی است و پیامبر خدا در مقام مدیریت ارشد الهی با آن آشنا شد.

۲/۱/۱- آشنائی با تاریخچه مدیریت سازمان

دومین مساله در انتصاب مدیر آن است که او باید سابقه مدیریتهای این سازمان و فعالیتهای آنها را بداند. لذا خداوند حکیم فرمان قرائت دومی را صادر می‌نماید:

« اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ » (سوره

علق)

بخوان (کتاب تشریح را) در حالیکه پروردگارت اکرم است آنکه با قلم

آموخت، آنکه به انسان آموخت آنچه را که نمی‌دانست.

رب کریم، رب خالق است، و رب اکرم رب معلم است و اشرفیت با علم است و

بصیرت:

« مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ » (۷۶ انتظار)

« الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ... » (۱-۳ الرحمن)

ای پیامبر! کتاب تشریح را بخوان و با تعلیماتی که خداوند عالم از اول خلقت به انبیاء داده است و با برنامه‌های آنان برای امتیازشان آشنا شو. (پس قرائت قبلی، ناظر به «کتاب تکوین» بود و این قرائت ناظر به «کتاب تشریح»)

در این مرحله، خداوند اجمالاً جریانات و وقایع رخ داده در سلسله انبیاء و علل ظهور شریعت‌های جدید و اقتضانات زمان پیامبران گذشته را به رسول اکرم (ص) با مطالعه شهودی و سیر ملکوتی در حقیقت تاریخ انبیاء آموزش می‌دهد.

پیامبر خدا بطور کلی از برنامه‌ها و واقعتهای زمان پیامبران از آدم تا قبل از خود، خصوصا پیامبران اولوالعزم مطلع می‌شود و عکس‌العمل جهان بشر در برابر دعوت انبیاء را به شهود ملاحظه می‌کند و بر اساس این معرفت به سیره انبیاء، برنامه هدایت و رسالت خود را آغاز می‌کند.

پس شیوه الهی در ارسال پیامبران بعنوان مدیریت جامعه بشری بدین گونه است که خداوند سبحان ابتدا حقیقت عالم و زمین و زمان و وجود انسانها را به آنها نشان می‌داد و بعد هم تاریخچه و سابقه مدیریتی آن را که:

• چه مدیرانی الهی سابقا فعالیت کرده‌اند؟

• جریان مدیریت و شرح وظائف و نتایج کار آنها چه بوده است؟

اینها همه پیامهای مدیریتی است که از نخستین آیات نازل شده به پیامبر برداشت می‌شود.

۲/۱- مدیریت اسلامی و سوره مزمل

بعد از آن نصب الهی، پیامبر خدا سخت در اندیشه چگونگی آغاز مدیریت خود سر در گریبان است که ناگاه شب بعد از بعثت، سوره مزمل^۱ نازل می‌شود: (که اساسا عنوان سوره عنوان مدیریتی است)

۱- اینکه اجمالا و بطور کلی گفته شد، به جهت آسانی است که علم تفصیلی به حوادث انبیاء را خداوند با نزول تدریجی قرآن کریم به پیامبر تعلیم می‌دهد: «ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا» نه شما و نه قوم شما قبل از نزول آیات به این اخبار اطلاع نداشتید (هود/۴۹).

۲- سوره ۷۳ قرآن کریم است که در آیات نخستین آن دستورهایی از قبیل تهجد و تلاوت قرآن و... به پیامبر داده شده است. مزمل از باب «زمل» به معنای ثقل و سنگینی حاصل از فشار و کار و مسولیت می‌باشد. «مزمل» باب تفعل است و مفهوم «تکلف و زنج و سختی راه مجددا افاده می‌کند پس معنای «مزمل» چنین می‌شود: «کسی که بار سنگین مسولیت را با تحمل زنج و سختی بر عهده گرفته است».

« يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّيْلُ... »

«ای کسی که با بزرگواری و قبول زحمت، بار سنگین رسالت سیدالانبیائی را بدوش گرفته‌ای شب را برخیز...»

یعنی خداوند به مدیریت اسلامی تازه مسئولیت قبول کرده، دستور می‌فرماید که «رسالت را از خود شروع کن».

لذا پیامبر اسلام حدود سه سال، حالت نیمه انزوا در پیش می‌گیرد و ضمن شروع کار به صورت نیمه رسمی، آمادگی‌هایی برای خودش حاصل می‌کند. پس از آنکه پیامبر خدا به روحیات و شرایط خویش در قالب قیام در شب و ترتیل قرآن همت گماشت، سوره مدثر نازل شد!

۳/۱- مدیریت اسلامی و سوره مدثر

« يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنْذِرْ »^۱

«ای کسی که عما بر سر کشیده‌ای و در انزوا بسر می‌بری بپاییز پس مردم را انداز بده...»

یعنی حالا وقت آن رسیده است که پیامبر خدا رسالت خود را به طور رسمی آغاز کند و در سطح وسیع به حرکت خود ادامه دهد.

اینها همه درس و الگوی مدیریتی برای ما است. حالا بگذریم که خداوند از کودکی پیامبر را تحت نظر گرفته تا برای این پست آماده کند.

معنایش این است که ماباید برای مدیریت در سطوح مختلف و در حوزه‌های مختلف، سالها برنامه ریزی کنیم و افرادی را که کاندید پست‌های مدیریتی

۱- سوره ۷۴ قرآن کریم است که در آیات نخستین آن دستورهایی می‌برانداز مردم و... به پیامبر داده شده است.

هستند. از سالها پیش تعیین کنیم و تحت تربیت قرار دهیم نه اینکه براحتمی و بدون بستر سازی، افراد، مدیران قسمتهای مختلف نظام بشوند بدون اینکه از حداقل ویژگیهای ضروری آن برخوردار باشند.

حتی در سبکهای مدیریت غربی که بر اساس عقل ناقص بشری طراحی شده‌اند، بعضا برنامه‌های جامع و مرحله‌بندی شده برای تربیت و گزینش مدیران حوزه‌های مختلف طراحی می‌شود حال آنکه در این باره ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم.

امروزه برخی از کشورها (ژاپن)، این تنبهاات را پیدا کرده‌اند و مدیریتها را از چند سال قبل معین می‌کنند و آن افراد به عنوان کار آموز در کنار مدیران فعلی قرار می‌گیرند تا با حوزه و مسائل مدیریت آینده خود آشنا شوند.

حتی در برخی ادیان - مثل یهود - مساله شاگرد پروری بعنوان یک اصل وجود دارد و باعث پیشرفت آنهاست. معروف است که هر تاجر یهودی چهارتا شاگرد دارد که آنها را برای آینده تربیت می‌کند.

ولی متأسفانه این موضوع در کشور ما کمتر وجود دارد و به آن توجه نشده و جدی گرفته نشده است، حتی بعضا خلاف آن دیده می‌شود. یعنی اگر کسی بفهمد یا احساس کند که فلان شخص ممکن است بعدا جای او را بگیرد به انحاء مختلف سعی می‌کند که در کار او کارشکنی شود یا ترتیبی اتخاذ کند که او کار را یاد نگیرد!

متأسفانه این مسائل برای مدیریت امروز جامعه ما، مشکل ساز شده است. وجود دارند مدیرانی که در بدو کار، مجموعه تحت مدیریت خود را نمی‌شناسند و با

مسائل و مشکلات و نیروهای انسانی آن آشنا نیستند، خودسازی شخصیتی هم ندارند. واقعا چنین مدیرانی چقدر می‌توانند موفق باشند؟!!

۲- مدیریت فرهنگی و رهنمود قرآن

قرآن کریم در مورد مدیریت فرهنگی جامعه اسلامی، این موضوع را در سوره علق، مزمل و مدثر بسیار صریح و روشن تذکر می‌دهد اما به این سوز با نگرش مدیریتی به عنایت نشده است.

در آیه‌ای که به آیه نفر (کوچ کردن) مشهور است خداوند حکیم می‌فرماید:

« وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِثْمُمٌ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ » (توبه ۱۲۲)

«اینگونه نباید باشد که همه مومنان به جبهه بروند پس چرا از هر گروه بزرگی، دسته‌ای از آنان (بسوی مدینه یا حوزه‌های علمیه) کوچ نمی‌کنند تا در امر دین خدا عمیقا فقیه شوند و تا قومشان را آگاهی و هشدار دهند آنگاه که بسویشان باز می‌گردند و شاید که آنان هشدار شده (از عواقب شوم ضعف فکری و اخلاقی و ارزشی) احتیاط پیشه کنند.»

ما در مدیریت فرهنگی نظام، نیاز به مجتهدین عالم به زمان فراوانی داریم و این نیاز در تمام زمینه‌ها وجود دارد.

اولین جایی که اسلامیت نظام در آن تجلی پیدا می‌کند، مجلس قانونگذاری است و برای نیل به این هدف باید اکثریت نمایندگان مجلس، «مجتهد» و علاوه بر آن

«عالم به زمان» باشند و نیز هرکدام در حوزه مخصوص به خود «تخصص» داشته باشند. اگر اینگونه بود، رای آنها مشروع و مرضی خداست.

ماباید افراد زیادی با این خصوصیات داشته باشیم که در مجلس با کمبود نیرو مواجه نشویم.

کسی که بینش جامع اجتهادی ندارد، چگونه قانون را بر اساس اسلام تصویب می‌کند؟^۱

علاوه بر آن وزیران و سایر مسئولین نیز باید مجتهد باشند: با این توجه مسئولین تراز اول (ولی فقیه، و روسای سه‌گانه) به طریق اولی باید این شرط را دارا باشند.

برای نیل به این مرحله باید برنامه‌های میان مدت و بلند مدت طراحی بشود تا بعد از چند دهه نظام را به مرحله‌ای برسانیم که مسئولین تراز اول و وزیران و نمایندگان مجلس، خصوصاً، و از سطح مدیران کل به بالا، عموماً، همه «مجتهد و عالم به زمان» باشند!

پس اگر امروز وضعیتی غیر از این حاکم است بایستی از باب اضطرار و اکل میته تلقی گردد و در رفع آن اقدامات حکیمانه صورت پذیرد.

تحقق این مسأله، نیاز به برنامه‌ریزی دقیق و حساب شده دارد و نظام آموزشی و گزینشی خاص خود را می‌طلبد.

مدیریت فرهنگی کشور باید مناطق و استانهای مختلف را بررسی و تعیین کند که در هر منطقه چه تعداد مجتهد و مدیر مورد نیاز است؟

۱- شورای نگهبان جنبه سلبی دارد یعنی حق دخالت در اینکه چه چیزی اسلامی است را ندارد.

در مرحله بعد، از بین افراد مستعد و مشتاق و توجیه شده و دارای قابلیت بالا در همان منطقه از آموزش و پرورش، بایستی چندین برابر تعداد مورد نیاز گزینش کند و به سمت حوزه سوق دهد.

یعنی مدیریت تامین منابع انسانی، باید حسابگر و دقیق باشد.

امروز حوزه‌های علمیه صرفاً از میان داوطلبان، نیرو جذب می‌کنند با این روش پیشایش معلوم نیست که تعداد داوطلبان چه تناسبی با نیاز کشور و استانها دارد.

از این رو، گاه که یک عالمی در یک استان رحلت می‌کند، آن استان یتیم می‌شود! حال اگر تدبیر را رها کرده و به همین نحو فعلی پیش برویم خدای ناکرده یک زمان می‌رسد که دستمان خالی می‌شود.

آیه نفر تصریح می‌کند که باید از هر منطقه به تعداد لازم و کافی از افراد مستعد، جذب حوزه شوند، مجتهد شوند و به آن مناطق برگردند.

این آیه شریفه، وضعیت نظام ایده‌آل تربیت مجتهد اسلامی است که ما هنوز این سیاست‌ها را در حوزه‌های علمیه بکار نگرفته‌ایم.

در وضعیت فعلی، مدیران باید بکوشند به قدر وسع در فهم قرآن معرفت یافته، علم به زمان پیدا کنند و در یک رشته مرتبط با حوزه کاری خویش هم تخصص لازم را کسب نمایند.

این تکلیف شرعی ماست که به قدر وسع خود و حتی با برنامه‌ریزی شخصی، در فهم و اعتلای فرهنگ قرآنی هم از نظر معرفتی و هم از نظر کارکردهای اخلاقی و معنوی تلاش شخصی کنیم، یک برنامه هم نظام اسلامی دارد که باید بستر سازی کند.

اینها تذکراتی است که درباب بسترسازی برای تربیت مدیر در اوائل سور علق، مزمل و مدثر آمده است.

علاوه بر این آیات، آیات دیگری از قرآن نیز به صراحت از جمله شرایط ضروری اعمال مدیریت اسلامی را تمسک به قرآن ذکر می‌کند و آن

عبارتست از:

«فهم صحیح قرآن و بالاتر از آن عزم قاطع برای تحقق مفاهیم و دستورات قرآن»

« وَ الَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ » (الاعراف/ ۱۷۰)

«و کسانی که کتاب خدا را با قوت و عزم قاطع بدست می‌گیرند تا عمل کنند، در حالیکه نماز را به پای داشته‌اند (آنان مصلح‌اند) و براستی ما پاداش مصلحان را ضایع نمی‌کنیم.»

لذا ما باید «مطلوبها و اهداف» در تربیت مدیریت اسلامی را در حوزه‌ها و سطوح‌های گوناگون مشخص کرده و راهکارهای رسیدن به آن و نیز سیستم آموزشی مورد نیاز آنها طراحی کنیم و سپس با برنامه‌ریزی مرحله بندی شده، اجرای آن شرایط مطلوب را محقق سازیم.

خلاصه بخش دوم

- مطالعه شهودی سازمان و سابقه مدیریتی آن، از لوازم انتصابات در مدیریت اسلامی است.
- آمادگی اخلاقی و تربیتی از ضروریات و مقدمات بر عهده گرفتن پست‌های مدیریتی می‌باشد.
- کار آموزی اخلاقی - تربیتی و فنی - تخصصی از مقدمات انتصاب مدیران جدید می‌باشد.

فصل پنجم:

شرائط عام مدیریت اسلامی

مقدمه

بحث ما در خصوص شرایط عام مدیریت اسلامی است. شرایط عام، در دو حوزه «شرایط علمی» و «شرایط معنوی» مطرح است. «شرایط علمی عام» شامل «علم به کلیت قرآن»، «علم به زمان»، «معرفت حاصل از معاشرت با مردم» می باشد. «شرایط معنوی عام»، «صبر و نماز و انفاق» با محوریت «اقامه نماز» می باشد:

« وَ الَّذِينَ يُمَسْكُونَهُ بِالْكِتَابِ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ

الْمُصْلِحِينَ » (اعراف / ۱۷۰)

«وکسانی که با قوت و قدرت کتاب را بدست می گیرند (تا اجرا کنند) در حالیکه نماز را بپا داشته اند (آنان مصلحانند) براستی ما اجر مصلحان را ضایع نمی کنیم»

لذا اگر تمسک به قرآن و اقامه نماز نباشد، نه تنها مدیریت، مصلح نخواهد بود، بلکه ضایعات فراوانی هم به دنبال خواهد داشت.

بخش اول: شرايط علمی عام

۱- علم به کليت قرآن

اولين شرط عام برای مدیریت اسلامی حداقل در هر بخشی از سطوح میانه به بالای نظام، «علم به کليت قرآن» است.

پس، از نظر قرآن، مدیریت صحیح و مصلح، بدون علم به کليت قرآن و اقامه نماز، امکان نخواهد داشت و مدیریت، دچار ضایعات فراوان خواهد بود.

امروزه بسیاری از تفرقه‌ها و تعارضهایی که بین مدیران وجود دارد، ناشی از ضعف در فهم کليت قرآن است و چون افراد، درک صحیحی از کليت معارف قرآنی ندارند، دیدگاههای آنها ناقص است و منجر به بروز اختلاف می‌شود. در حالیکه فهم جامع قرآن، موجب کمال بینش افراد و همگرایی بین آنها می‌شود.

البته اگرچه این سطح، وضعیت ایده‌آل و آرمانی است و لکن قطعا انجام چنین کاری شدنی و ممکن است و می‌توان با برنامه‌ریزی مرحله بندی شده و آموزش لازم، آن را به مرحله ظهور رساند.

در حوزه تاثیر اسلام بر شخصیت مدیر، لازم است که ما مدیر یا پژوهشگر حوزه مدیریت را با مجموعه بینش اسلامی آشنا کنیم تا این بینش بطور طبیعی در اعتقادات، اخلاق و رفتار او تاثیر بگذارد که طرح کاربردی آن در مبحث بعد تبیین می‌گردد.

نگرش اسلامی یک نگرش سیستمی است و تا مجموعه دین در ذهنیت مدیر جا نگیرد و ادراک نشود، مدیر نمی‌تواند حتی جزئی‌ترین مسائل را در نظام اسلامی به درستی حل و فصل کند.

متأسفانه یکی از اشکالات اساسی نظام ما این است که در حوزه مدیریت، یک بینش جامع قرآنی مبنی بر رهنمود معصومین وجود ندارد. بلکه یک سری مباحث ناقص و دست و پا شکسته مطرح شده است که در مقام اجرا و عمل، نه تنها کارآمد نیست بلکه فاجعه است و اثرات مخربی نیز داشته و خواهد داشت. برای حل این مشکل، باید مقوله مدیریت و خود مدیران بر اساس کلیت قرآن و روایات ذیل آیات، بازسازی شخصیت شوند.

۱/۱- کلیت قرآن و ستاد تفسیر قرآن

برای این کار باید ستاد تفسیر قرآن تشکیل شود و بر اساس سطح بندی چهار مرحله‌ای که خواهد آمد (خلاصه تفسیر نمونه، تفسیر نمونه، المیزان، تحلیل و نقد و بررسی المیزان) آموزشهای جامع قرآنی ارائه شود.

اگر مدیریت ما حتی در حد تفسیر نمونه با قرآن آشنا باشد، یک انقلاب جدی در رابطه با مدیریت و مسائل مدیریتی در جامعه رخ می‌دهد.

کافی است ما این بینش جامع قرآنی را به مدیران و مدیریت منتقل کنیم تا تحولات مثبت و سازنده بعدی به صورت خود به خود رخ دهد.

شاید اگر ما این کار را انجام دهیم، حدود یک سوم (۳۰٪) رهنمودهای اسلام در مسائل مدیریتی به مدیران منتقل شود تا در حل مشکلات خود از آنها بهره‌برداری کنند و الباقی مطالب و مسائل و رهنمودهای آنها را باید به طور خاص و با صرف وقت جدی و اساسی با تاسیس گروه‌ها و پژوهشکده‌های مدیریت در اسلام و عزم جدی در سلسله مدیریت در اسلام حل و فصل کرد. بعنوان یک موضوع کاربردی، برای اینکه توان مدیران یک مجموعه از حیث علم به قرآن بالا برود، می‌توان سطوح چهارگانه‌ای را تعریف و برای آن منبع ارائه کرد تا بر اساس آن بتوان طرح و برنامه عملی تهیه کرد.

۱/۱/۱- سطوح چهار گانه علم به قرآن برای مدیران جامعه اسلامی

۱/۱/۱-۱- سطح مقدماتی: برای دست یابی به این سطح، مطالعه و آموزش کتاب تفسیر نور (حجت السلام قرآنی) و یا خلاصه تفسیر نمونه (۵ جلد) مناسب است.

۱/۱/۱-۲- سطح متوسطه: شامل یک دوره کامل تفسیرمانند تفسیر نمونه است حال اگر مدیران ما در این سطح باشند، بسیار مطلوب است.

۱/۱/۱-۳- سطح تخصصی و شبه اجتهادی: بهترین منبع برای دستیابی به این سطح، تفسیر ارزشمند المیزان نوشته علامه طباطبائی است و بخصوص برای مدیرانی که کار استنباط احکام شرعی را به نحوی دارا هستند، ضرورت دارد (مانند قضات، نمایندگان مجلس، وزیران و مدیران ارشد).

۱/۱/۱-۴- سطح اجتهادی: افرادی که مشمول این سطح هستند (مانند مراجع دینی، رؤسای قوا...) باید توان تحلیل مسائل قرآنی را در سطح تفسیر المیزان داشته باشند.

۲/۱- کلیت قرآن و مشکل التقاط دینی

نکته مهمی که باید مورد توجه و اهتمام قرار گیرد، باور داشتن به کلیت قرآن است که لازمه‌اش معرفت به قرآن است و خود قرآن هم بر این نکته تاکید می‌کند و می‌گوید:

کسی که بخشی از قرآن را می‌گیرد و بخشی از آن را رها می‌کند، محکوم به عذاب است!

« أَلَمْ تَأْمُرُوا بِالْبَعْضِ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضِ مَا جَاءَ مِنْ تَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ » (بقره، ۸۵)

اگر کسی اصلاً به قرآن اعتقاد و باور نداشته باشد، این فرد مرتد و کافر است. (تبعیض برون دینی)

افرادی هم که فقط بعضی از آیات و احکام آنرا می‌پذیرند و از پذیرفتن برخی دیگر از آیات سر باز می‌زنند در منطق قرآنی کافر به اسلام تلقی شده به عذاب الهی وعده داده شده‌اند.

اکثریت افراد مسلمان، به کلیت قرآن اعتقاد و باور اجمالی دارند اما فقط به بخشی از آن معرفت دارند و بخشی دیگر از قرآن، خارج از حوزه معرفتی آنهاست که مناسفانه این عده کثیر از افراد جامعه مسلمان دچار بلیه «التقاط در معرفت تفصیلی به دین» و «التقاط در عمل» هستند. (تبعیض درون دینی) معرفت صحیح به بخش اعظمی از قرآن، در ذهنیت عموم جامعه فرهنگی

ما وجود ندارد یا بسیار ضعیف و ناقص و غلط است که به جد این مشکل باید حل شود به نحوی که کلیت قرآن در تفکر دینی و ذهنیت و فهم افراد حضور داشته باشد که قطعاً این مساله درصد قابل اعتنائی (حد اقل ۳۰٪ تا ۴۰٪) به طور طبیعی و فطری عمل تولید می‌کند.

«الْعِلْمُ يَهْتَفُ بِالْعَمَلِ» (نهج/حکمت ۳۶۶)

«معرفت و آگاهی به عمل دعوت می‌کند.»

دلیل آن هم این است که قرآن با فطرت الهی و روح و جان ما سازگاری دارد

۳/۱- کلیت قرآن و تحول مدیریت جامعه

اگر این معرفت به کلیت قرآن که موجب اعمال اراده و برنامه‌ریزی مناسب آن است حاصل شود، باور به تحقق ارزشهای اسلامی در جامعه تقویت می‌شود و یک انقلاب مدیریتی به وجود می‌آید.

حالت یاسی که در برخی از افراد وجود دارد (مبنی بر اینکه حرفها و تعالیم اجتماعی اسلام را نمی‌شود اجرایی کرد)

تنها به دلیل ضعف عملی در اجرای اسلام نیست بلکه با اندک دقت متوجه می‌شویم که در درجه اول، ضعف معرفتی است که بخش عمده‌ای از مشکلات را به وجود آورده است.

با اندکی دقت در وضعیت مدیریت متوجه می‌شویم که اکثریت خیر دارند اما عدم معرفت به قرآن و غفلت از آن، مشکلاتی جدی ایجاد کرده است.

اگر انسان احساس کند چیزی از قرآن در زمینه مدیریت می‌فهمد، غیرت دینی‌اش باعث می‌شود که جلوتر برود و صحیح عمل کند.

راه حل این مشکل، معرفت دینی در یک از سطوح چهارگانه آشنائی با قرآن و عمل بدان می باشد که قبلا ذکر شد.

۴/۱- ضرورت اجتهاد بر مبنای کلیت قرآن

علاوه بر مدیریت، حتی اگر بحث اجتهاد در حوزه علمیه هم بر مبنای کلیت قرآن شکل بگیرد، بسیاری از انتقاداتی که امروزه بر آن مطرح است، خود به خود محو و برطرف خواهد شد.

اجتهادی که امروز مرسوم است، اجتهاد در بعض آیات قرآن است (آیات الاحکام) در حالیکه مجتهد ابتدانا باید توان تحلیل و اجتهاد عمومی در کل آیات قرآن و نسبت به کلیه امور فردی و اجتماعی قرآن را داشته باشد.

اشکالاتی که بعضا به مجلس خبرگان هم گرفته می شود مبنی بر اینکه افراد متخصص از کلیه رشته ها (علوم انسانی، علوم طبیعی و ...) باید عضو آن باشند (حتی اخیرا مطرح کرده اند که خلبان هم باید در آن حضور داشته باشد) ناشی از آنجاست که مجتهدین ما عمدتا در آیات الاحکام متوقف شده اند.

اگر نظام به تعداد مورد نیاز از مجتهدین قرآنی (کلیت قرآن) در خبرگان، سران سه قوه، شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی و ... داشته باشد، بسیاری از تنشها و تعارضات موجود حل فصل می شود چرا که علت بسیاری از اختلافات و واگرایی ها بین مسئولین، به همین نقصان معرفتی از کلیت قرآن برمی گردد.

۵/۱- ضرورت نگرش جامع به قرآن در تفسیر آیات

در این زمینه نحوه نگرش به قرآن و تفسیر آن نیز بسیار مهم است یعنی در جریان تفسیر قرآن باید از منظر جامع به آیات نگاه شود.

به طور مثال، تفسیر المیزان، چکش خورده و جامع است چرا که محصول تلاشهای عظیم چند جریان دینی است (فقه، عرفان، کلام و فلسفه و تفسیر) این جریانات در شخصیت بزرگانی مانند امام خمینی (ره) و علامه طباطبائی (ره) تبلور یافتند و اساساً انقلاب اسلامی ما، محصول نگرش همین شخصیت‌ها بود که از جامعیت نسبی برخوردار بودند و توانستند با توجه به این مبانی عمیق و محکم و جامع، یک حرکت منحصر به فرد، متین، قوی و استوار ایجاد کنند که در عالم اسلام این جریان نظیر ندارد و اهل سنت واقعا از این جهت دچار فقر شدید هستند لذا نمی‌توانند یک نظام جامع اسلامی را طراحی و تشکیل دهند. به هر حال این حرکت عظیم و این بینش جامع، باید به مدیریت فرهنگی و اجرایی کشور منتقل شود چرا که اولین مشکل اساسی در نظام ما ضعف در نگرش به کلیت قرآن است.

این دستور اسلام است که باید مجتهدین قرآنی شکل بگیرند تا جامعه نسبت به ارزشهای اسلامی اعتنا نماید و عمل کند.

«آیه نقر»، دستور کوچ به حوزه‌های علمیه است جهت مجتهد قرآنی شدن، قرآن می‌فرماید: «لیتفقها فی الدین» در کل قرآن باید تفقه کرد. «دین» در کلیت قرآن مطرح است و در روایات در طول آیات.

این قدم اول است و شدنی، و قابل اجرا است که در طول سالهای اندک می‌توان به آن رسید. در مدت ۲ تا ۳ سال می‌توان یک دوره خلاصه تفسیر نمونه را اتمام کرد و در عرض ۴ سال بعد دوره کامل نمونه را می‌توان آموزش داد. در مدیریتهای ارشد هم المیزان می‌تواند شاکله شخصیتی مدیریت را عوض کند و یک تحول کلی ایجاد نماید.

۶/۱- کلیت قرآن و ارتباط سیستمی^۱

وقتی صحبت از کلیت قرآن می‌شود منظور این است که قرآن پیکر واحد است. پذیرفتن یک بخش از قرآن، مثل اینست که ما این پیکر را شقه کرده‌ایم! طبیعتاً یک عضو بریده شده از پیکر، نه گویای کل آن پیکر است و نه خاصیت ارتباط با آن پیکر را دارد.

این موضوع نظر به مشکلات اجتماعی ما هم دارد. ما هر موضوعی را به آن برمی‌خوریم جزئی نگر هستیم و در شاکله کل قرآن آنرا بررسی نمی‌کنیم. اگر بخواهیم در ارتباط با یک موضوع، دیدگاه قرآنی را لحاظ کنیم، باید آن را در کل قرآن بیابیم. باید ببینیم

• زمینه‌ها و بسترهایی که خداوند برای حل آن مشکل مطرح می‌کند چیست؟

• آن موضوع در ارتباط با موضوعات دیگر چه جایگاهی دارد؟

• حال اگر بدون این بسترها و توجه به ارتباطات موضوعی، موضوع را حل کرده‌یم در راستای رسیدن به چه چیزی حل کرده‌ایم؟

یعنی نتایج هم روشن نیست. این همان شقه کردن است چرا که بین اجزاء و اعضای قرآن یک ارتباط ارگانیک، سیستمی و پویا برقرار است.

قرآن کریم هم تعبیر شقه شقه کردن را برای قرآن به کار می‌برد و می‌فرماید: کسانی که قرآن را اینچنین کنند، دچار عذاب الهی خواهند شد.

« كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ » (احقاف / ۹۰، ۹۱)

«و همانگونه که (عذاب را) بر تجزیه‌طلبان فرو فرستادیم آنانکه قرآن را عضو عضو کردند.»

۱- جهت بحث تفصیلی در فصل هشتم، جامعیت قرآن و بگوش سیستمی

خداوند عباد خود را بر تجزیه طلبان قرآن (کسانی که قرآن را عضو عضو می‌کردند) نازل می‌کند.

مجموعه مفاهیم قرآنی، اعتقادات قرآنی، اخلاق قرآن و احکام آن با هم ارتباط وثیق دارند. بین احکام قرآنی هم ارتباطات نظام یافته‌ای وجود دارد و نمی‌شود آنها را از هم تفکیک کرد یا بین آنها تبعیض قائل شد چرا که عضو شقه شده قرآن، خاصیت کل قرآن را ندارد.

جزئی نگری در احکام قرآن، نه تنها نمی‌تواند به حل مشکلات کمک کند، بلکه زمینه‌ساز بروز مشکلات و مصیبت‌های بزرگ می‌شود که حتی مسئولین گاهی حیرت می‌کنند که این تعارضات را چگونه مرتفع کنند.

این موضوع، متأسفانه در زمینه‌های مدیریت و اجتهاد ما وجود دارد و قرآن هنوز به طور جدی در محوریت تفکر اجتهادی و مدیریتی ما قرار نگرفته است و لازم است برای حل این مشکل، چاره اندیشی، برنامه‌ریزی و اقدام شود. البته این همان شکایتی است که علامه طباطبائی در العیزان مبسوطا مطرح می‌کند.

پس، گسترش فرهنگ عنایت به کلیت قرآن در سطح مجتهدین و مدیریت اجرایی از مسائل جدی است و باید به آن عنایت کنیم که البته این زمان می‌برد ولی بعنوان قدم اول باید بدانیم مشکل کجاست که متأسفانه در این حد هم عنایت جدی صورت نگرفته است.

۷/۱- کلیت و ابدیت قرآن و شبهه ختم دوره نبوت

یکی از اشکالاتی که برخی افراد در خصوص مدیریت اسلامی بر مبنای قرآن، مطرح می‌کنند ادعای اقتضائی بودن بخشی از قرآن است.

ادعا می‌شود:

« بخش اعظمی از قرآن به اقتضای زمان پیامبر آمده و از حوزه دین خارج است و از طرفی، مساله ختم نبوت هم تایید ادعای ما است. دوره نبوت تمام شد و وارد دوره جدیدی بنام دوره عقل شدیم که باید اداره امور جهان را به عقل سپرد.»^۱

این تفکرات و تفاسیری که متاسفانه امروزه شدیداً ترویج می‌شود و بعنوان اسلام هم مطرح می‌کنند تفسیری واضح البطلان است.

ادراک ضروری و قطعی علمای اسلام این است که «ختم نبوت» به معنای برجیده شدن بساط نبوت و نقطه پایان آن نیست.

۱/۷/۱- ختم نبوت به معنای نهایت تکامل دین اسلام

واقعیت آن است که نبوت، بر اساس محتوای شریعت و قوانین اجتماعی که خداوند بر پیامبران نازل فرمودند، سیری تکاملی داشته است.

به اقتضای تحول جوامع، «پنج دین شریعت مدار» در تاریخ انبیاء دیده می‌شود که پیامبران اولوالعزم رسالت آنها را برعهده داشته‌اند و این بعثتها به عنوان نقاط عطف تاریخ بشر محسوب می‌شوند.

لذا اگر کسی بخواهد بشر را از نظر رشد فکری و اقتضانات جوامع مرحله بندی کند این تقسیمات الهی، بسیار مطمئن، یقینی و کارآمد است.

در باستان‌شناسی، تاریخ تمدنها را بر اساس وضعیت مادی آنها می‌سنجند و از عناوینی مانند ماقبل تاریخ، مابعد تاریخ، عصر حجر، عصر مفرغ و ... که نمودهای تکامل مادی بشر است، استفاده می‌کند.

۱- ادعای سکولاریزم مذهبی

اما خدائی که به ظاهر و باطن عالم اشراف دارد، تقسیم بندی مرحله‌ای تاریخ بشر را نه بر اساس ابزار مادی بلکه بر اساس رشد عقلانی و تحولات اجتماعی جوامع وضع کرده است.

در تقسیم بندی الهی، چهار شریعت وجود دارد که به اقتضای دوره زمانی خاص مطرح شده‌اند و پیامبران اولوالعزم قبل از پیامبر اسلام، صاحبان آن شریعت‌های اقتضائی بوده‌اند.

اما وقتی شریعت اسلام مطرح می‌شود، دین به قله کمال می‌رسد و از آن به بعد تحول نمی‌پذیرد. همچنانکه خداوند در قرآن صریحا می‌فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» (مائده / ۳)

«امروز برای شما دینتان را کامل نمودم.»

یعنی عالیترین و متعالی‌ترین احکام که تا روز قیامت برای بشر کفایت کند، همین احکامی است که قرآن مطرح کرده و هیچ تغییر و تحولی در آن راه ندارد. این توضیح، معنای ختم نبوت است.

قرآن کریم در سوره عنکبوت هم تذکر می‌دهد:

«أَوْ لَمْ يَكْفِهِمْ أَنَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ» (عنکبوت / ۵۱)

«و آیا برای آنان کفایت نمی‌کند که براستی ما بر تو کتاب (جامع و تمام عیار) را فرود فرستادیم...»

آیا این کتاب از جهات مختلف برای بشر کفایت نمی‌کند؟

قرآن یک کتاب کامل است و آنچه را که می‌بایست به بشر بگوید، در این کتاب گفته است. خود قرآن هم می‌فرماید که:

« وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ » (نحل / ۸۹)

«و بر تو کتاب (جامع و تمام عیار) را فرو فرستادیم درحالیکه سراپا روشنگر هر چیزی است.»

یکی از معانی کلمه قرآن (از ریشه قرا) به معنای جمع است یعنی قرآن جامع کتابهای آسمانی و مفسر تمام حقایق هدایت بشر و علم نازل الهی است. پس بر این اساس معلوم می شود که ختم نبوت به این معناست که: «دین به حد کمال رسیده و معارف آن برای سعادت و هدایت بشر تا روز قیامت کافی است.»

۲/۷/۱- کلیت قرآن و امت آخرین

نکته دیگری که در این خصوص در باب مراحل تاریخ بشری در قرآن آمده است و تاکید مطلب فوق است، تقسیم بندی انسانها به دو گروه «اولین» و «آخرین» است، به این صورت که بشر قبل از اسلام را «اولین» و بشر بعد از اسلام تا روز قیامت را «آخرین» (امت نهائی) نامیده است. یعنی معیار این تقسیم بندی بعثت پیامبر اسلام است:

«قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ» (واقعه / ۵۰)

«بگو برآستی امت اولین و امت نهائی همگی تا زمان ملاقات روز معینی (قیامت) گرد خواهند آمد.»

از کجا بفهمیم که «آخرین» امت اسلام هستند؟ می بینیم که در آیات متعددی این مساله را تذکر می دهد:

در سوره مرسلات دو آیه وجود دارد که به روشنی بیان می‌کند که دین اسلام دین آخر است و برای امت آخر (نهائی) آمده و بعد از این دین و امت، دین و امتی دیگر، تا روز قیامت وجود ندارد.
می‌فرماید:

« أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ » (مرسلات / ۱۶)

«آیا اولین را هلاک نکردیم؟»

« ثُمَّ نُثَبِّهُمُ الْآخِرِينَ » (مرسلات / ۱۷)

«سپس امت نهائی را در پی آنان آوردیم.»

یعنی این امت جاری بشر، «امت آخرین» هستند که در پی «اولین» آمده‌اند. نهائی بودن طبعا بدین معنا است که امت دیگری وجود ندارد تا لازم باشد دین جدیدی بیاید علاوه بر این در انتهای همین سوره مرسلات، بجای «امت آخرین»، ضمیر مخاطب «کم» را در تقابل با «اولین» مطرح می‌نماید:

« هَذَا يَوْمُ الْقُضْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْأَوَّلِينَ » (مرسلات / ۳۸)

«این روز فیصله بخش قیامت است که شما و اولین را (در آن برای

حسابرسی) گرد آورده‌ایم.»

یعنی «امت مخاطب قرآن»، همان «امت آخرین (امت نهائی)» هستند.

پس امت پیامبر اکرم، آخرین امت است که تا روز قیامت استمرار دارد.

اینکه قرآن کریم تمام امت‌های قبل از اسلام را «اولین» حساب کرده و بشریت بعد از پیامبر اسلام را «امت نهائی» و «آخرین» نامیده است، نکات ویژه‌ای را در عنایت وافر به اهمیت و عظمت دین اسلام و امت آخرین تذکر می‌دهد.

در چندین آیه از قرآن، بحث اولین و آخرین مطرح شده است. از جمله اینکه در سوره واقعه می‌فرماید که در امت اولین معصومین زیاد بودند:

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ... ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى» (واقعه/۴-۱۰)

چرا که ۱۲۴ هزار پیامبر معصوم در بین آنها بود^۱ اما «معصومین آخرین» کم

هستند (و قلیل من الآخرین) که همان ۱۴ معصوم هستند.

اما مومنین امت اولین و آخرین هر دو زیاد هستند:

«ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأُولَى وَ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ» (واقعه/۳۶-۴۰)

در سوره جمعه آیه بعثت این نکته را مورد تاکید قرار می‌دهد که مخاطب پیامبر اسلام هم بشریت زمان خود اوست و هم بشریت زمان آینده.

«يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ

قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَ آخِرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ...» (جمعه/۳ و ۲)

«(پیامبر) آیات خدا را بر آنان تلاوت می‌کند و آنان را (از جهت اعتقادی و

اخلاقی) تزکیه می‌دهد و کتاب (الزامات دینی) و حکمت (فلسفه احکام) را به

آنان می‌آموزد و دیگران از بشریت که هنوز به امت زمان پیامبر ملحق

نشده‌اند»

امت آخرین (امتی دیگر) که در این آیه ذکر شده، بشریت پس از دوران پیامبر است (به

دلیل «لما يلحقوا بهم» که آینده را در نظر دارد) که ایرانی‌ها در آن جایگاه ویژه‌ای دارند و

۱- بحار/ج ۱۱/ص ۲۱

۲- واقعه / ۱۰ تا ۱۴

این معنا در احادیث اهل سنت در ذیل همین آیه شریفه هم مورد تاکید واقع شده است (آخرالزمان که الان معروف است، نسبت به ابتدای بعثت است و اصطلاحی قرآنی نیست) پس بحث نبوت اسلام، از حیث مکان و زمان اطلاق دارد و برای تمام بشریت تا روز قیامت جاری است و این از ضروریات قطعی مسلمین است که متأسفانه بعثت شبهه افکنی‌های زیاد، ضروریات اولیه مسلمین را هم باید تذکر داد. نکته دیگری که در احادیث به تواتر آمده است و از ضروریات قطعی اسلام است این است که قرآن کتاب هدایت مسلمین است تا روز قیامت.

۳/۷/۱- تلازم کلیت قرآن و عترت تا روز قیامت

حدیث ثقلین که بین مسلمین یک حدیث متواتر است و لااقل فقره اول آن تواتر قطعی دارد بیانگر این است که قرآن، امانت پیامبر اسلام تا روز قیامت است:

«إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ...» (کافی/ج ۱/ص ۱۹۵)

ادامه حدیث در بعضی از روایات اهل سنت «ستی» و در برخی «عترتی» ذکر شده است، البته تفاوتی ندارد چرا که بازگشت «سنت» هم به «عترت» است، چرا که موثق‌ترین مسیر برای دستیابی به سنت پیامبر خدا، عترت و اهل بیت اوست. اهل بیت و ائمه علیهم السلام از خودشان دین جدیدی نیاوردند بلکه سنت پیامبر خدا را معرفی و ترویج کردند.

البته در این زمینه یک مساله وجود دارد و آن اینکه چون زمانه و اقتضائات زمان پیامبر قابلیت و ظرفیت تمام سیره و سنت پیامبر را نداشته است، همه سنت پیامبر در زمان او به مردم گفته نشده است بلکه به اهل بیت منتقل شده است تا در فرصت مناسب آنرا بازگو نمایند.

از جمله ادله ابدیت اسلام احادیثی است که استمرار سنت پیامبر و حلال و حرام او را تا روز قیامت مطرح می‌کنند:

«حَلَّالٌ مُحَمَّدٌ حَلَّالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامٌ مُحَمَّدٌ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ

الْقِيَامَةِ» (کافی/ج ۱/۵۸)

اینها مسائل بدیهی است و تنها از باب تذکر مطرح می‌شود و این خود، نشان مظلومیت قرآن و اهلیت (ع) است که بعلم فتنه‌ها و شبهه افکنی‌ها، ما مجبوریم بدیهیات دینی را هم تذکر بدهیم.

خود قرآن هم تاکید می‌کند که «اولوالالباب» هم که به حقائق قرآن معرفت دارند، بی‌نیاز از تذکر نیستند چرا که انسان همواره محتاج تذکر است:

«كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ»

(ص/۲۹)

«کتابی که آنرا بسویت فرو فرستادیم سرچشمه خیر و برکت است تا مردم در آیات آن ژرف اندیشی کنند و تا صاحبان عقل آزاد از بند شهوت متذکر شوند.»

«تذکر»، «تعمیق بینش در جان و اخلاق و رفتار و کردار» است و لذا ما محتاج به «تذکر» هستیم تا با غیرت و حمیت بیشتر با این فتنه‌ها برخورد کنیم و مجبور نشویم با ملایمت و یا منفعلانه رفتار نمائیم.

علی‌ای‌حال، بنا به حدیث ثقلین، کتاب، سنت یا عترت تا روز قیامت وجود دارند و باید که مستمسک مسلمین قرار بگیرند تا اینکه در حوض کوثر به پیامبر وارد شوند:

«حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضِ»

۸/۱- کلیت و ابدیت قرآن و آیات ناسخ و منسوخ

شبهه دیگری که بعضاً مطرح می‌شود این است که در قرآن آیات «ناسخ و منسوخ» وجود دارد و برخی قائل به این هستند که آیات ناسخ، بخشی از دین را حذف کرده است! بنابراین آیات منسوخ، بخشی از قرآن است که دیگر به درد زندگی بشر و نسلهای بعد از زمان پیامبر نمی‌خورد!
بر این اساس افرادی به ابدی بودن قرآن خرده می‌گیرند و این شبهه را بطور جدی مطرح می‌کنند که:

« چگونه قرآن می‌تواند برای همه مکانها و زمانها صادق باشد در حالیکه در خود زمان پیامبر اقتضای عمل شده است؟! »

این شبهه جدی است چرا که درک و تعبیر نامناسبی از اصطلاح ناسخ و منسوخ که در اذهان جاری است به این شبهه دامن می‌زند.

۱/۸/۱- مقصود از ناسخ و منسوخ

این ذهنیت که برخی از آیات قرآن به اقتضای زمان پیامبر بوده و اکنون منسوخ شده است، به هیچ وجه صحیح نیست چرا که به تصریح و شهادت قرآن، هر چه در قرآن است ابدی است و سراسر مایه شفا و رحمت برای مومنین است:

« وَ نُزِّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا

خساراً » (سراء/۸۲)

تمام قرآن، شفای درد جامعه بشری است. اگر بگوئیم که بخشی از قرآن، دیگر به درد نمی‌خورد، این خلاف صفات قرآن است. (اسناد مصدر (شفا) به اسم عین (قرآن) مبالغه است که سراسر و تاروپود قرآن را اشاره دارد.)

مبحث ناسخ و منسوخ که در آیات قرآن مطرح می‌شود، سیاستی است که خداوند به پیامبر خود تعلیم داده و حاکی از آن است که:

« آیات منسوخ، تا زمانی که موضوع آنها در جامعه بشری جاری است، نافذ هستند و حکم آنها باید اجرا شود، ولی با تدبیر و بسترسازی و با رفع شرایط و افتضانات حکم منسوخ، حکم بعدی که در آیات ناسخ مطرح می‌شود، نافذ خواهد بود.»

این قانون و دستورالعمل اجرای آیات ناسخ و منسوخ و احکام مربوط به آنان، ابدی است یعنی اگر جوامع اسلامی، در شرایط آیات منسوخ بودند، باید احکام مربوط به آنها را اجرا کنند و با برطرف کردن آن نوبت به اجرای احکام نهائی می‌رسد که همان «آیات ناسخ» است.

۲/۸/۱- برخورد دو مرحله‌ای با مسأله فحشاء

برای مثال، مسأله برخورد با فحشاء در قرآن را مورد توجه قرار می‌دهیم.

آیاتی که در این زمینه آمده است در دو مرتبه و مرحله دیده می‌شود:

- مرتبه اول از آیات می‌گوید: اگر کسانی مرتکب فحشاء شدند، به شرط تحقق ۴

شاهد، آنها را در خانه‌هایشان حبس کنید:

«فَأَنْ شَهَدُوا فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ...» (نساء/ ۱۵)

- مرتبه دوم از آیات که چند سال بعد نازل شده است (سال ۵-۶ هجرت) فرموده

است که شخص مرتکب فحشاء اگر مجرد است باید صد ضربه شلاق

بخورد (نور ۲) و اگر متاهل است بنا بر روایت قطعی باید سنگسار شود. (حکم

افراد مجرد در قرآن، و افراد متاهل در روایت آمده است)

وقتی فقها این آیات را بررسی کردند احراز کردند که مرتبه اول، چون در زمان آغاز

-حکومت پیامبر در مدینه بوده تحت تاثیر فرهنگ جاهلیت فحشاء یک شغل رسمی

به حساب می‌آمد لذا حکم شلاق یا سنگسار نازل نشد.

پیامبر «طیب دُؤار بَطبه» است و می‌خواهد بیماری‌های جامعه را علاج کند. حال اگر یک بیماری عام و گسترده و ریشه‌دار نیست با آن ضربتی برخورد می‌شود اما اگر بیماری‌هایی وجود دارند که ریشه‌دارند و جامعه به آن معتاد است، با جامعه معتاد نمی‌توان یک مرتبه برخورد کرد. فحشاء عوامل فرهنگی، دینی، اقتصادی، فعالیت باندهای فحشاء و ... دارد. باید اینها را علاج کرد تا بتوان برخورد مناسب با مرتکب فحشاء انجام داد.

کم‌کم حکومت پیامبر گسترش و توسعه یافت و در سایه حکومت نبوی زمینه‌های فقر و فحشاء از بین رفت و فرهنگ ازدواج گسترش پیدا کرد. لذا در سال پنجم هجرت، حکم شلاق نازل شد و فرمود به مرتکبین فحشاء (مجردان) شلاق بزن و به آنها رحم نکن!

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» (نور/۲)

چرا که در این زمان، هیچ دلیل و توجیهی برای فحشاء وجود نداشت مگر هوسرانی!

این موضوع، در جوامع امروز هم مصداق دارد یعنی در برخورد با پدیده‌های منفی، باید ابتدا علل و عوامل آن را شناسائی نمود و سپس با آنها برخورد مناسب کرد.

۳/۸/۱- ریشه‌یابی کردن مشکلات اجتماعی عامل دوری از افراط و تفریط

متأسفانه امروزه به این مسائل با افراط و تفریط پرداخته می‌شود. از یک طرف عده‌ای با تساهل و تسامح با متخلفین مواجه می‌شوند که موجب جرات و جسارت آنها

می‌شود، و از طرف دیگر، برخورد قاطع و شلاق محکم مطرح می‌شود بدون اینکه به علل و عوامل تخلف توجه شود.

باید ببینیم پیامبر با جامعه‌ای که فحشاء، شغل رسمی آن است چگونه برخورد می‌کند که ریشه فحشاء برکنده می‌شود.

چرا که پیامبر خدا اسوة تمام عیارِ تحققِ ارزشهای قرآنی است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/۲۱)

حال ببینیم با وجود مبنا قرار دادن قرآن و سنت چهارده معصوم بعنوان سیاست کلی نظام، پس چرا عوامل فحشاء مثل فقر، مشکل ازدواج، باندهای فحشاء و غیره حل نمی‌شوند.

مشکل آنجاست که بستر سازی نکرده‌ایم. از پیامبر خدا که توانمندتر وجود ندارد، اگر همه چیز ضربتی حل می‌شد، مطمئناً پیامبر عمل می‌کرد!!!

نتیجه اینکه منظور از آیات منسوخ این نیست که بطور کلی از دین حذف شده‌اند بلکه اگر هر موقع و در هر مقطع زمانی، آن شرایطی را که پیامبر با آن مواجه بود و لذا حکم منسوخ جاری شد؛ ما هم مواجه شدیم، باید همان سیاست پیامبر را به کار گیریم و از آیات منسوخ، استفاده مدیریتی کنیم.

وقتی قرآن کریم در مورد زنانی که موجب فحشاء شده‌اند می‌فرماید:

«فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ» (نساء/۱۵)

«آنان را در خانه‌ها محکم نگاه دارید.»

معلوم می‌شود که جای چنین زنانی در زندان نیست و باید در خانه و تحت شرایط خانه و خانواده باشند، «امساک آنها» یعنی «امر ازدواج آنها باید اصلاح شود» تا بازسازی شخصیت در آنها صورت گیرد. باید در بیت باشند تا ازدواج کنند.

اگر مجردها را در زندان ببریم که همان فحشاء در آنجا رخ خواهد داد!!! این نوع زندان از آفتهای زمان سابق است و در اسلام وجود ندارد و لذا آن زندانی کردن افراد بی‌حجاب و فاسد در اوائل انقلاب از همین نوع اشتباهات بود.

۴/۸/۱- آیات ناسخ و منسوخ و بیماریهای اجتماعی نابهنجار و مزمن

در سایر مسائل نظام اسلامی از قبیل مسائل اقتصادی، سیاسی و ... هم بحث آیات منسوخ مطرح است و باید به آنها توجه شود.

مثلاً «سپرده ثابت» که در منطق سنتی دین، «ریا» است، چراکه پول خالص، سود ثابت می‌گیرد و لذا قابل دفاع دینی نیست، حال اگر سیاست فعلی دولت بر اساس سیاست ناسخ و منسوخ مبتنی باشد قابل دفاع دینی است البته باید تا رسیدن به اجرای آیات ناسخ مراحل را تعریف نمود نه اینکه تا قیامت همین گونه اجرای منسوخ باقی بماند. متأسفانه مرحله‌بندی نشده است و لذا در رساله‌ها می‌گویند: حرام است. اگر حرام است پس چگونه پولهای اضافه مردم که گرفتن آنها از دست مردم (به جهت کنترل تورم و ...) برای نظام واجب است، در دست دولت قرار بگیرد.

۱- در آیه «فامساک بمعروف او تسریح باحسان» (بقره/۲۲۹) تعبیر «امساک» همان «حفظ» در قالب ازدواج است.

بخشی از تولید نظام با این کار حل می‌شود. با سیاست ناسخ و منسوخ است که می‌توان این مراعات را حل و فصل کرد.

اگر نظام ما، اقتصاد سالم داشته باشد این اوراق مشارکت، حرام است چون اینها تنها در سود شریک هستند اما شرایط اقتصادی ما بیمارگونه است و لذا ولی فقیه نمی‌تواند از سپرده ثابت استفاده نکند. این همان سیاست مرحله‌بندی کردن است که آیه ناسخ را بعنوان حکم نهائی معرفی می‌کند.

باید آیات ناسخ تابلو شوند و برای رسیدن به آنها برنامه‌ریزی صورت گیرد. اگر «ناسخات» را تابلو نکنیم «منسوخات» ابدی می‌شوند در حالیکه «منسوخات» تنها برای مواقع اضطرار و اجبار است.

نکته مهم دیگر اینست که بحث ناسخ و منسوخ تنها در احکام عملی - اجتماعی است نه در باب مسائل اعتقادی و اخلاقی.

در این رابطه یکی از نمونه‌هایی که قابل ذکر است تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام است که از برکات عمیق اجتهادی و نبوغ الهی حضرت امام سرچشمه گرفت و برای حل مشکلاتی از این قبیل بکار آمد؛ چرا که، شورای نگهبان آیات ناسخ را نگاه می‌کرد و مصوبه را غلط اعلام می‌کرد.

درک و تشخیص مصلحت امر خاصی است که باید مدنظر قرار گیرد. گاهی شاید نتوان آن حکم نهائی را اجرا کرد چون جامعه بیماری دارد و باید مدارای دینی را پیشه کرد. (البته مدارا هم بر اساس میزان اضطرار است نه بی‌حساب)

اینها توضیحاتی بود در باب برخی شبهات مطرح شده در زمینه تاثیر اسلام در مسائل مدیریت و همگی حاکی از آن است که اسلام یک دین و نظام پویا و کارآمد در امر مدیریت جوامع بشری است.

۲- علم به زمان و معاشرت با مردم

۱/۲- علم به زمان

مقدمه

یکی دیگر از شرایطی که برای مدیریت اسلامی لاقل در سطح ستادی و عالی مطرح است و در روایات هم مورد تاکید قرار گرفته است «علم به زمان» می باشد:

«الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا يَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوَابِسُ (الْهَوَاجِسُ)»

«عالم به زمانه خویش، شبهات بر او هجوم نخواهد آورد.»

امام خمینی نیز بحث زمان و مکان را بعنوان دو شرط اساسی در امر اجتهاد (لاقل برای نظام جمهوری اسلامی) می دانستند:^۱

«زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در امر اجتهادند»

۱/۱/۲- عوامل موثر در علم به زمان

عوامل تشکیل دهنده علم به زمان عبارتند از:

۱/۱/۱/۲- علم به حوادث عمومی زمان

اولین عامل علم به حوادث زمان است، یعنی مدیران ارشد نظام باید از حوادثی که در جامعه او و کل جامعه بشری می گذرد، در حد قابل قبولی اطلاع داشته باشد

۱- «... زمان و مکان دو عنصر تعیین کننده در اجتهادند...» منشور حوزویان پیام حضرت امام به حوزه های علمیه ۶۷/۱۲/۳، ص ۳۹، انتشارات روابط عمومی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه

۲/۱/۱/۲- شناخت فرهنگها و مکتبهای فکری زمان

شناخت مکتبهای سیاسی، اجتماعی که در جهان امروز فعال هستند و به ادعای خودشان برای بشریت ارائه طریق سعادت می‌کنند، برای یک مدیر ارشد اسلامی، ضروری است.

۳/۱/۱/۲- مردم شناسی

این عامل، در مدیریت ارشد اسلامی و حتی بحث «مرجعیت» نقش مهم و تعیین کننده دارد.

یک نفر مدیر ارشد یا مرجع دینی باید مردم مناطق مختلف دنیا و خصوصا مسلمانان را از حیث ادراکات و عقائد و آداب و رسوم و ... بشناسد، چرا که صدور حکم مدیریتی یا دینی برای آنان، باید بر اساس شناخت آنها و آداب و رسوم و عقایدشان صورت گیرد^۱

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ

بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَ لَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۴۶-حج)

«پس چرا در زمین سیر نمی‌کنند پس برایشان دلهایی باشد که بواسطه

آن تعقل کنند یا گوشهایی باشد تا بدان وسیله (سخن حق را) بشنوند پس

براستی شان چنین است که دیدگان کور نمی‌شوند و لیکن دلهائی که در

سینه‌هایند کور می‌شود.»

متأسفانه، امروزه در این زمینه از طرف مدیران اسلامی و علمای دینی کوتاهی

شده و حتی مسلمانان کشورهای مختلف و عقاید خاص آنها مورد توجه واقع

نشده است.

۱- این معنا در نحوه صدور حکم و دفعی یا مرحله بندی تحقق حکم نقش دارد.

در این رابطه، حضرت امام نظرات صریحی داشتند و این نکته را مطرح می‌کردند که ممکن است یک سوال واحد از سوی مسلمانان چند نقطه از دنیا مطرح شود اما بر اساس قیود و شرایط جامعه هر کدام از آنها، پاسخ و فتوای ارائه شده برای او با دیگری فرق داشته باشد لذا در مواجهه با این چنین سوالی، باید چند گونه پاسخ ارائه شود.

اگر آن مرجعی که مورد سوال واقع شده، از شرایط اعتقادی و منطقه‌ای آنها آگاه نباشد، ممکن است به همه آنها پاسخی مشابه دهد که قطعاً این رویه در مرحله اجرا و عمل، زمینه ساز برخی مشکلات خواهد بود.

هم اکنون اقسام گروه‌های شیعه و سنی به‌مراه مذاهب مختلف و روحیات متفاوت قومی وجود دارد که لازم است در اصلاح امرشان به همه آن ویژگیها حداقل اطلاع حاصل شود.

این آگاهی از باب تساهل و تسامح بی‌ضابطه نیست بلکه از باب حکمت طبابت، و درمان مشکلات فکری، اخلاقی و روانی جامعه است.

۴/۱/۱/۲ - آگاهی از اصل جریانات و موضوعات

عامل دیگری که در علم به زمان موثر است، علم به خصوص حادثه و اصل جریانات و موضوعات، و امور مبتلابه است.

وقتی مدیری می‌خواهد در خصوص حادثه‌ای کسب اطلاع کند و تصمیم بگیرد، باید اصل موضوع و خصوص آن حادثه را بداند و بنحوی با آن درگیر شود و لذا اطلاع‌رسانی توسط موثقین کفایت نمی‌کند.

این عوامل و خصوصیات که تاکنون گفته شد، خصوصیات معرفتی است.

در بحث مدیریت، یک سری خصوصیات ارزشی هم مطرح است که ایمان و تقوی است و با تمسک به اطاعت از فرامین الهی و دینی تقویت پیدا می‌کند. قرآن کریم در خصوص نقش تقوی در شخصیت انسان می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا » (انفال/۲۹)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر در محضر خدا تقوی پیشه کنید برایتان فارق میان حق و باطل قرار خواهد داد.»

یعنی تقوای الهی، فرقان و چشم دیدن و بصیرت به حقایق را به انسان می‌دهد و او از قدرت تفکیک حق از باطل در جامعه بهره‌مند می‌شود. این خصوصیات تاثیر متقابل دارد. یعنی «معرفت»، در «ایمان» نقش دارد و «ایمان» در «عمل مقتضای ایمان»، و متقابلا در «ازدیاد معرفت دینی، مردم شناسی و جامعه شناسی» بسیار موثر است. در حدیث آمده است که:

« مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَى مَا لَا يَعْلَمُ » (اصول کافی/ ج ۱/ ص ۱۳)

«هر کسی به آنچه که از دین و تکالیف دینی می‌داند عمل کند، خداوند به او معرفتی می‌دهد که قبلا نمی‌دانسته است.»

یعنی به برکت تعبد و بندگی خدا، یک سری معارف به انسان افزوده می‌شود. قطعا این موضوع در مدیریت هم صادق است و یک مدیر به برکت عمل به مقتضای ایمان و تقوی از معرفت افزاهای، و ادراک عمیق و پختگی در عمل برخوردار می‌شود.

۲/۲- معاشرت با مردم

معاشرت با مردم، علم به جامعه بشری را تعمیق می‌بخشد.

در معاشرت با مردم ظرایف و قواعدی وجود دارد و اطلاعاتی به انسان می‌رسد که هیچگاه به طور نظری قابل درک نیست.

ما اگر بخواهیم در جامعه خودمان مردم فقیر را بشناسیم و بدانیم که :

- فقیر به چه کسانی می‌گویند
- مردم متوسط چه شرایطی دارند
- افراد ثروتمند چگونه‌اند
- ...

باید از نزدیک با مردم و زندگی آنها آشنا شویم و بین آنها و در فضای آنها رفت و آمد کنیم.

مدیران ما باید طبقات جامعه را بشناسند و یک تصور و تصویر واقعی از آنها داشته باشند.

در سیره ائمه اطهار ملاحظه می‌شود که آنها مردم شناسی را از جمله کارهای مهم خود می‌دانستند و حتی کمک به فقراء را شخصا به عهده می‌گرفتند و به عنوان یک واجب شرعی به آن اهتمام داشتند.

ابوخالد کابلی نقل می‌کند که:

« نیمه شبی امام سجاد(ع) را دیدم که از منزل خود خارج شد در حالیکه کیسه‌ای پر از نان و خرما بر دوشش بود. من هم ایشان را دنبال کردم و در لحظه‌ای متوجه شدم که آن کیسه از دست ایشان بر زمین افتاد. خودم را به حضرت رساندم و خواستم که کیسه را بر دوش خود بگیرم اما امام اجازه نداد و فرمود:

«اگر می‌خواهی همراه من باشی اشکالی ندارد اما کیسه را خودم باید بر دوش بگیرم!»

و امام آن شب به نزدیک سایبان و چادر فقرای بنی ساعده رفت در حالیکه آنان در خواب بودند و نانها را با دست مبارک خودش بین آنها تقسیم کرد و جلوی چادر و محل استراحت آنها گذاشت.»

پس ارتباط نزدیک با مردم « علم به زمان » را به شکل واقعی تقویت می‌کند. یک مدیر بایستی بداند که کارکنان زیرمجموعه او از کارکنان جزء با حقوقهای ناچیز گرفته تا کارشناسان و مدیران چگونه زندگی می‌کنند و بایستی حتی از فضای خانه و زندگی آنها، اطلاع داشته باشد، و تصور ملموسی از زندگی آنها بدست بیاورد؛ تا بتواند بر اساس آن، جهت بهبود روابط سازمانی و پیش‌برد برنامه‌های سازمان، تصمیم بهینه، و به موقع بگیرد. در این حالت است که می‌تواند بفهمد فقیر یعنی چه؟ زیر خط فقر یعنی چه؟

توجه و رسیدگی به این افراد در مدیریت کارآمد و مطلوب بسیار نقش دارد و می‌تواند منشا تحولاتی شگرف در ایجاد انگیزش مثبت و ارتباطات اعتلاء یافته سازمانی گردد.

۱/۲/۲- ارتباط نزدیک با جامعه

یک نکته مهم و اساسی که در این زمینه مطرح است، «دیدن» صحنه‌ها و اوضاع و واقعیتهای است.

این که اطلاعات کافی از طرق موثق به یک مدیر برسد، لازم است اما، کافی نیست؛ بلکه خود او هم، باید واقعیتهای و صحنه‌ها را از نزدیک ببیند؛ چرا که دیدن می‌تواند برای یک مدیر «تفاوت ادراک» ایجاد کند،

۲/۲/۲- حضور مستقیم در صحنه‌ها

اصل حضور مستقیم در صحنه‌ها یکی از اصول زیر مجموعه‌های اصل هدایت و رهبری در مدیریت اسلامی است
این بیان معروف که «شنیدن کی بود مانند دیدن؟» در واقع مضمون یک حدیث است که می‌فرماید:

«لَيْسَ الْمَخْبِرُ كَالْمُعَايِنِ» (نور الثقلین/ج ۲/ص ۷۱)

«خبر دهنده مانند رؤیت کننده نیست.»

در همین زمینه روایتی از امام صادق مطرح شده است که ایشان پرسیدند:

آیا مقام عصمت و فرد معصوم که علم یقینی دارد احتیاج به دیدن دارد؟

اصحاب گفتند: خیر، نیازی ندارد.

امام صادق فرمودند: علم یقینی کفایت نمی‌کند و فرد باید صحنه‌ها و تفاوتها را حضورا ببیند.

امام صادق در توضیح مطلب، جریانی از حضرت موسی را از قرآن کریم نقل می‌کند که:

وقتی موسی در مقام شهود و ملکوت و عالم یقین درکوه طور بود، خداوند به او فرمود ما قوم تو را امتحان کردیم و سامری آنها را گمراه کرد.

« قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ » (طه/۸۵)

حضرت موسی بر اساس این خبر الهی با تمام وجود باور داشت که آن واقعه اتفاق افتاده و امت او توسط سامری گمراه شده‌اند؛ لذا او قاتش تلخ شد که یک عمر تلاش او به هدر رفته است؛ لذا با عصبانیت و تاسف برگشت:

« فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا » (طه/۸۶)

اما این تأثیر و احساس او آنگونه نبود که صحنه گوساله‌پرستی را رؤیت کرد. وقتی حضرت آمد و از نزدیک، قوم خود و جریان گوساله‌پرستی را دید، و مشاهده کرد، یک عمر تلاش و نتیجه نبوت او چگونه به راحتی به هدر رفته است، به شدت عصبانی می‌شود آنچنانکه تورات را بر زمین می‌کوبد و برادرش را هم مورد تهاجم قرار می‌دهد!

امام صادق (ع) با ذکر این جریان نتیجه می‌گیرد که این رؤیت با آن علم در دو مرتبه قرار دارند و حتی برای مقام عصمت هم لازم است که علی‌رغم علم یقینی، جریانات را ببیند و بر آن اساس برخورد کند.

دیدن صحنه نمایش از نظر کلیت علم و آگاهی به مساله و لو در وجود معصوم تفاوتی نکند، اما از نظر بعد روانی و درک عمق حادثه به شدت موثر است.

لذا وقتی رؤیت حادثه برای معصوم مطرح است، برای غیر معصوم به طریق اولی ضرورت دارد خصوصاً که غیر معصوم، معمولاً علم یقینی به مساله از طریق وسائل ارتباط جمعی و سیستم اطلاعات رسانی متعارف، پیدا نمی‌کند.

پس در حوزه مدیریت، توجه یک مدیر به زیردستان و دیدن صحنه‌ها و واقعیتها خصوصاً در فضای سازمانی یک تکلیف الهی است و تأثیرات مثبت فراوانی بر کار دارد.

مدیریت ما باید از پشت میز برخیزد و با مجموعه سازمانی خود بطور منظم و نامنظم (ناگهانی) برخورد کند.

این کار، علم به مجموعه رابطور ملموس‌تری به او منتقل می‌کند و در ادراکات و تصمیم‌گیری‌ها می‌تواند بسیار اثر بگذارد. این برنامه باید شامل واقعیتهای کارمندان در داخل سازمان و در خارج از سازمان هر دو باشد.

در منطق اسلامی زیر مجموعه، عیالات مدیریت هستند لذا خداوند انتظار دارد که به آنها توجه ویژه شود. وقتی توجه به حقوق همسایه آنقدر تاکید شده است اینها که علاوه بر همسایگی یک رابطه خاص سازمانی هم دارند، بیشتر باید مورد عنایت مدیریت واقع شوند.

خلاصه بخش اول

(۱)

- علم به کلیت قرآن از شرایط اساسی مدیریت ارشد اسلامی و اصلاح در جامعه می‌باشد.
- برای آموزش کلیت قرآن به سلسله مراتب مدیریت اسلامی چهار مرحله ابتدائی، متوسطه، پیشرفته و عالی قابل ارائه است.
- علم به کلیت قرآن، عامل همگرایی در جامعه، رفع التقاط فکری و عامل تحول اساسی جامعه است.
- عدم توجه به ارتباط سیستمی آیات، موجب افراط و تفریط و نارسائی در تحقق ارزشهای اسلامی در جامعه است.

- ختم نبوت به معنای تکامل نهائی دین و کفایت آن برای امت آخرین است.
- بحث ناسخ و منسوخ ناظر به اقتضانات و بیماریهای مزمن اجتماعی است.

(۲)

- علم به زمان، از عوامل اساسی هوشیاری مدیریت، و عدم غوطه خوردن در شبهات و فتنه‌های اجتماعی است.
- عوامل اساسی علم به زمان، علم به حوادث عمومی جهان معاصر، شناخت فرهنگها، مردم شناسی و آگاهی از حوادث مبتلا به می‌باشد.
- ارتباط نزدیک با جامعه و حضور مستقیم در صحنه‌ها، باعث درک ملموس مدیریت از واقعیتها، جهت اتخاذ تصمیمات مناسب و موضع‌گیری صحیح می‌باشد.

بخش دوم: شرایط معنوی امام

۱- صبر، نماز و انفاق

مقدمه

«... وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً...» (رعد/

۲۲)

«... و کسانی که به جهت کسب رضای پروردگارشان صبر نموده‌اند و نماز را برپا کردند و از آنچه که به آنان روزی دادیم در حالت پنهان و آشکار انفاق نمودند...»

«صبر و نماز» از یک سو و «نماز و انفاق» از سوی دیگر با هم، رابطه مستحکمی دارند و در واقع نماز، بدون «صبر و انفاق»^۱ از حقیقت تهی می‌باشد؛ از این رو همواره نماز و زکات و انفاق در قرآن، قرین یکدیگر آمده‌اند، که یکی به رابطه عبد

۱- اَلَا صَلَاةٌ لِّمَن لَّمْ يَزْكُوهٗ لَهٗ اِمَامٌ صَادِقٌ (ع) (بحار، ج ۸۴، ص ۲۸۲)

با معبود و دیگری به رابطه عبد با بندگان خدا نظر دارد که از هم انفکاک ناپذیرند.

۱/۱- صبر و نماز

در دو آیه نقش اساسی «صبر و نماز» در راه خدا مطرح گشته است که در یکی بر نقش نماز و در دیگری بر نقش «صبر» تأکید شده است:

«وَأَسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ» (بقره / ۴۵)

«و با تکیه بر صبر و نماز - از خدا - یاری جوئید و نماز بی شک بسیار بزرگ است مگر بر کسانی که فروتن باشند.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (بقره /

۱۵۳)

«ای کسانی که ایمان آوردند، با تکیه بر صبر و نماز - از خدا - یاری جوئید چرا که قطعاً خدا با صابران است.»

«صبر» فروبلعیدنِ جرعه جرعه تلخیها و سختیهای «مصیبت و طاعت و معصیت» است.

«نماز» نمایشگر عشق به خدا و معراج مومن است و این عشق به خداست که انسان را به صبر بر مصائب و صبر بر طاعات و صبر از معاصی پایدار می گرداند و تلخی آنها را به شیرینی مبدل می کند، و به مرتفع نمودن نیازهای بندگان خدا، عاشقانه وادار می نماید.

«صبر بر طاعت» بسیار فراتر از «صبر بر مصیبت» و بسیار فروتر از «صبر از معصیت» می باشد.

چه بسیار از کفار که به امید غرضی فانی، تلخی حوادث را به جان می‌خرند و چه بسیار از متعبدانی که در برابر معصیت، وسوسه گناه، دل‌هایشان را می‌لرزاند. از این روست که « صبر از معصیت » (ورع) مقام بسیار شامخی را داراست:

«الصَّبْرُ ثَلَاثَةٌ صَبْرٌ عِنْدَ الْمُصِيبَةِ وَ صَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ وَ صَبْرٌ عَنِ الْمَعْصِيَةِ، فَمَنْ صَبَرَ عَلَى الْمُصِيبَةِ حَتَّى يَرُدَّهَا بِحُسْنِ عَزَائِبِهَا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَلَاثَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ وَ مَنْ صَبَرَ عَلَى الطَّاعَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سِتِّمِائَةَ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ ثُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى الْعَرْشِ وَ مَنْ صَبَرَ عَنِ الْمَعْصِيَةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ تِسْعَ مِائَةِ دَرَجَةٍ مَا بَيْنَ الدَّرَجَةِ إِلَى الدَّرَجَةِ كَمَا بَيْنَ ثُحُومِ الْأَرْضِ إِلَى مُنْتَهَى الْعَرْشِ.» (کافی، ج ۲، ص ۹۱، ح ۱۵)

«صبر سه گونه است، صبر هنگام مصیبت، و صبر بر طاعت و صبر از مصیبت، پس هر که بر مصیبت صبر نماید تا آنکه آن را با تسلی زینابش برگرداند، خداوند برایش سیصد درجه ثبت می‌نماید که فاصله یک درجه تا درجه دیگر همانند فاصله میان آسمان تا زمین است و هر که بر طاعت صبر نماید خداوند برایش ششصد درجه می‌نویسد که فاصله یک درجه تا درجه دیگر همانند فاصله میان عمق زمین تا عرش می‌باشد و هر که از معصیت صبر نماید خداوند برایش نهصد درجه ثبت می‌نماید که فاصله یک درجه تا درجه دیگر همانند فاصله میان عمق زمین تا انتهای عرش می‌باشد!»

صبر خود مراتبی را داراست:

- صبر به همراه جزع و فزع

• صبر بدون جزع و شکایت که «صبر جمیل» است.

صبر جمیل دو گونه است:

- صبر صابران که بر تلخی‌ها شکیبایی نشان می‌دهند.
- صبر شاکران که جز شیرینی نعمت چیزی نمی‌بینند و بر آن شکر می‌نمایند که این صبر همان صبر مطلوب اولیاء الهی و اولوالالباب می‌باشد:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَكَ» (دعای ماه رجب)

و در زیارت عاشورا و در پاسخ زینب (ع) به ابن زیاد این معنا جلوه گر است:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ حَمْدَ الشَّاكِرِينَ لَكَ عَلَيَّ مُصَابِهِمْ»

«بار خدایا ستایش‌ها همه تو را سزد ستایشی همچون ستایش شاکران بر

مصیبت وارده شان»

«مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» (حضرت زینب)

«جز زیبایی چیزی ندیدم.»

۲/۱- نماز و انفاق

«انفاق» پرکردن شکافها و برطرف کردن نیازهای مادی و معنوی فرد و جامعه می‌باشد.

«انفاق از مازاد بر نیاز» و «انفاق از محبوبها» دو مرتبه از انفاق است که اولی «سیره مومنین» و دومی «عادت ابرار و اولوالالباب» می‌باشد که غالباً پنهانی و به هنگام ضرورت، آشکارا صورت می‌گیرد:

«وَسْتَلُونَكُمْ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ...» (بقره/۲۱۹)

«بَسْتَلُونَكُمْ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ خَيْرٍ...» (بقره/۲۱۵)

«وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ...» (حشر/۹)

«- انصار، مهاجرین را - بر خود مقدم می‌کنند اگر چه فقر شدیدی با آنان همراه باشد.»

«لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...» (آل عمران/۹۲)

«هرگز به بر نخواهید رسید تا آنکه از آنچه دوست دارید، انفاق کنید...»

علاوه بر هنگام دارائی و آسایش، انفاق در سختی‌ها و فشار، خصلت مهم ابرار و عادت مستمر «عباد خدا» می‌باشد که صرفاً به جهت رضای خدا صورت می‌گیرد:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ...» (آل عمران/۱۳۴)

«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَتَيْمَانًا وَآسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ

لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (انسان/۹۸)

«و - عباد خدا - طعام را با وجود نیاز و عشق به آن به مسکین و یتیم و اسیر می‌خورانند - می‌گویند - صرفاً به جهت رضای خدا، شما را اطعام می‌کنیم، هیچ پاداش و تشکری را از شما نمی‌خواهیم.»

پاداش چنین انفاق خالصانه‌ای، «فرزانگی و حکمت الهی» است که نصیب اولیاء الهی و صاحبان عقل خالص می‌گردد، همان عنایتی که نصیب «لقمان» گردید و همان چیزی که گمشده گرانقدر مومن می‌باشد:

«يُوتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ، وَ مَنْ يُوتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ مَا يَذَّكَّرُ

إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (بقره/۲۶۹)

«حکمت را به هر که خواهد دهد. و هر که به او حکمت داده شود پس به حقیقت خیر فراوانی به او اعطاء گشته است و کسی جز صاحبان عقل خالص به آن متذکر نمی‌شوند.»

«الْحِكْمَةُ ضَالَةٌ الْمُؤْمِنِ» (امام علی (ع) نهج/حکمت ۸۰)

«اقامه نماز» اثر طبیعی‌اش بر جان نمازگزار، «دوری از زشتی و پلیدی»، و در جامعه «برقراری جریان دعوت به خیر و اقدام به امر به معروف و نهی از منکر» می‌باشد و این نشان می‌دهد متدبر در قرآن یک وجود مقدس و وجودی فعال در جامعه می‌باشد:

«وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ...» (عنکبوت/۱۴۵)

«و تلاوت نما آنچه از کتاب بسوی تو وحی شده است و نماز را بیای دار
چرا که نماز از پلیدی و زشتی باز می‌دارد.»
«يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ
إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (لقمان/۱۷)

«ای پسرکم نماز را بیای دارد و به معروف امر نما و از منکر بازدار و بر
آنچه به تو اصابت می‌کند صبر نما چرا که آن از ریشه‌های عزم در امور
می‌باشد.»

تعبیر ماضی «صبروا... واقاموا الصلوه و انفقوا...» بر خلاف تعبیرات قبل و بعد در سوره رعد نشانگر تحقق و ثبات این سه معنا در وجود اولوالالباب می باشد^۱ که اساس و ریشه خصوصیات دیگر تلقی می شود.

خلاصه بخش دوم:

- صبر و نماز و انفاق با محوریت نماز، سه خصلت اساسی صاحبان عقل خالص آزاد از بند شهوات (اولوالالباب) است که طبعاً اولی ترین مصداقش شخصیت مدیر اسلامی است.
- نماز، نمایشگر عشق به خداست که انسان را بر صبر از مصائب، در طاعات و از معاصی پایدار می گرداند و به رفع نیازهای بندگان خدا عاشقانه وادار می نماید.
- «صبر با نماز» و «نماز با انفاق» پیوند ویژه ای با یکدیگر دارند و نماز بدون صبر و انفاق از حقیقت تهی است.
- صبر در سه حوزه یعنی «صبر در مصیبت، در طاعت و از معصیت» مطرح است.
- صبر تلخ، صبر صابران و صبر شیرین، صبر شاکران است.
- انفاق از مازاد، عادت مومنان و انفاق از محبوبها و در سختیها، عادت ابرار و اولوالالباب می باشد.

۱- جهت توضیحات تفصیلی رجوع کنید پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن، ولی الله نقی پورقر «صص ۲۵۴-۲۲۱»

- پاداش انفاق از محبوبها و در سختیها، حکمت بالغه الهی است که گمشده مومن می باشد.
- فقدان مجموعه این سه خصلت «صبر، نماز و انفاق» مدیریت را به نقصان تدبیر عقلانی، و تبعیت از هوی و هوسهای خود و دیگران مبتلا خواهد نمود.

فصل ششم:
فصل ششم

جایگاه شغلی و مدیریت

زنان در جامعه
جامعه

بخش اول: شخصیت زنان و جایگاه شغلی آنان

۱- شخصیت زنان

مقدمه

همچنان که گفته شد «مدیریت»، دایره مدار «عقل» است و مدیریت مطلوب انسانها، مربوط به افرادی است که از توان عقلانی بیشتری برخوردارند. در این زمینه، یکی از مباحثی که قابل توجه است، بحث مدیریت زنان است.

۱/۱- مسأله عقل و مدیریت زنان

در خصوص وضعیت عقلانی زنان، یک نکته در روایات به چشم می‌خورد، مبنی بر اینکه زنها «نواقص العقول» هستند؛^۱ که البته این بحث، جنجالهای بزرگی را ایجاد کرده است.

حال سوال این است که:

• ناقص العقل بودن زنان یعنی چه

• جایگاه زن در مدیریت اسلامی چیست؟

وقتی گفته می‌شود زنها ناقص العقل هستند، شاید در مقابل، این نکته به ذهن می‌رسد که لابد عقل مردها کامل است، درحالی که این برداشت، قطعاً غلط است:

چرا که همه ما می‌دانیم که انسان‌های کامل العقل، معصومین(ع) هستند و در بین معصومین(ع) زن هم وجود دارد. پس در عالم خلقت، زن کامل العقل هم وجود دارد.

در طرف مقابل، بین مردان و زنان افرادی وجود دارد که دچار فقدانِ فعالیتِ عقلانی صحیح هستند، یا حتی دیوانه هستند. یعنی می‌توان این نتیجه را گرفت که درجه کارایی عقل هم در بین زنان و هم در بین مردان از صفر تا صد متغیر است.

لذا ما باید به این نکته توجه کنیم که هر زنی را نمی‌شود با هر مردی مقایسه کرد بلکه این قیاس در حدیث، قیاسی کلی بمعنی مقایسه کلی زنان و مردان با یکدیگر است؛ و یا در شرایطی معنا دارد که آن مرد و زنی که با هم مقایسه می‌شوند از حیث توان عقلانی مشابه و در یک سطح باشند.

در این هنگام، منطقی شرعی دال بر ضعیف‌تر بودن عقل خانم است که درک این مطلب نیازمند تجزیه و تحلیل، بر اساس مبانی متقن استنباط می‌باشد.

۱/۱/۱- نقصان در حاصل عقل نه نقصان در عقل فطری

«عقل» در فرهنگ روانی گاه به «قوه بکارگیرنده فکر احسن و اعمال اراده خدادادی بشر» گفته می‌شود، گاهی هم به «کارکرد و حاصل عقل» اطلاق شده است:

«الْعَقْلُ عَقْلَانُ عَقْلٌ مَطْبُوعٌ وَ عَقْلٌ مَسْمُوعٌ» (میزان الحکمه ج ۶ ص ۲۱۳)

«مقصود از عقل، دو قسم عقل مخلوق (فطری) و عقل حاصل از شنیدن (و دیدن و اطلاعات)

عقل مسموع بعد از عقل مطبوع است که از کارکرد عقل فطری بشریه دست می‌آید و یا به عبارتی همان معقولات بشری است.

پس وقتی گفته می‌شود زنان، عقلشان ناقص است، یعنی اینکه زنی که از توان عقلانی مساوی با یک مرد برخوردار است، معقولات ضعیف‌تری دارد. علت آن هم در عواطف قوی‌ای است که در وجود زنان نهفته است.

چرا که معقولات هر فرد، محصولات تعامل عقل او با عواطف و غرائز نفسانی‌اش می‌باشد و از آنجا که نوعاً زنان از عاطفه سرشار و تخیل قوی‌تر برخوردارند میزان تاثیر عقلشان از این عوامل بیش از تاثیر مردان می‌باشد لذا عقل مردان، منطقی‌تر و عقل زنان، احساسی‌تر عمل می‌کند که نتیجه‌اش، قوت نسبی منطقی دستاورد عقلانی مردان، نسبت به دستاورد عقلانی زنان، می‌باشد.

۱- نظیر همین معنی یا تعبیر «علم»: «العلم علمان مطبوع و مسموع...» (نهج حکمت ۳۳۸)

۲/۱- عواطف و احساسات زنان

پس عواطف، نقش جدی و مهمی در دستاوردهای بشر دارند و وقتی عقل یک زن با احساساتش ترکیب می‌شود، معقولی از آن حاصل می‌شود که بیشتر از معقول یک مرد، تحت تاثیر عواطف و احساسات، قرار گرفته است.

۲- جایگاه شغلی و اجتماعی

۱/۲- زن در جایگاه شهادت

نکته دیگری که در این میان، قابل ذکر است این است که عاطفه شدیدی که در شخصیت زنها وجود دارد و به عنوان سرمایه‌ای بزرگ، برای حوزه اخلاق و تربیت نسل بشر محسوب می‌شود، نوعاً تحت تاثیر و تحریک محیط بحرانی قرار می‌گیرد.

به همین جهت است که در زمینه اقامه دعوی و بحث شهادت افراد در محاکم قضائی، شارع مقدس فرموده است که: «اگر دو شاهد مرد نباشد، باید یک مرد و دو زن (به جای یک مرد) شهادت بدهند.» (بقره/۲۸۲)
علت این امر را قرآن این گونه ذکر می‌کند:

«أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» (بقره/۲۸۲)

«...تا اگر یکی انحراف یافت دیگری به او یادآوری کند.»

یعنی برای یک زن در مقام شهادت، تحت شرایط متشنج محیط، این احتمال وجود دارد که در معرض تحریک احساسات قرار بگیرد و بر اثر انکار و عجز و لابه مدعی علیه، در دیده‌ها و حسیات خودش شک و تردید کند یا به او فراموشی دست دهد، لذا نفر دوم، مطرح شده تا از این خلل و نقصان جلوگیری کند و یادآوری نماید.

لذا با وجود اهمیت و فواید عواطف و احساسات سرشار و قدرت تخیل قوی زنان در اخلاق و تربیت انسانی، همین عامل مفید، در موضع شهادت می تواند محل خطر و اشتباه باشد و این سخنی است که «وحی» تذکر می دهد و عقل رهیده از بند شهوات، آنرا تصدیق می کند و لیکن عقل التقاطی بشر (التقاط با غرائز و شهوات) از درک آن عاجز است و در برابر پذیرش آن مقاومت می کند.

۲/۲- زن در جایگاه قضاوت

وقتی بحث مدیریت مطرح می شود علاوه بر مقوله دیدن، قضاوت کردن نیز به دنبال آن مطرح است.

یعنی یک مدیر، باید مسائل و پدیده ها را ببیند و بعد بر اساس تجارب، نظرات و اصول خاص، قضاوت کند و حکم مدیریتی صادر نماید.

قضاوت، امر بسیار پیچیده تری از شهادت است و لذا تحریکات بیشتر از جانب مدعی و مدعی علیه و وکیل آنان، طبعاً بر آن، اثر بیشتر و شدیدتری می گذارد.

بر این اساس، وقتی شرع مقدس درمساله شهادت، حضور دو نفر زن را به خاطر اجتناب از مشکلات ناشی از عواطف و احساسات شدید زنانه، لازم می داند، طبعاً قضاوت که تعدد نمی پذیرد، در شان زنان نیست.

۳/۲- زن در جایگاه مدیریت بر زنان

در بحث مدیریت که به نوعی قضاوت و صدور حکم است، آنجا که مدیریت زنان ضرورت دارد همچون مدیریت زنان بر مجموعه های آموزشی، بهداشتی دختران و بانوان، به طریق اولی، وجود یک نفر دوم به عنوان «قائم مقام زن» درکنار «مدیر زن»، لازم و ضروری است.

به عبارت دیگر، در محیطی که اکثریت خانم هستند، طبعا ضرورت دارد مدیر مجموعه، یک خانم باشد که نظر اسلام هم تاکید همین حکم است، این خانم گاهی در محیطهای تعارض باید صحنه‌ها را ببیند و واقع بینانه هم قضاوت کند و حکم صادر نماید؛

طبیعتا کار یک خانم مدیر جمع بین شهادت و قضاوت است و از آنجا که طبق تذکر شارع مقدس ممکن است خانم مدیر را بنحوی تحت تاثیر قرار داد که حتی در رؤیت‌های خودش شک کند، لذا اگر وجود قائم مقام برای مدیران مرد، مستحب باشد، برای مدیران زن از نظر شرعی واجب است تا حداقل شهادت با دو زن محقق شود آنگاه بر طبق آن قضاوت صورت گیرد.

وجود «قائم مقام» باعث می‌شود که مدیر زن در رؤیت‌های خود موفق‌تر باشد و در صورت نیاز از دیدگاههای نفر دوم استفاده کند و بدین ترتیب، مدیر زن از سوء استفاده احتمالی برخی کارکنان در تحریک احساسات مدیر و جهت دهی در مسیر منافع شخصی و گروهی، مصون باشد.

وقتی رؤیت درست نبود، قضاوت هم نمی‌تواند درست باشد و مشکلات عجیبی پدید می‌آید.

این موضوع، با وجود منطقی روشن قرآن، متأسفانه بعضا مورد بی‌مهری حتی متدینان قرار می‌گیرد و برخی فرصت طلبان دین ستیز نیز اینگونه تلقی و تبلیغ می‌کنند که یا این سخن قرآن به درد بشر امروز نمی‌خورد و متعلق به دوران مردسالاری است؟! و انسانهای جهان امروز، چنین منطقی را نمی‌پذیرند و یا اینکه دین اینچنین نمی‌گوید و این اندیشه‌ها صرفا ساخته و پرداخته روحانیون است!!

این بحث در حوزه‌ای است که زن برای قشر خود مدیریت می‌کند اما در محیط اختلاط، وضعیت متفاوت است:

۴/۲- زن در جایگاه مدیریت بر زنان و مردان

در وضعیتی که شغل یک نفر خانم یا مدیریت او در سازمانی مطرح است که زن و مرد با هم مشغول کار و فعالیت هستند و نوعاً مردان بیشتر از زنان حضور داشته باشند.

در این سرفصل، قرآن معیارهای عقلی و بشری بسیار جدی‌ای مطرح می‌کند که ضرورت عنایت همه جانبه را از جانب علماء و مسئولان طلب می‌کند:

در منطق قرآن اگر مردان و زنان در یک فضا و بطور دائم با هم روبرو شوند و نگاه آنها در هم آمیزد و با یکدیگر هم‌کلام شوند، در دراز مدت مفسد است و آلودگی روحی ایجاد خواهد شد.

لذا قرآن برای رفع این مشکل، تاکید می‌کند که ارتباط سازمانی و سازمان‌دهی نیروها باید به گونه‌ای باشد که ارتباط کارمند و ارباب رجوع مرد، با کارکنان زن به حداقل برسد و ترجیحاً با حفظ فواصل و شئون باشد:

«وَإِن سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسْئَلُوهُنَّ مِن وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقَوْلِكُمْ وَقُلُوبِكُمْ...» (احزاب / ۵۳)

«و هنگامی که چیزی از وسائل زندگی را بعنوان عاریت از آنان می‌خواهید

از پشت پرده بخواهید این کار برای طهارت دل شما و آنها بهتر است!»

رعایت این نکته به تعبیر قرآن به سلامت و طهارت قلب نزدیکتر است.

بعضی‌ها خواسته‌اند از این معنا فرار کنند، لذا گفته‌اند که: این دستورها برای زنان پیامبر(ص) است و ربطی به زنان دیگر ندارد.

اتفاقاً برعکس این ادعا واقعیت دارد! چرا که، فرمان خداوند سبحان در حفظ حریم، ناظر به مصداقی است که در آن کمترین مفسده ممکن تصور می‌رود.

آخر زنان پیامبر، حکم مادر مومنین را دارند و سایه هیبت و شخصیت پیامبر بر همسرانش نیز به گونه‌ای است که در برخورد رویاروی با آنها حتی تصور هوسبازی افراد منحرف به حداقل ممکن می‌رسد.

حال آنکه در مورد سایر زنان مسلمان، تصور و احتمال فریب شیطان بیشتر است.

پس، این مراعات ارتباطات اجتماعی و سازمانی با ویژگی مذکور در آیه شریفه، در مورد کلیه زنان مسلمان و مومن به طریق اولویت قطعی، صادق است.

ما عقلاً و شرعاً مکلفیم در ارتباط با خانمها این نکته را در روابط سازمانی به جد رعایت کنیم.

مواردی که حضرت زهرا(س) و زینب کبری(س) بعد از حادثه سقیفه و بعد از حادثه کربلا از خود در جامعه تجلی دادند مواضع اضطرار است و نه اختیار.

۱/۴/۲- عایشه در جنگ جمل و جایگاه زینب کبری(س)

یک دلیل روشن برای این نکته جنگ اول حضرت علی است که جنگ با خانم پیامبر اسلام است و در زمانی که حضرت زینب حدوداً ۳۲ سال داشتند.

از لحاظ ویژگی اجتماعی- روانی، این جنگ بسیار بغرنج بود زیرا که خلیفه مسلمین با یک خانم طرف شده بود که اگر او را شکست می‌داد فضیلتی نبود و اگر هم شکست می‌خورد یک مصیبت بزرگ بود.

از طرف، دیگر جنگ حضرت با عایشه در تبلیغات مخالفین، جنگ با ناموس مردم و ام‌المومنین است! که برای بسیاری، از جمله این مردم نادان گرد آمده در بصره، یک موضوع مهم غیرتی محسوب می‌شد! لذا با همین تبلیغات توانستند مردم را علیه حضرت بسیج کنند.

طبق سیاست و تدبیر رایج در اجتماع کنونی به نظر می‌رسد بهترین اهرم مقابله با این زن، حضرت زینب کبری باشد که با توجه به نگرشهای موجود جامعه، بهترین کسی است که می‌تواند با این خانم رودررو شود که در نگاه اجتماعی و روانشناسی شخصیت، این گونه نمود پیدا می‌کند که نوه پیامبر - خدا در مقابل مادر بزرگش ایستاده و درگیر شده است.

حضرت با این توجه می‌توانست زینب کبری را غلظت کند و خودش را مستقیماً درگیر نکند تا صدمه شخصیتی کمتری بخورد اما می‌بینیم که به هیچ وجه این کار را نکرد و حضرت زینب در هیچ صحنه‌ای اینچنینی که به ظاهر نقش بزرگی را می‌توانست ایفا کند، حاضر نشد.

همچنین است جایگاه اجتماعی حضرت فاطمه در زمان پیامبر خدا که در هیچ محفل مردان حضور پیدا نکرد اما وقتی حضرت علی خانه نشین گشته و سیدالشهدا و اصحابش به خون خویش غلطیتند، این دو بانوی بزرگوار اضطراب در جایگاه نقش مردان ظاهر گشته، پرچمداری دین خدا را در آن اجتماع بر عهده گرفتند.

۳- جایگاه شغلی زن در جامعه اسلامی

عام‌تر و اساسی‌تر در موضوع بحث ما، جایگاه شغلی زن در جامعه از دیدگاه اسلام است.

در منطق اسلامی، زنان در خانه دو شغل اساسی الهی و بی بدیل دارد: اولین شغل او «همسررداری» و دومین شغل او «مادری» است. اگر نیاز به اشتغال زنان در جامعه باشد، شغل سوم آنان خواهد بود که بر طبق معیارها، باید در جامعه بانوان باشد که از این طریق بر مردان جامعه و فرزندان شان تاثیر غیر مستقیم خواهند داشت.

بعبارت دیگر تجلی شخصیت زن در وهله اول در جامعه، غیر مستقیم و از طریق خانمهای جامعه است که این خانمها نیز به نوبه خود با تاثیر از این آموزشها و تربیتها، بر شوهران و فرزندان خود تاثیر خواهند گذارد.

حال اگر ضرورت حضور بانوان در میان مردان جامعه مطرح باشد، شغل چهارم آنان خواهد بود که باید با در نظر گرفتن کفایت حضور بانوان در سه شغل مذکور و در شرایط کمبود حضور مردان در مشاغل عمومی و یا مربوط به خویش باشد! که صرفا موارد اضطراری جنگ و شهادت مردان و یا مشابه آنها در بر می گیرد.

۱/۳- میزان ساعات کاری زنان در منزل و جامعه

شغل اول و دوم زن (همسررداری و مادری) نیاز به وقت موسع و زیادی دارد و اگر ما با این دید نگاه کنیم، متوجه می شویم که تساوی ساعات کارکرد کارکنان مرد و زن در ادارات، امری نادرست و حتی خلاف شرع است! چرا که بر دو شغل اساسی، انسانی، عقلانی و شرعی زن تاثیر بسیار سوئی می گذارد. این برنامه ریزی، دقیقا بر اساس تفکر غربی تساوی زن و مرد در جایگاه شغلی تنظیم شده است.

حال آنکه در مفاهیم دینی در ارتباط با شغل تکوینی الهی زنان در امر خانواده آمده است که:

جهاد زن شوهر داری خوب و خوب شوهر داری است؛ که اولی به محتوای رفتار و دومی به شیوه رفتار نظر دارد:

«جَهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ» (کافی/ج ۵/ص ۹)

تربیت نسل از وظایف اساسی و تاثیرگذار بر جامعه است و این وظیفه مهم نیز بر عهده زنان گذارده شده است ولی ما به این دو نکته، کمتر توجه کرده‌ایم و گویا به جهاد زن باور نداریم؛ بلکه گاه تحت تاثیر فرهنگ شیطانی وارداتی با اهانت و تمسخر این دو رسالت، به نوعی کلفتی و خدمتکاری تفسیر می‌شود!! برای رعایت این دو رسالت تکوینی و الهی زن، اگر اشتغال زن در جامعه ضرورت دارد، باید به نسبت وقتی که در خانه صرف می‌کند، از ساعات کارکرد اداری او کاسته شود.

همچنین باید به این نکته توجه کنیم که باید حوزه‌های شغلی ضروری و مرتبط با بانوان که توسط آقایان اشغال شده است، به آنها (خانمها) اختصاص یابد. متأسفانه در بسیاری از موارد، مشاغل مرتبط با بانوان توسط آقایان احراز شده و برعکس بسیاری از بانوان در موقعیتهای شغلی دیگری قرار گرفته‌اند.

در تاریخ اسلام وقتی پیامبر و امام علی در صحنه حضور دارند به هیچ وجه نمی‌بینیم که حضرت زهرا در میان مردان ظاهر شود و اصولاً وقت این کار را ندارد چرا که تکالیف مهم و حیاتی‌ای برای زندگی مشترک خود (همسر و فرزندان)

و جامعه بانوان داشتند یعنی اوقات ایشان صرف همسررداری، مادری و تربیت بانوان جامعه می‌شد و حتی در این زمینه دچار کمبود وقت بودند.

۲/۳- رعایت تعادل ساعت کاری زنان و مشارکت مضاعف در جامعه

وقتی ساعت حضور زنان در خانه و جامعه متناسب با رسالتشان تنظیم گشت میزان حضور زنان در اجتماع به یک سوم حضور مردان در اجتماع کاهش خواهد یافت لذا به جهت آنکه نیمی از جامعه را بانوان تشکیل می‌دهند و ضرورت دارد خود بانوان عهده‌دار مسائل آموزشی تربیتی و بهداشتی و... ویژه خود باشند؛ لذا مشارکت زنان در این حوزه به سه برابر مشارکت مردان در جایگاه مشابه افزایش خواهد یافت و از این رو قابلیتها و توان بانوان فرهیخته دیگر را که به جهت محدودیتهای فرصت شغلی امکان بروز نداشت، به ظهور خواهد رساند و از این راه نشاط بیشتری در جامعه بانوان ایجاد خواهد کرد.

۳/۳- کار فرهنگی و تربیتی، اولویت اساسی در اشتغال زنان

امروزه همچون گذشته، محرومیت زنان جامعه از حیث فرهنگی، بیشتر از محرومیت مردان است. زنان جامعه امروز ما، نیاز شدید به آموزش و تربیت دارند، بدین منظور، زنان با فرهنگ و با صلاحیت جامعه، باید با حضور کافی در محیطهای فرهنگی و تربیتی، سایر بانوان را تحت پوشش فکری، تربیتی و آموزشی قرار بدهند.

درحالیکه درعمل، خلاف این نکته واقع می‌شود، و زنان در فضاهای مختلط و غیر ضروری حضور چشمگیر یافته‌اند؛ حال آنکه در حوزه‌های مختص به خودشان، کفایت حداقل حاصل نشده است.

گاه در توجیه این حضور نابجا اینچنین مطرح می‌شود که این فضاهای مختلط موجب رشد هر چه بیشتر بانوان است حال آنکه اسلام از یک طرف و تجربه غرب از طرف دیگر این تفکر را تایید نمی‌کند.

مطالعه الگوهای شخصیتی اسلام برای بانوان، همچون حضرت فاطمه(ع) و زینب کبری(ع) نیز رهنمودهائی خلاف آنرا مطرح می‌کند.

اگر برای حضرت فاطمه حضور آنچنانی ببینیم در شرائط فقدان یآوری برای ولایت و به جهت فضای سکوت مرگبار مسلمین است که قیام می‌کند تا از مقام ولایت دفاع کند؛ و زینب کبری(س) نیز زمانی کاروان‌سالاری را بعهده می‌گیرد که تمام عزیزانش غرقه به خون شده‌اند.

حضرت در این زمان ۵۶ ساله است. خانمی پخته و جا افتاده و با وقار و متشخص و با هیبتی ملکوتی؛ آنچنانکه وقتی سخنرانی می‌کند چنان است که افراد به یاد امیرالمومنین می‌افتند.

منطق و صلابت او همان منطق و صلابت علوی است که به ضرورت زمانه در این صحنه‌ها (کوفه و شام) جلوه‌گر شده است.

پس با توجه به اینکه جامعه زنان ما دچار محرومیت‌های فرهنگی و تربیتی و انسانی جدی است اگر ما در جامعه خود، زنان با شخصیتی فرهنگی و ارزشی داریم، در درجه اول بشدت جامعه زنان به آنان نیاز دارند.

در حالیکه ما هنوز از این مشکلات خلاص نشده‌ایم و تا حد کفایت فرسنگها فاصله داریم چه معنا دارد که بیائیم شغلها و مدیریتهای مردان را هم برای زنان تجویز کنیم. اگر امروز مدیریتهای مردان برای زنان تجویز می‌شود به دلیل جهل به نگرش اسلام از یک طرف و تاثیرپذیری کورکورانه از فرهنگ شرک‌آمیز

غرب، به جهت نوعی سردبختگی است که این نه موجب عزت و کرامت زن است که مایه تحقیر و اهانت به زن است؛ چرا که هر تفکری که به ویژگی شخصیتی زن در تعیین جایگاه زن توجه نکند، به مسخ شخصیت زن، کمر بسته است!

۴/۳- جایگاه شغلی زن و محیط تشنج و خشونت

« وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً... » (روم/۲۱)

«و از آیات خداست اینکه از جنس خودتان همسرانی آفرید تا با روی آوری به سوی آنان آرامش یابید.»

«الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ» (نهج/ نامۀ ۳۱)

«زن همچون کلی خوشبو است نه آنکه زورآزما و جنگنده است.»

شغل‌هایی که برای «زن» تعریف می‌شود، باید به دور از تشنج باشد چرا که کار کردن در محیط متشنج با ریحانه بودن زن و کانون آرامش بودن او (لتسکنوا الیهما) منافات دارد.

لذا قضاوت و وکالت خانمها به جهت فعالیت در محیط به کثرت متشنج و بحرانی یکی از اشکالات اساسی جایگاه شغلی برای زنان می‌باشد.

تصور کنید که یک زن متدینه بخواهد وکیل بشود. ممکن است گفته شود که حجاب اسلامی خود را حفظ می‌کند و به کارش می‌رسد، اما این مراعاتها برای حفظ شخصیت زن کفایت نمی‌کند چرا که او علاوه بر اینکه باید دائما با مردان

بیگانه ارتباطات کلامی برقرار کند و مراعات کند که صدایش با حالتی از ظرافت و طنازی نباشد:

در غیر این صورت ارتباط او با نامحرم مفسده انگیز خواهد بود.

« فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ » (احزاب/۳۲)

«پس خضوع و طنازی در قول نداشته باشید چرا که در نتیجه آن کسی که در قلبش بیماری‌ای است طمع شهوانی می‌کند.»

یک چنین زنی، اگر حجاب و کلام و رفتار خود را کنترل کند؛ و یک حالت جدی در محیط کاری خود، داشته باشد؛ دچار نوعی سانسور شخصیت و حالت زنانه‌اش خواهد شد و مطابق با شرایط کاری خشن از ظرافت و لطافت زنانه فاصله خواهد گرفت، لطافتی که مهمترین بُعد آرامش بخش به شوهر و فرزندان، و نگاه دارنده آنان از آسیبهای اجتماعی است.

طبعاً چنین زنی در ایفای نقش شوهر داری و مادری با مشکل جدی روبرو خواهد بود.

علاوه بر اینها، صدمات محیط تشنج و بحرانی، بر روح حساس زن و عواطف زنانه‌اش در استمرار شغلی به روشنی او را از کانون آرامش منزل بودن، به وجودی دچار تشنج روحی تبدیل خواهد کرد که صدماتش بر خود او و جامعه بشری قابل جبران نخواهد بود.

نمونه روشن، بشریت امروز است که در قبال این صدمه به بحران هویت و بحران امنیت روانی مبتلا گشته است آنچنانکه در محیطهای غرب ملاحظه می‌شود.

پس حضور زن در چنین شرائطی با تناقض روبرو است؛

اگر عاطفه و احساسات زنانه‌اش را بطور طبیعی، در محیط کار بروز دهد، موجب طمع شهوانی دلهای مریض خواهد شد، و میل و رغبت‌های نامبارک بین دو نامحرم رخ خواهد داد، و محبتی در دل خواهد نشست که بستر فحشاء پیشرفته‌تر را فراهم خواهد ساخت.

اگر هم بخواهد جدی باشد و دائما در ساعات کاری، شخصیت زنانه‌اش را سانسور کند آن مشکلات مذکور پیش می‌آید.

پس در این گونه شغلها که دوران بین دو امر مفسد است که هیچ‌کدام مجوز عقلی و شرعی ندارد، جایگاه زن جایگاهی اضطراری است نه اختیاری، آنچنانکه اکنون متأسفانه چنین است.

بخش دوم: دسته بندی ویژگیهای زنان و نقش آن در جایگاه شغلی آنها

مقدمه

برای تفصیل بیشتر و روشن تر بررسی نقش اجتماعی و سازمانی زنان، باید بینش الهی را در مورد انسان بطور عام و در مورد زن، بطور خاص، مورد توجه قرار دهیم و ویژگیها و تفاوتهای زنان و مردان را بررسی کنیم زیرا

یکی از علل اختلاف در نگرش افراد مسلمان به این موضوع، عدم توجه جلی، به مبانی روشنی است که در فرهنگ دینی در این باره بیان شده است و از همراهی تحقیقات تجربی در زمینه روانشناسی شخصیت نیز برخوردار است

در این زمینه پنج محور اساسی انسان شناسی (ابعاد، امکانات، مراحل رشد، نیازها و اهداف) از دیدگاه اسلامی ضرورت عنایت دارد:

۱. «ابعاد وجودی انسان» که عبارتند از بعد مادی و معنوی که میان زن و مرد مشترک است.
۲. «امکانات وجودی انسان» که اشتراکات در غرائز، فکر، عقل و ... و تفاوت‌هایی در سهم عاطفه، حساسیت روحی، قدرت تخیل، توان و جذابیت جسمی و در نقش مادری، پدری و ... میان زن و مرد مطرح است.
۳. «مراحل رشد انسان» که در این خصوص، اشتراکات در مراحل کلی رشد و تفاوت‌هایی در خصائص هر مرحله و در فواصل سنی هر مرحله از رشد بین زن و مرد مطرح است.^۱
۴. «نیازهای کلی انسان» که در این زمینه هم، اشتراکات کلی در تامین نیازهای مادی و معنوی، و تفاوت‌هایی در نحوه و مقدار تامین نیاز بین زن و مرد وجود دارد.
۵. «اهداف انسان» که اشتراکات در کلیات، و تفاوت‌هایی در ارتباط با خصائص وجودی بین زن و مرد را مطرح می‌کند.

۱- در مراحل تفصیلی رشد پسر و دختر، از جمله تفاوت‌ها، مساله بلوغ است:

اگر بخواهیم مراحل رشد زن را در منطبق اسلامی جویا شویم، عبارتست از:

- نطفه تا دوسالگی
- دو تا هفت سالگی
- هفت سالگی تا بلوغ
- بلوغ تا رسیدن به جایگاه همسری و مادری
- مرحله بانگی

هر کدام از این مراحل، مسائل مربوط به خود را دارد و با وضعیت رشد مردان تفاوت دارد. بر اساس همین تفاوتها و زمینه‌ها، احکام شرعی که برای مردان و زنان صادر شده است از یکدیگر متفاوت است.

در خصوص مشترکات، بحثی نیست، جان کلام در ویژگی‌ها و امتیازاتی است که نقش سازمانی زن و مرد را از یکدیگر جدا می‌کند.

ویژگیهای محور دوم (امکانات وجودی)، محور مبنا در حصول تفاوت در محورهای دیگر (مراحل رشد، نیازها و اهداف) و در نقش زن و مرد در منزل و جامعه می‌باشد.

لذا ضرورت دارد ویژگیهای امکانات وجودی زن بررسی شود:

۱- قوت عاطفی - روانی سرشار زنان

۲- حساسیت شدید روحی زنان

۳- فزونی قدرت تخیل زنان

۴- ظرافت و لطافت جسمی زنان

۵- برجستگی زیبایی و جذابیت ظاهری زنان

بر این اساس است که در زمینه برخورد و ارتباط و شیوه و آداب روابط زناشویی و خانوادگی و روابط انسانی - اجتماعی، برای زن دستورات ویژه‌ای در اسلام مطرح شده است:

۱ و ۲- سرشاری عاطفی و حساسیت شدید روحی و روانی زنان

سرشاری عاطفه از سرمایه‌های ارزشمند او برای شوهرداری و مادری و فرزندداری هستند.

۱/۲- نتایج حاصل از ویژگی «سرشاری عاطفه»

• حساسیت روحی دختران و زنان، از مردان بیشتر است.

در روایات اسلامی داریم که اگر می‌خواهید هدایایی را برای اهل منزل تهیه و بین آنها تقسیم کنید، ابتدا از دخترها و خانمها شروع کنید چرا که آنها حساس و

زودرنج هستند و همین مقدار تقدم و تاخر نیز، تاثیرات منفي خاصی را بر روح و روان آنها می گذارد!

- یکی از خصوصیات زنان، روحیه اطاعت و تبعیت است که یک نکته اش فزونی استعداد پذیرش خانمها نسبت به آقایان است!
- مساله مهم پیچیدگی رفتاری در آنهاست، که به عنوان موهبت ویژه الهی در برخورد با شوهر و در برخورد با فرزند (به عنوان مادر) مطرح است که همان ویژگی لطافت و خبرگی است.

« وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ وَ الْحِكْمَةِ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا » (احزاب/ ۳۴)

«و یاد آورید آنچه را که بر شما در خانه هایتان از آیات و حکمت خدا تلاوت می شود، چرا که خداوند همواره در کمال لطافت و خبرگی است. یعنی به جهت اینکه خداوند لطیف و خبیر و در کمال لطافت و خبرگی است این گونه دستورات و احکام را برای خانمها مطرح می کند به عبارت دیگر این گونه دستورات ویژه برای زنان، آنان را تجلی گاه اعظم این دو صفت قرار می دهد.»

واضح است که ضرورت تجلی این دو صفت الهی، اختصاص به زنان پیامبر نداشته، همه زنان را شامل می شود.

رابطه ویژه صفت لطافت و خبرگی الهی با شخصیت زنان، به روشنی بدین معنا است که آنان جهت اخذ و تجلی این صفات الهی از مرد مستعدتر و توانمندترند و بشریت (مردان و فرزندان) هر یک به نوعی به شدت به این دو ویژگی در وجود زنان نیازمندند.

این دو نقشی که زنان در خانواده دارند یعنی نقش «همسری» و نقش «مادری» در واقع دو شغل مقدس بی‌بدیل است که شارع مقدس از جهت خلقت مقرر فرموده است.^۱

شغل همسری و مادری وقت بر است و گاهی بیش از ۸ ساعت نیاز به زمان دارد و گاه به جهت تعدد فرزند، شرایط چنان است که فعالیت‌های اداری زن، محل سلامت کانون گرم خانواده است که در این صورت، اشتغال بانو دچار شبهه اخلاقی و ایمانی خواهد بود چرا که محور جامعه سازی زنان هستند و اولی‌ترین شغل آنان، «همسری و مادری» می‌باشد.

در این زمینه، بیانات قرآن کریم، چنان عمیق و حیرت‌انگیز است که وقتی در آنها دقت و تأمل می‌شود، این یقین جلوه‌گر می‌شود که قائل این سخنان غیر از خداوند کس دیگری نمی‌تواند باشد.

۳- فزونی قدرت تخیل زنان

قوه خیال، یکی از نعمتهای بزرگ خداست که به انسان امکان می‌دهد آنچه را که ادراک می‌کند بصورت تجسمی و ملموس در ذهن، صورت پردازی کند.

۱- در قبال این دو شغل، اگر زن بخواهد می‌تواند از شوهرش حقوق بگیرد. البته زنان بخاطر روحیه ایثارگری از این حق و حقوق خود می‌گذرند و لذا گمان می‌شود برایشان شغل محسوب نمی‌شود حال آنکه مروت انسانی و ضرورت شرعی اقتضای ادای حقوق در حد وسیع مرد را دارد و الباقی جبران رحمت بانو را بایست به خدا واگذار نمود که بهترین پاداش دهندگان است.
متأسفانه در این زمینه‌ها بعد از ۲۵ سال از انقلاب، هنوز بر اساس تفکر غربی‌ها گام برمی‌داریم و از این معیارها فاصله‌های بسیار داریم.

این صورت پردازی تاثیر معرفتها و ادراکات را در روان انسان بشدت افزایش می دهد.

به جهت این خاصیت قدرت تخیل، اگر انسان معنایی را در ضمن حادثه‌ای مشاهده کند اثرات روحی - روانی آن معنای تجلی کرده، در واقعیت خارجی از پایداری و استقرار بیشتری برخوردار می باشد.

از این رو آموزش و پرورش اگر در قالب سمعی و بصری شکل بگیرد، تاثیرات بسزایش غیر قابل انکار می باشد، بدین جهت، نقش صدا و سیما و فیلم و سینما در شخصیت پردازی و شخصیت سازی نسل بشری فوق العاده می باشد.

بیش از نیمی از محتوای قرآن کریم با توجه به این کارکرد قوه خیال، سمعی - بصری و تجسمی می باشد که همان مباحث تصویری - تجسمی قصص قرآن (حوادث سیره انبیاء و اولیاء) و مباحث تصویری تجسمی آخر الزمان (مقدمات ظهور - دوره ظهور امام زمان و...) و آخرت از صحنه جان دادن تا برزخ، تا مقدمات قیامت، قیامت، اعراف، بهشت و جهنم می باشد.

از جهت سهم بندی الهی، سهم قوه خیال در نوع زنان بسیار بیشتر از نوع مردان می باشد.

با توجه به نقش آموزشی و تربیتی زنان در «همسر داری» و «مادری» از جانب خدای رحمان، فزونی این قوه در زنان یکی از جلوه‌های رحمت و اسعه الهی بر نسل بشر می باشد.

حال اگر زن در صحنه‌های مکرر تشنج و جنگ وجدال و صحنه‌های دلخراش واقع شود تاثیرات عمیق و پایداری را از این امور به روح و روان خویش منتقل خواهد کرد که نتیجه طبیعی آن تحت الشعاع قرار گرفتن رسالت همسری و

مادری از این تأثرات خواهد بود و آرامش محیط روانی زنان و زندگی خانوادگی را دچار صدمه و آسیب روانی در میان مدت و دراز مدت خواهد نمود. لذا جایگاه شغلی‌ای همچون قضاوت، وکالت، حضور در محیط‌های جنجالی، جنگ و جدال، خط مقدم درگیری با دشمن، صحنه‌های خطر، عملیات نظامی، پست‌های نظامی همچون کلانتریها و ... طبعاً آرامش روانی زنان را دچار مشکل کرده، تأثیرات مستقیمی بر محیط روانی خانواده خواهد گذاشت.

۴- ظرافت و لطافت جسمی زنان

ویژگی جسمانی خانمها نیز در تعیین جایگاه شغلی زنان، طبعاً عاملی تعیین کننده است. شغل‌های آموزشی - تربیتی و بهداشتی - هنری برای زنان از اساسی ترین شغلها با توجه به خصصتهای ویژه زنان می‌باشد.

طبعاً شغل‌های خشن و سخت از چوپانی گرفته تا کارهای سخت بنایی، معدن، نظامی گری و ... شغل‌های آسیب زننده به شخصیت و فیزیک زنان خواهد بود لذا بایستی در تدبیر و سیاستگذاری کلان نظام، زنان را به رشته‌های تحصیلی مناسب هدایت نمود تا زمینه قرار گرفتن زنان در جایگاه مناسب شغلی فراهم شود.

۵- برجستگی زیبایی و جذابیت ظاهری زنان

ویژگی جذابیت ظاهری زنان از عوامل مبارکی، در تحکیم پیوند مبارک همسری میان زن و مرد است.

۱- چوپانی دختران مدینی در قرآن از باب اضطرار و عدم توان پدر کهنسال در اداره اقتصادی زندگی بود نه از باب اختیار لذا در پی کسی بودند که شغل آنان را تحویل بگیرد. (۲۶ قصص)

از یک طرف، جایگاه شغلی خشن این جذابیت زنان را مورد تهدید قرار داده و بدان آسیب می‌زند؛

از طرف دیگر، حضور در فضاهای مختلط و ارتباطات مکرر با نامحرمان، جذابیت زنان را وسیله‌ای برای ارتباط عاطفی نامیمون میان زنان و نامحرمان قرار داده، شخصیت اخلاقی - ارزشی افراد و استحکام خانواده را با اضمحلال و آسیب جدی روبرو خواهد کرد.

از نمونه‌های بارز در این معنا ارتباطات عاطفی نامیمونی است که بعضا در میان هنرمندان و بازیگران تئاتر و سینما صورت می‌گیرد.

بعلت ارتباط مکرری که نوعا در این گونه روابط در جریان است، آسیبهایی شخصیتی فراوانی به افراد و خانواده‌هایشان وارد شده است؛ و بجاست به عنوان نمونه بارز، تحقیقی تجربی - میدانی جدی در این زمینه صورت پذیرد تا توضیح بدهد چرا نرخ استحکام پیوندهای زناشویی در این اقشار، کمتر از نرخ پایداری در اقشار دیگر می‌باشد.

قطعا یکی از عوامل تزلزل، عدم رعایت حدود الهی، و جایگاه شغلی مصیبت‌زده‌ای است که این افراد دچار هستند.

بهر حال عفت و تقوی و سلامت انسانها و خانواده‌ها از مهمترین عوامل تعیین کننده در جایگاه شغلی افراد می‌باشد؛ لذا بایستی با تعیین جایگاه شغلی مناسب، وساطت جذابیت‌های ظاهری زنان را در ارتباطات متفی نمود تا محیط‌های پاک، بستر رشد و تعالی آحاد انسانی در مسیر ارزشهای ملکوتی را فراهم سازد.

بخش سوم: رابطه کلی زنان و مردان در منزل و جامعه

۱- زن، پناه مرد در خانه، و مرد، پناه زن در جامعه!

از لطائف و عمق حیرت انگیز بینش قرآنی این است که در تنظیم تعامل زنان با همسرانشان و یا جامعه می فرماید:

۱/۱- مردان پناه زنان در جامعه:

«الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ» (نسا، ۳۴)

«مردان پاسداران و نگهدارندگان بر امر زنان هستند.»

یعنی سرپرست و پاسدار کانون خانواده و حلقه ارتباط این کانون با جامعه، مرد است اما وقتی بحث در مورد رابطه مرد و زن در درون خانواده است می فرماید:

۲/۱- زنان، پناه و منبع آرامش مردان و فرزندان در خانواده! :

« وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا » (روم/۲۱)

«و از آیات خداست اینکه برای شما از جنس خودتان همسرانی آفرید تا با روی آوری به سوی آنان آرامش یابید.»

«در خانه زن پناهگاه مرد است و در جامعه مرد حافظ و پناه زن!»

دقیقا دو رابطه متقابلی که سلامت خانواده و جامعه را تنظیم می‌کند.

زن در خانه، کانونی برای امنیت و آرامش مرد است. گویا خانه که مسکن (محل آرامش) است محور آرامش‌دهی آن زن است و بدون زن «مسکن بودن منزل» معنا ندارد.

این معنا نشان می‌دهد که زن، از جانب خالق هستی و به اقتضای خلقتش، دو شغل بسیار حساس و سرنوشت‌ساز دارد که باید کانون آرامش و تعادل بخش به مرد و فرزندان باشد.

لازمه این موضوع آن است که باید جایگاه زنان در اجتماع از تنش، خشونت، تنشها و فشارهای شکننده به دور باشد؛ چرا که ویژگی‌های جسمی و روانی و رسالت زنان به آنان اجازه حضور مستمر شغلی در جایگاه تنش و جنگ و دعوا و یا حضور در یک مجموعه مختلط نمی‌دهد؛

لذا، در مشاغلی که زنان به عنوان مرجع یک شهر و جامعه مردان و زنان و در محل تنش و بحران حضور فعال داشته و مرکز عرضه و تقاضای امور و مراجعات و مشکلات اجتماعی همه اقشار قرار می‌گیرند مانند شورای شهر و نمایندگی مجلس و ...، آسیب‌شخصیتی زنان در دراز مدت جدی است و باید به جد در آن تامل کرده، تجدید نظر نمود،

اگر چه متاسفانه غوغاسالاری و خودباختگی فرهنگی و از یکطرف عقده‌های عقب افتادگی زنان در گذشته، مانع چنین تاملاتی در جامعه می‌باشد و لذا طرح اینگونه مسائل که با حیات بشری در ارتباط قطعی است نیازمند جسارتی بزرگ و جهادی مبارک می‌باشد تا روند سلامت روانی جامعه از انحراف جدی مصون ماند و توسعه انسانی - متعالی جامعه تضمین شود.

۲- منزل، اولین پایگاه شغلی و رسالت زن

اولین پایگاه شغلی و رسالت زن، تربیت جامعه از طریق شوهر داری و مادری است چرا که هم مرد و هم فرزندان یک زن به امنیت و آرامش محتاجند. کانون گرم خانواده و همسر و آغوش مادر به شدت در تکوین شخصیت متعادل پدر و فرزند دخالت دارد.

شوهر و فرزندان یک زن، کسی را می‌خواهند که به نیازهای آنها توجه و رسیدگی کند. فرزندان چه دختر و چه پسر به آغوش گرم مادر نیاز دارند و شوهر به همسر، و الا تامین این نیاز را در بیرون از خانه جستجو خواهند کرد.

۱/۲- تساوی ساعات کار زنان و مردان در جامعه تهدید کننده سلامت خانواده

وقتی ساعات کار سازمانی زن با مرد، یکسان باشد، فرزند او به خانه می‌آید و می‌بیند که مادرش هنوز به خانه نیامده است!
یا مرد، وقتی به خانه می‌آید می‌بیند که همسرش هم‌زمان با او یا حتی بعد از او به منزل می‌آید و خسته و ناتوان است و یک فرد سومی می‌خواهد که به این دو نفر رسیدگی کند!!!

این وضعیت در شغل‌های اساسی زن (همسراری و مادری) تاثیر سوء دارد و سبب مسخ شخصیت و رسالت قطعی الهی زن، و سبب بروز آسیب شدید در شخصیت مرد و فرزند خواهد شد. حرکت و فعالیت مثبت مردان و ایفای شأن مردانگی آنها وابسته به این است که زنان در جامعه در جایگاه اصلی خود قرار داشته باشند.

۲/۲- نقش محوری زنان در سرنوشت اخلاقی - تربیتی بشر

در تبیین جایگاه محوری زن در جامعه، قرآن کریم جریان تولد حضرت مریم را به پیش می‌کشد:

مادر مریم (س) نذر کرد که اگر خداوند فرزندی پسر به او عطا نماید در خدمت دین خدا قرار دهد.

وی بسیار راز و نیاز و استغاثه کرد لیکن خداوند به او دختر داد! مادر تصور کرد که نذرش مورد قبول واقع نشده است لذا با حسرت و حیرت از این تولد به درگاه شکایت برد:

« قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ » (آل عمران/ ۳۶)

«پروردگار من برآستی من او را بدنیا آوردم در حالیکه دختر است!»

در پاسخ خداوند می‌فرماید:

« وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَىٰ » (آل عمران/ ۳۶)

«و خداوند بدانچه او بدنیا آورد، داناتر است (تحقق نذر بدینگونه حکمتهای فراوانی دارد) و از جمله اینکه (در تحقق آن اهداف) پسر مثل دختر نیست!»

می‌خواهد بگوید که اشتباه مادر در این است که گمان دارد پسر نقش محوری دارد در حالیکه پسر مانند دختر نمی‌شود! در آن هدفی که این مادر قصد و نذر کرده است.

۳/۲- نقش انحصاری و عمده مادران در شخصیت فرزندان

این نقش در دوران ذیل به وضوح نمایان است:

- دوران بارداری (۹ ماه) حریم انحصاری تاثیر مادر بر شخصیت فرزند است.
 - در دوران شیردهی (۲ سال) هم، مادر نقش اساسی را بازی می‌کند.
 - مرحله بعد از آن (۲ تا ۷ سالگی) هم وابستگی بچه‌ها به مادر بیش از پدر است.
- به حکم شرع و عقل اساس تکوین شخصیت انسان در هفت سال اول است و در این سنین مادر مهمترین نقش را ایفا می‌کند.
- پیامبر خدا هم باید از رحم مادر بدنیا بیاید. لذا نقش مادر در شخصیت انبیاء، نقش اساسی است:

«لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ خَطَرٌ وَلَا لِصَالِحَتَيْنِ وَلَا لِطَالِحَتَيْنِ، أَمَّا صَالِحَتُهُنَّ فَلَيْسَ خَطَرُهَا
الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ بَلْ هِيَ خَيْرٌ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَأَمَّا طَالِحَتُهُنَّ فَلَيْسَ
الْثَّرَابُ خَطَرُهَا بَلِ الثَّرَابُ خَيْرٌ مِنْهَا» (وسائل الشعه/ج ۱۴/ص ۱۷ و ۲۸)

«زن خوب قیمت ندارد و زن بد هم قیمت ندارد. زن خوب قیمتش از طلا و نقره نیست بلکه از آن (همه عالم) بیشتر است! و زن بد هم قیمتش خاک نیست بلکه ارزش خاک از آن بیشتر است!»

پس زن، نقشی قوی و قاطع در سرنوشت سعادت و شقاوت بشر ایفا می‌کند و اگر منحرف شد اسلحه شیطان است و شیطان، سلاحی قویتر از آن ندارد که در احادیث، شیفتگی به زن منحرف به شمشیر شیطان تشبیه شده است!

«حُبُّ الْإِنْسَاءِ وَ هُوَ سَيْفُ الشَّيْطَانِ» (وسائل الشیعه/ج ۱۴/ص ۱۲۰)

اینجا جایگاه حساس و محوری زن را نشان می‌دهد که زن و مادر با شخصیت متعادل، کانون آرامش شوهر و بچه‌ها است تا مردان و فرزندان با روحیه‌ای متعالی وارد جامعه بشوند و فعالیت اجتماعی سالم داشته باشند. شوهر وقتی امنیت روانی حاصل از محیط امن خانه نداشته باشد در محل کار با اعصاب خراب، خرابکاری می‌کند و هزاران مشکل ایجاد خواهد نمود. عکس العمل این حالت مرد به سوی زن برمی‌گردد و روحیه زن را خراب می‌کند و تنش محیط را بیشتر می‌کند و این معنی موجب یک دور باطلی است که از عاقبت شوم آن باید به خدا پناه برد!

۴/۲- برنامه ریزی اساسی در تنظیم نسبت حضور خانگی و اجتماعی بانوان

گفتیم: عقلا و شرعا زنان قبل از اینکه در ادارات شاغل باشند دو شغل مهم و اساسی خانوادگی دارند:

«حال اگر ضرورت فعالیت سازمانی و اداری برای زنان احساس شود، شغل سوم آنان خواهد بود که باید در طول مشاغل اول و دوم خانوادگی او لحاظ شود و مواظبت گردد که به آنها لطمه‌ای وارد نشود.»

با توجه به حفظ تعادل حضور خانگی و اجتماعی بانوان ضروری است عقلا و شرعا در مسأله استخدام زنان در میزان ساعات کاری آنان تجدید نظری اساسی شود و میزان ساعات کاری زنان بعد از کسر ساعت فعالیت منزل لحاظ شود که حداکثر نصف ساعت کاری و گاه تا ربع ساعات کاری مردان در اجتماع نوسان خواهد داشت.

بعنوان مثال در حالی که برای مردان ۸ ساعت کار در جامعه در نظر گرفته می‌شود برای زن ضرورتاً ۲ یا ۴ ساعت در نظر گرفته خواهد شد، حتی گاه ممکن است ضرورت ساعات حضور در منزل در مواردی همچون بارداری و ... چنان باشد که این مقدار نیز موقتاً حذف شود و این نقش اجتماعی را زنی دیگر موقتاً بر عهده بگیرد و تابه کانون خانواده آسیبی وارد نشود.

۳- حضور در مجموعه‌های بانوان، شغل اساسی و عمده بانوان در

جامعه

اقتضای مباحث عقلی و شرعی سابق آن است که شغل سوم زن در جامعه، برای بانوان و درمیان بانوان جامعه محقق شود، (مانند پرستاری، پزشکی، و تدریس برای خانمها)

و لذا ضروری است مشاغلی که در برابر ارباب رجوع مختلط است و اختصاص به زنان ندارد به مردان سپرده شود خصوصاً با این بحران شغلی که برای مردان مطرح است و شرعاً نیز مسئولیت اقتصادی خانواده بر دوش آنان است، تشکیل خانواده و تحقق تاهل را که شرط اساسی هویت‌بخشی به انسانها است با مشکل اساسی روبرو کرده است.

۴- حضور شغلی در فضای مختلط، شغل چهارم اضطراری بانوان نه

اختیاری!

بعد از این سه مرحله شغلی اگر ضرورت داشت، حضور زن در فضاهای مختلط شغل چهارم او خواهد بود.

متأسفانه ما شاهدیم که در جامعه ما، زنان بدون ادای حق شغل اول و دوم و بدون توجه به لزوم اشتغال در شغل سوم، وارد حوزه چهارم شده‌اند! و خود یکی از عوامل مهم کمبود شغل برای مردان گشته است که خود در بروز مفاسد اخلاقی و اعتیاد و جرمهای دیگر در میان جوانان پسر نقش بسزائی دارد.

جای تأسف است که ما با وجود فرهنگ غنی الهی، قرآن و سنت نبوی، به دنبال عملکرد و نتایجی برویم که غرب بر اساس تفکر مادی و غیر الهی در پیش گرفته است و اشتباه آنها را تکرار کنیم.

غربیان نه فرهنگ عقلانی‌اشان معرفت درستی نسبت به شخصیت زن و مرد را به آنها ارائه داده است و نه فرهنگ سابقه‌دار دینی باصلابتی داشتند که این معارف را به آنها تعلیم دهد.

این تقلید غلط، نه دردنیایا به شهادت تجربه هول‌انگیز غرب، و نه در آخرت به شهادت قرآن و بحث تجسم اعمال و... از نتیجه مثبتی برخوردار نبوده، هلاکت در دنیا و آخرت را رقم خواهد زد.

امروزه کشورهای توسعه یافته هم بعضاً متوجه اشتباه خودشان در این زمینه شده‌اند و حتی در برخی از فضاهاى اجتماعى، کار تفکیک زنان از مردان را شروع کرده‌اند. ژاپنی‌ها اعلام کرده‌اند که درصددند به خواهش بانوان هواپیما، ترن و رستوران مخصوص زنان و... ایجاد کنند

با تقلید غلط از غربیان، بتدریج کانون خانواده‌ها در جوامع رو به توسعه به کلی از هم پاشیده شده، عواقب سوء آن گریبان این جوامع را گرفته است. آنها که بت‌پرست هستند (امثال ژاپنی‌ها) به فکر اصلاح افتاده‌اند اما متأسفانه در جامعه ما

غفلت مسئولان و ... خود باختگی عجیب بخشی از برنامه‌ریزان، ما را در وضعیت و روند خطرناکی قرار داده است.

۵- خانواده سالم، تنها منبع هویت متعالی انسانها

از نظر اسلام هویت انسانی در خانواده شکل می‌گیرد و انسان بی‌خانواده، انسانی بی‌هویت و خطرناکی است که بلای جان بشریت خواهد شد.

تاکید اسلام در باب خانواده تا آنجاست که آنجا که موضوع یتیمان و بردگان مطرح است آنها را به داخل خانه‌ها می‌کشاند تا با اجرای احکام انسانی و اسلامی در مورد یتیمان و بردگان، شخصیت آنها را که بر اثر ظلم و آوارگی مخدوش شده است بازسازی کند.^۱

در اسلام به صاحبان بردگان دستور داده شده که با برده مانند یکی از اعضای خانواده خود رفتار کنند و خوراک و لباس او را تهیه کنند و سپس به بهانه‌های مختلف آنان را از بردگی آزاد کنند و از همین جااست که بحث موالی در فقه اسلامی مطرح است.^۲

۱- بردگی در اسلام صرفاً ناظر به اسرای جنگی است که بر اثر تجاوز کفار به حریم مسلمانان مطرح می‌شود، طرح اسلام، بجای زندان، وارد نمودن آنان به حریم خانواده مسلمان است تا کسی که در برابر منطق اسلام اسلحه کشیده است، از توحش بیرون آمده بازسازی شخصیت شود و سپس به بهانه‌های مختلف با آراد کردن آنان و دادن امکانات زندگی به آغوش جامعه مسلمین یا جامعه خویش بازگردند.

۲- موالی در فرهنگ اسلامی یعنی برده‌هایی که جزء خانواده‌ها شدند مانند «عبدالاعلی مولی آل سام» یعنی خود این شخص یا پدرش برده آل سام بوده و به عضویت خانواده آنها درآمده است.

و در مورد یتیمان نیز اصرار دارد آنان از کانون گرم خانواده مومنان برخوردار شوند تا سلامت روانی‌شان تامین شود.

پس در اسلام، خانواده سالم، رکن اساسی جامعه است و زن، رکن اساسی و آرامش بخش خانواده سالم است.

پس این زن است که باید مرد را آرامش ببخشد و بارش را سبک کند و خشونت‌ها و صدمات اجتماعی را که به او می‌رسد، تعدیل کند و او را با خاطری آرام دوباره روانه جامعه کند پس

«سامان ده کانون خانواده زن است نه مرد.»

ما گمان می‌کنیم مرد است که زن خود را در آغوش می‌گیرد در حالیکه قرآن می‌گوید این زن است که مرد را در آغوش می‌گیرد! و او را ترو خشک می‌کند! همانگونه که مادر فرزند خویش را در آغوش می‌گیرد و ترو خشک می‌کند.

در غیر این صورت، جامعه دچار بحران می‌شود چرا که ممکن است با نقصان امنیت بخشی خانواده، مرد در خارج از محیط خانه در جستجوی تامین امنیت روانی برآید و با زنان دیگر به گناه مرتبط شود.

در این حالت است که محیطهای کاری و اجتماعی به صحنه تبادل امنیت روانی مبدل خواهند شد که نتیجه‌اش انهدام کانون خانواده و آلودگی روابط اجتماعی خواهد بود!

برای رفع این مشکل اساسی و اینگونه مشکلات باید برنامه‌ریزی کنیم و بر اساس مفاهیم والای اسلامی عمل نماییم.

۶- واقعیت‌های تلخ در روابط مختلط

متأسفانه امروزه دربرخی از دبیرستانهای دخترانه، دبیران مرد تدریس می‌کنند و دربرخی از کلاسهای درسی مختلط دانشگاه، اساتید زن تدریس می‌کنند و بدتر از آن، گاه اساتید زن مجرد در کلاس پسران جوانِ اکثراً مجرد حضور دارند جوانانی که اکثراً از امکان ازدواج به موقع ناامیدند!

علاوه بر آن، در طول تحصیلات دانشگاهی پسران و دختران جوان، چندین سال از سنین جوانی و سرشار از احساسات خود را بصورت مجرد در کنار هم می‌گذرانند سالهایی که با یأس از ازدواج به موقع، روابط خطرناکی را ایجاد می‌نماید.

لذا آرام آرام انس عاطفی بین دخترها و پسرهای کلاس شکل می‌گیرد بدون اینکه به مساله ازدواج آنها توجه شود! و این معنی زمینه‌ساز بسیاری از مشکلات و مصیبت‌های روحی-روانی و اخلاقی خواهد گردید.

در چنین وضعیت و روندی، بدون اعتنا به خطرات در کمین بدون دغدغه می‌آئیم اعلام می‌کنیم که آمار بانوان ورودی به دانشگاه بیش از دو برابر پسران است! سینه را هم سپر کرده بدان افتخار می‌کنیم در حالیکه در بسیاری اوقات با فقدان اصلاح امر زندگی جوانان، دل‌هایشان را مریض کرده و حجب و حیاها را فروریخته‌ایم!

آماردهی ما مانند غربیها تنها درحوزه مادی شده است گویا حوزه معنوی نداریم ! مگر بعد معنوی ارزش محوری ندارد. این خانم و آقایانی که بعد از ۱۰ سال به دکترا رسیده است با چه قیمت اخلاقی این دوره را طی کرده است؟! دیگر به

ارزیابی اینها کاری نداریم، کاری نداریم که چقدر فحشاء چشمی رخ می‌دهد و چه سلامتهای روانی مورد تهدید قرار می‌گیرد.

مشکل عمده اینست که در سطح روابط داخلی و بین المللی هم آنقدر حساسیت‌ها کم شده است که برای مسئولین مترجم آرایش کرده خانم مانعی ندارد و در ادارات خصوصا در سیستم مهمانداری‌های هواپیمایی و ... زنان با آرایش صورت ظاهر می‌شوند.

غریبها در جلسات رسمی بامسئولین ما برای دهن کجی به حجاب، عمدا زنان بی حجاب می‌آورند ما هم بعضا با آوردن خانمهای آرایش کرده مترجم از آنها استقبال می‌کنیم!

ممکن است بگوئید از خانمها نمادین استفاده می‌شود، همانظوری که امام خانم دباغ را به شوروی فرستاد. اما خانمی که نماینده امام است با گورباچف دست نمی‌دهد و با تشخص اسلامی در فعالیت اجتماعی حضور دارد.

به هر حال غفلت اگر ادامه یابد به استقرار خط مصیبت باری منجر خواهد شد که به ناکجا آباد خواهد رسید. امری که غیر قابل اغماض در نزد وجدان بشری و دینی بوده، تسامح و تساهل را برنمی‌تابد.

بخش چهارم: فرامین به همسران پیامبر و جایگاه شغلی زنان و نمونه‌های قرآنی

۱- فرامین به همسران پیامبر و جایگاه شغلی زنان

مطرح کردیم که شخصیت زن از حساسیت بالائی برخوردار است، هم ظرافت و حساسیت روحی دارد و هم لطافت و ظرافت جسمی و هم سرشار از عاطفه و دارای قدرت تخیل قوی و ...

این خصوصیات باعث شده است که احکام ویژه‌ای برای بانوان مطرح گردد. نکته‌ای که بسیار مهم است آنست که در روابط اجتماعی و سازمانی، نباید جذابیت زن واسطهٔ ارتباط باشد چه جذابیت چهره و چه جذابیت کلامی. در قرآن کریم اهمیت زیادی به چگونگی روابط سازمانی زنان مطرح است، لذا با بیان نکات ظریفی^۱ حدود این روابط را مشخص کرده است. سوره احزاب در برگیرنده احکامی است در مورد عموم زنان با این توجه که مخاطب اولیه آیات همسران پیامبر می‌باشد.

۱- که البته عموم مردم نتیجه معکوسی از آن استنباط کرده‌اند.

عده‌ای سعی کردند با ادعای اینکه این آیات از اختصاصات زنان پیامبر است و ربطی به زنان دیگر ندارد، در تعاملات اجتماعی زنان برای آن احکام اهمیتی قائل نشوند در حالیکه این یک اشتباه فاحش است چرا که
اولاً: خداوند در این آیات، علت حکم را بیان می‌کند.

ثانیاً: توسعه یا محدودیت حکم، دایره مدار دلیل حکم است. اگر دلیل محدود باشد حکم هم محدود می‌شود و اگر دلیل تعمیم داشته باشد، طبیعت حکم هم تعمیم دارد.

دلیلی که خداوند برای صدور و جعل این احکام بیان می‌کند دلیل دینی تعمیم دهنده است:

الف- «فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (احزاب ۳۲)

ب- «إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا» (احزاب ۳۲)

ج- «... ذَلِكَمُ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ» (احزاب ۵۳)

این تعلیله‌ها نشانگر آنست که احکام مذکور اختصاصی به زنان پیامبر نداشته، عمومیت دارد.

ثالثاً: اینکه خداوند سبحان ابتداتاً زنان پیامبر را مخاطب قرار می‌دهد، دلیل بر غلظت و شدت حکم نسبت به زنان دیگر است چرا که:

زنان پیامبر از حیث حقوقی، حکم مادر مومنین را دارند که با آنها حتی بعد از پیامبر خدا(ص) هم نمی‌توان ازدواج کرد.

علاوه بر آن هیبت شخصیت پیامبر خدا(ص) بر همسرانش سایه افکن است و لذا کسی جرات نمی‌کند خیال هوسرانی در ارتباط با زنان پیامبر در سر بیوراند.

با این توجه، ضعیف ترین موردی که احتمال سوء استفاده در مورد آنها مطرح است، زنان پیامبر است.

پس خداوند ضعیف ترین مصادیق احتمال فساد را مخاطب قرار داده است تا این احکام، نسبت به دیگران به طریق اولی، قویا جاری شود.

۱/۱- مکالمه بدون خضوع و طنازی

« فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ... »

خضوع و طنازی در سخن که گاه در قالب شوخی و لطیفه‌گویی در سخن جلوه‌گر می‌شود از عوامل موثر در تهییج شهوت و میل آلوده می‌باشد که عمدتاً از سربهوانی و غفلت بعضی از زنان مسلمان، ناشی می‌شود و گاه نیز خدای ناکرده به عمد صورت می‌پذیرد!

پس علت نهی زنان از خضوع در قول، این است که افراد مریض القلب، دچار طمع شهوانی شده روابط به خطر می‌افتد.

این مورد از مصادیق همان اولویت مذکور می‌باشد که برای خانمهای دیگر، زمینه فساد بیشتری دارد.

لذا ضرورت دارد آنها عدم خضوع و کنترل بیشتری در قول داشته باشند تا در روابط سازمانی، دل‌های بیمار به فساد دچار نشود.

۲/۱- محیط فرهنگی و اجرایی در جامعه همچون منزل، پایگاه امن زنان

« وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا

خَبِيرًا »

«و یادآورید آنچه را که در خانه‌هایتان از آیات و حکمت خدا تلاوت می‌شود چرا که خداوند لطیف و خبیر است.»

اگر خداوند سبحان در خطاب به زنان پیامبر تاکید می‌کند که پایگاه زن منزل است پس به طریق اولی برای زنان دیگر هم مطرح است، چرا که تعلیل حکم به این دو صفت (لطافت و خبرگی الهی) نشانگر آنست که

اولاً: این دو صفت در سنخ زنان تجلی دارد نه در خصوص زنان پیامبر.

ثانیاً: تحقق این دو صفت در زنان در گرو رعایت این احکام می‌باشد.

ثالثاً: این دو صفت الهی در زنان نسبت به مردان تشخص بیشتر و تجلی ویژه دارد.

پس بنابراین محیط حضور فرهنگی و اجرایی زنان در جامعه بایستی همچون منزل، از امنیت اخلاقی و روانی لازم برخوردار باشد.

۳/۱ - حفظ حریم در معاشرت اجتماعی

«... وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَسَأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ...»

«و هر گاه از آنان متاعی را درخواست نمودید از آنان از وراء حائل درخواست نمایید چرا که آن برای دل‌های آنان و دلهایتان به طهارت نزدیکتر است.»

در این آیات نیز اینکه در روابط اجتماعی و سازمانی خداوند می‌فرماید: اگر چیزی را از زنان پیامبر در خواست می‌کنید از وراء حائل و مانع درخواست کنید (و چهره به چهره مواجه نشوید). این حکم عمومیت قطعی دارد چرا که:

اگر کسی با همسر پیامبر خدا(ص) که حکم مادر مومنین را دارد برخورد کند، روشن است که احتمال مفسده کمتری دارد تا با یک زن نامحرم دیگر. پس به طریق اولی، جایگاه سازمانی زنان جامعه را باید بگونه‌ای طراحی کنیم که این ارتباطات به حداقل برسد و در حد ضرورت باشد، ضرورتی که جایگزین نداشته باشد و اولویت در مراتب برخورد نیز رعایت شود:

- ابتدائاً مکتوب
 - در صورت ضرورت، مکالمه تلفنی، بدون طنازی
 - و دست آخر مواجهه با رعایت حدود حجاب و بدون طنازی
- در ادامه چند مورد از مصادیق بحث، یعنی جایگاه اجتماعی و سازمانی زن در قرآن را مورد توجه و بررسی قرار می‌دهیم.

۲- نمونه‌های جایگاه اجتماعی و سازمانی زن در قرآن

۱/۲- ملکه سباء

ملکه سباء، در زمان حضرت سلیمان (ع) پادشاه مملکت سبا (یمن فعلی) بود.^۱ بعضی، نحوه ذکر پادشاهی این زن را در قرآن، دلیل تأیید الهی از ریاست جمهوری زنان تلقی کرده‌اند و آنرا به بعضی از اندیشمندان اسلامی نسبت می‌دهند و حتی بعضی افراد خواسته‌اند که از حیث نظری ولایت فقیه برای زنان را هم بر این اساس پایه ریزی کنند!

اما این برداشت با توجه به گزارش الهی در سوره نمل یک اشتباه فاحش است.

۱- در آیات ۲۹ تا ۴۹ سوره نمل به برخی از خصوصیات بلقیس و چگونگی برخورد حضرت سلیمان با او اشاراتی شده است.

چرا که

اولاً: با وجود اقتدار حکومتی و تمدن پیشرفته سبا، ملکه سبا و جامعه‌اش دچار شرک و بت‌پرستی و خورشید پرستی هستند:

«إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ
وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ...» (غل/۲۴)

لذا منطلق و پیش‌شرکانه این زن و جامعه‌اش را، قرآن کریم تخطئه کرده و تذکر می‌دهد که این چنین نظامی دچار انحراف از مسیر و بن‌بست است و راه به جایی نمی‌برد و عملکرد این نظام و جامعه، عملکردی شیطانی و مردود است چرا که عملکردها مبتنی بر بینشها است:

«... وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ» (غل/۲۴)

ثانیاً: علاوه بر اینکه پیش او در قرآن محکوم شده است، سیره او و جامعه‌اش شیطانی قلمداد شده، فاقد رشد و تعالی و سعادت می‌باشد پس این آیات جایگاه مدیریتی زن را برای حکومت و ولایت اثبات نمی‌کند بلکه سیره حضرت مریم که یک زن معصومه است نفی آنرا تاکید می‌کند.

بله این آیات نشان می‌دهد که ملکه سبا زنی هوشمند و اهل مشورت بوده است
ثالثاً: عربان نمودن ساق پا در حضور حضرت سلیمان به جهت پرهیز از خیس شدن دامن، نشانگر بدور بودن این زن از حدود شرعی است و رفتارش قابل دفاع نیست:

« فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِيَّتُهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا... » (نمل/۴۲)

« پس همینکه محوطه را دید گمان کرد جویباری است و از ساقهایش پوشش را کنار زد. »

رابعا: خود این زن در هنگام مسلمان شدن در مقام عذرخواهی به پیشگاه الهی، گذشته‌ای را تخطئه و خود را دچار ظلم به نفس معرفی می‌نماید:

« رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ » (نمل/۴۲)

پس آنچه که مسلم و قطعی است بیان سیره ملکه سبا و پادشاهی او در قرآن، نه تنها جایگاه زن را به عنوان رئیس جمهور و مدیریت ارشد نظام اثبات نمی‌کند بلکه به عنوان مدیریت حوزه‌های مختلط سازمانی نیز تایید و اثبات نمی‌کند. خامسا: سیره حضرت مریم سندی دیگر بر عدم جایگاه شغلی زنان در سمت نبوت و امامت دینی و حکومتی است.

۲/۲- حضرت مریم (س)

حضرت مریم کسی است که خداوند او را به عنوان برجسته‌ترین زن امت اولین معرفی کرده است.^۱

او یک زن معصومه است و نزد پروردگار مقام ولایت متعالی دارد.

پس اگر قرار باشد کسی از زنان جامعه سمت اجرایی پیدا کند ایشان اولی‌ترین فرد در امت قبل از اسلام است.

علی القاعده سمت اجرایی متناسب با یک زن معصومه «نبوت» است.

نبوت از دو جزء تشکیل می‌شود، یک «مقام ولایتی» دارد و یک «مقام اجرایی» «مقام ولایتی» که همان ارتباط با خدا و اخذ وحی است که حضرت مریم حائز این مقام بودند چرا که خداوند و ملائکه با او در ارتباط بودند. پس این بعد نبوت برای او حاصل بود.

اما یک بعد اجرایی در نبوت است که شامل فعالیت در جامعه است که در پیش الهی مکرراً تذکر می‌دهد که این جایگاه برای زنان تعریف نشده است. قرآن به صراحت می‌فرماید که پیامبران همه مرد بودند:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ الذُّكْرِ»^۱

«قبل از شما هیچ پیامبری را نفرستادیم جز آنکه مردانی بودند که به آنان

وحی می‌نمائیم.»

این نکته در قرآن سه بار تکرار شده است.

پس با وجود اینکه اولی‌ترین فرد از زنان اعم سابقه حضرت مریم بود، خداوند سبحان سمت نبوت را به حضرت مریم (س) نداد. یعنی جایگاه شغلی زن در جامعه از حیث اجرایی، جایگاه محوری و مرجعیت اجرایی نیست.

دلیل این امر (عدم زن بودن پیامبران) کثرت تردد و ارتباطات اجتماعی یک پیامبر است که مناسب جایگاه شخصیتی زن، نیست و این بدان معنا است که زن، در این جایگاه هم صدمه می‌زند و هم صدمه می‌بیند.

این معنی، در حالی است که با توجه به آیات، محتمل است که مقام قربی حضرت مریم (س) از بسیاری از عموم پیامبران بالاتر باشد همچنانکه حضرت

۱- یوسف / ۱۰۳ - نحل / ۴۳ - انبیاء / ۷ که در آیه اخیر «من» نیامده است.

زکریا که ظاهراً سرپرست و کفیل و معلم و استاد حضرت مریم است، چشمه‌هایی از شخصیت معنوی او را مشاهده می‌کند که در تصورش هم نمی‌گنجید^۱ لذا از دیدن این عظمت ملکوتی دچار حیرت و شگفتی است:

حضرت زکریا کفیل و مسئول رسیدگی به امور دنیوی و معنوی حضرت مریم (س) بود.

حضرت مریم هم در محل مخصوص و عبادتگاه خود به راز و نیاز می‌پرداخت و هیچ کس جز زکریای نبی حق ورود به آنجا را نداشت. اما به دفعات، وقتی که حضرت زکریا وارد اتاق ایشان می‌شد، خوراک یا میوه‌ای را در کنار ایشان مشاهده می‌نمود:

«كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا» (آل عمران/ ۳۷)

«هر وقت بر او زکریا در محراب وارد می‌شد رزقی را می‌یافت!»

وقتی که زکریای نبی مکرر این جریان را مشاهده کرد با تعجب و حیرت از مریم (ع) پرسید که:

ای مریم اینها از کجا برایت آمده است و چگونه برایت فراهم شده است:

«قَالَ يَا مَرْيَمُ أَنِّي لَكَ هَذَا» (آل عمران/ ۳۷)

«گفت ای مریم از کجا برای این فراهم شده است؟»

حضرت مریم پاسخ عجیبی می‌دهد که بر حیرت زکریا می‌افزاید:

«قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (آل عمران/ ۳۷)

۱- رویت جبرئیل و ملک اعظم و مقرب الهی برای هر پیامبری حاصل نمی‌شود حال آنکه برای حضرت مریم حاصل شد.

«آن از جانب خداست بدون حساب روزی می‌دهد به هرکس که بخواهد.»

آن خوراک از عالم دنیا نیست بلکه از آسمان و از نزد خدا آمده است! حضرت مریم (س) برای خوراک از ضمیر «هو» استفاده می‌کند یعنی به زکریا (ع) تذکر می‌دهد که نباید ضمیر «هذا» را به کار ببری چرا که این خوراک ماهیت ملکوتی دارد و ترکیبش هم سنخ خوراکیهای بشری نیست. (غذای ملکوتی خاصیت مادیش از خاصیت معنوی‌اش جدا نیست حال آنکه خوراک دنیوی چنین نیست.) یعنی مقصود حضرت این است که هم حضورش در نزد من از راه غیبی بوده و هم مبداش ملکوتی است و از خوراکیهای زمینی نیست. حضرت زکریا (ع) که از این مقام قربی حضرت مریم بی‌خبر بوده است، جا می‌خورد و به درگاه الهی زانو می‌زند که سبحان الله! با چه صحنه عجیبی روبروست، دخترکی نابالغ در حدود سن ۷-۸ سالگی از مقام ولایتی برخوردار است که زکریا فاقد آنست!! چرا که اگر دارا بود از منزلت مریم بی‌خبر نبود! حال گویا در قرب الهی مریم استاد است و او که در سنین ۹۰ سالگی است، شاگرد!

لذا دعا می‌کند که خداوند فرزندی مشابه مریم (ع) به او عطا فرماید:

«فُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ

الدُّعَاءِ» آل عمران/ ۳۸

«در آنجا زکریا پروردگارش را خواند و گفت پروردگارا به من از پیشگاه خویش فرزندی پاک ببخش»

۲/۲ - حضرت فاطمه (س)

غالباً در مورد شخصیت حضرت زهرا به کاغذ پاره‌های تاریخ مراجعه می‌شود. این جریان از ایشان معروف است که در یکی از ایام، امام علی (ع) پس از مراجعت از جهاد، متوجه شدند که سه روز است هیچ خوراکی در منزل وجود ندارد.

حضرت با شرمندگی از فاطمه پرسیدند چرا قبل از رفتن به من نگفتی؟ حضرت فاطمه پاسخ می‌دهد که پدرم سفارش کرده است که فاطمه جان از علی چیزی نخواهد.

این پاسخ به شرمندگی حضرت می‌افزاید و رو به مسجد پیامبر می‌آورد. پیامبر به علی (ع) می‌فرماید می‌خواهد امروز مهمان آنها شود. امام علی با خجالت پاسخ مثبت می‌دهد و وقتی به خانه برمی‌گردند می‌بیند که بوی خوراک می‌آید، وقتی از حضرت زهرا سوال می‌کنند که این طعام از کجا آمده است، ایشان همان پاسخ مریم را می‌فرمایند که

« قالت هو من عندالله »^۱

این فضیلت برای حضرت فاطمه، فضیلت عجیبی نیست چرا که قرآن می‌گوید این حالت، مکرر در مکرر برای حضرت مریم حاصل می‌شد. بیان قرآن در توصیف اهل بیت از تاریخ ابلغ و رساتر است.^۲ قرآن در پایان خصوصیات حضرت مریم اشاره می‌کند که حضرت مریم با تمام عظمت و

۱- توراتین، ج ۱، ص ۳۳۳

۲- ترک بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن

عصمتش شاگرد راکعین^۱ و اهل بیت است.^۲

پس می‌بینیم که برخی از زنان از لحاظ ولایی و قربی به عالیترین مقامات رسیده‌اند و حتی از بسیاری از انبیاء می‌توانند بالاتر باشند با این حال پیامبر نیستند.

چرا که منصب نبوت و امامت شغل اجرایی است و مستلزم مسائل اجرایی و ارتباطات گسترده با افراد و اقشار جامعه است و به همین جهت خداوند می‌فرماید: «منصب پیامبری به زن داده نشده است.» و این معنی به هیچ وجه نقصی بر زنان نیست چرا که مقام قرب با مقام ولایت سنجیده می‌شود نه با مقام اجرایی.

در مساله ولایت الهی، زن و مرد وجود ندارد و مشترک است اما بحث اجراییات به خصوصیات و ویژگی صنف برمی‌گردد که هر کدام چه مسئولیتی را عهده‌دار بشوند.

پس آیات

«فَلَا تَخْضَعْنَ...»، «وَاسْتَلُواهُنَّ مِنْ وَّرَاءِ حِجَابٍ...»، «وَ اذْكُرْنَ ... فِي

بُيُوتِكُنَّ...»

ملاکش تعمیم دارد و اختصاص به زنان پیامبر ندارد و اینکه بعضی تفاوتی میان زن و مرد در مسئولیتهای اجتماعی قائل نمی‌شوند نوعی سطحی‌نگری است.^۳

۱- آل عمران: ۴۳

۲- در کتاب اهل بیت در قرآن این مساله به تفصیل بیان شده است. ص ۹۰

۳- از این گونه سطحی‌نگری‌ها زیاد رخ داده است حتی بعضی از بزرگان را می‌بینیم که در کتب خودشان این مباحث را از اختصاصات زنان پیامبر دانسته‌اند که همانطور که گذشت این اشتباه روشنی با توجه به ضوابط استنباط است.

خلاصه فصل هشتم

- زنان، از ویژگیهای «قوت عاطفی»، «حساسیت شدید روحی - روانی»، «فزونی قدرت تخیل»، «ظرافت و لطافت جسمی» و «برجستگی در زیبایی و جذابیت» برخوردارند.
- زنان، نقش محوری در سرنوشت اخلاقی - تربیتی بشر بر عهده دارند.
- جایگاه شغلی زنان در خانه و سازمانهای اجتماعی متناسب با ویژگیهای آنان خواهد بود.
- شغلها در محیط تشنج و خشونت و محیط مختلط با سلامت شخصیتی زنان در تعارض است.
- منزل پایگاه زنان با دو شغل تکوینی «همسری» و «مادری» می باشد.
- شغل اجتماعی زنان «شغل سوم» آنان می باشد. حال آنکه شغل اجتماعی مردان «شغل اول» می باشد.
- ساعات فعالیت اجتماعی زنان به جهت شغل همسری و «مادری» بین نصف تا ثلث ساعات کار مردان در نوسان است.
- در تعارض میان شغل اجتماعی و شغل خانگی زنان ترجیح با شغل همسری و مادری زنان می باشد.
- خانواده سالم، تنها منبع هویت متعالی انسانها می باشد.
- فرامین به همسران پیامبر از باب ضعیف ترین مصادیق احتمال مفسده اخلاقی است بنابراین احکام و فرامین مذکور به اولویت قطعی در مورد بانوان دیگر جریان دارد.

- شغل زنان در فضاهای مختلط، شغل چهارم زنان و در صورت اضطرار است و نه اختیار.
 - مدیریت ارشد نظام برای زنان نه موجب افتخار است و نه موجب رشد آنان، بلکه برای خود زنان و جامعه صدمه دارد؛
- لذا با وجود عصمت حضرت مریم و فاطمه (س) سمت نبوت یا امامت به آنان داده نشد با آنکه در ولایت الهی حضرت مریم بر بسیاری از انبیاء و حضرت فاطمه (س) بر تمام انبیاء قبل از اسلام برتری معنوی داشتند.

فصل هفتم:

اسلام و تاثیر عوامل غیر مادی در

اندیشه و تحصیلات انسان

بخش اول: تاثیر عوامل غیر مادی در اندیشه‌ها و تصمیمات انسان

در فرهنگ اسلامی، انسان به عنوان یک جزء از عالم خلقت و اشرف مخلوقات و به عنوان عامل اساسی در تحولات عالم، مورد توجه قرار می‌گیرد و علاوه بر او، سایر اجزاء عالم نیز در حوادث تاثیر دارند در حالیکه در نگرشهای مدیریتی رایج، فقط انسان دست‌اندرکار حوادث معرفی می‌شود البته برای عوامل طبیعی (جماد، نبات، حیوان) در دخل و تصرف حادثه‌ها تاثیر تصادفی قائل هستند اما آنها جن و ملک را نمی‌شناسند تا به تاثیرات آنها در حوزه علم مدیریت توجه کنند. علم مدیریت به این امور جاهل است و نقش عوامل طبیعی را نیز تصادفی و غیر قابل برنامه‌ریزی شده می‌داند.

قطعا افرادی که به این عوامل، علم و آگاهی ندارند، نقش طبیعت را در عملکرد عالم، نقشی تصادفی می‌دانند.

۱- عوامل غیبی و حادثه طبس

به طور مثال در جریان حمله آمریکا به طبس، وقتی طوفان شن به راه افتاد و ارتش آمریکا را زمین گیر و مجبور به فرار کرد، آنها جریان را یک حادثه و رویداد اتفاقی و طبیعی تلقی کردند.^۱ در حالی که این جریان، اتفاقی و عادی نیست. قرآن کریم در این زمینه تعبیر گویایی دارد:

«وَ آيَةٌ بِجُنُودِ لَمْ تَرَوْهَا» (توبه/۴۰)

«خداوند پیامبر اسلام را با لشکریانی یاری کرد که شما آنها را ندیدید.» همچنین طوفانی که به صورت عذاب بر قوم عاد وارد شد، از دیدگاه قرآن یک شخصیت با شعور است که در باره آن می‌فرماید:

«تَدْمَرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا» (احقاف/۲۵)

«هر چیزی را به فرمان پروردگارش زیر و رو و نابود می‌کند.»

یعنی آن باد، با وجود آنکه به صورت طوفانی سرکش «بریح صرصر عاتیه»^۲ بر قوم عاد نازل شد، اما مطیع و بنده خدا بود و به امر پروردگار دمار از روزگار آن قوم کافر درآورد!

این مسائل، نکات مهمی است که در مبانی مدیریت اسلامی مطرح است، اما مدیریت غربی آنها را نمی‌فهمد.

۱- اگر چه یک ژنرال آمریکایی که در آن حادثه نقش داشت، بعدها گفته بود: به نظر می‌رسید که آیه‌الله خمینی در بالکن حسینیه جماران ایستاده بود و هر بار با حرکت دست یکی از هواپیماها و هلیکوپترهای ما را به زمین می‌انداخت!

عوامل طبیعی، نیروهای تحت امر خداوند هستند که در مواقع ضرورت به یاری مدیر اسلامی می‌شتابند و بینش و باور دینی مدیر اسلامی هم به او زمینه می‌دهد که از این عنایات غیبی برخوردار شود.

۲- آن سگ مامور خدا بود!

در این زمینه، جریان یک سگ که ماموران محافظ امام را به سوی یک خانه تیمی هدایت کرده بود جالب و شنیدنی است. (صحبه نور)

در زمان حیات امام، منافقین تعدادی اسلحه سنگین و مهمات در یک خانه در نزدیک جماران مخفی کرده بودند تا در فرصت مناسب به حسینیه حمله کنند و به امام آسیب برسانند. ولی یک سگ در آن خانه با سماجت و اصرار فراوان و پارس کردن مداوم، ماموران تجسس را در آن خانه به طرف زیرزمین متروکه آن خانه راهنمایی کرده بود. ماموران به تصور وجود مواد مخدر و مسائل خلاف اخلاق آن خانه را بازدید کرده بودند ولی چیز خاصی پیدا نکرده بودند.

اما آن سگ با پارس کردن شدید، آنها را به زیرزمین متروک هدایت کرده بود که از سالها قبل قفل بود و با تجسس معلوم شد که زیرزمین در دیگری دارد که از جای دیگر باز می‌شود.

پس از باز کردن قفل آنجا، ماموران متوجه وجود دستگاه موشک انداز، ضد هوایی و مقادیری مهمات می‌شوند! و توطئه منافقین خستی می‌شود.

امام در این زمینه فرمودند: «آن سگ مامور خدا بود.»

عوامل غیبی و امداد الهی، از مسائل جدی در مدیریت اسلامی است و هرچه تقوای الهی و ایمان به این امدادها تعمیق پیدا کند، در رفتارهای مدیریتی تاثیر مثبت هر چه عمیق‌تر خود را خواهد گذاشت.

شناخت «جن» و «ملک» از نظر قرآن کریم یک بحث اصولی و اعتقادی است با وجود این یک اشکال عمومی در خصوص شناخت ما نسبت به آنها اینست که معرفت و باور ما به جن و ملک، صرفاً به شکل کلی و اجمالی است لذا نمی‌توانیم این معرفت و باور به آنها را جزء آموزشهای موثر در زندگی خود قرار دهیم لذا معرفت به نقش تفصیلی جن و ملک در زندگی ما از جمله تکالیف دینی است که باید بدان اهتمام ورزیم.

۳- نقش ملائکه در اندیشه‌سازی و تصمیم‌سازی

در منطق قرآن باور به ملک جزء موضوعات اساسی اصول اعتقادی می‌باشد:

« آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ وَ رُسُلِهِ... » (بقره/۲۸۵)

«رسول خدا بدانچه بسویش از جانب پروردگارش فرو فرستاده شده ایمان دارد و مومنان همگی به الله و ملائکه‌اش و کتب الهی و رسولانش ایمان دارند.»

اینکه خداوند اصرار دارد که در بحث ایمان بعد از خدا، ایمان به ملک جزء آموزشهای دینی قرار بگیرد از آن رو است که نقش ملائکه را در ارتباط با خود به طور جدی مورد مطالعه قرار دهیم.

در زمینه ملائکه در آیات متعدد قرآن، نهج البلاغه (خصوصاً در خطبه اشباح)^۱ و کلام ائمه معصوم (ع) (مانند دعا برای ملائکه در صحیفه سجاده) مباحث و موضوعات مفصلی وجود دارد که منحصر بفرد است.

۱- خطبه ۹۱ (دستی) که در آن علاوه بر خداشناسی، مسائلی در خصوص اقسام، ویژگی صفات فرشتگان و نیز پاک بودن آنها از رذایل اخلاقی ذکر شده است.

ما اگر در شناخت نسبت به ملائکه و نحوه تاثیرگذاری آنها در عملکرد خود و نحوه ارتباط با آنها درست عمل کنیم، این شناخت و معرفت و ایمان، مانند در و گوهر ارزشمندی به یاری ما می‌آید. ولی متأسفانه هنوز بینش منطقی و صحیح در این زمینه وجود ندارد، مدیریت علمی که اساساً فاقد آن بینش است و در حوزه اسلام نیز هنوز با یک بینش روشن اجتهادی - مدیریتی در مورد آن تحقیق نشده است.

به طور مثال در برخی از مجالس این جریان نقل می‌شود که یک ملک به نام فطرس به گناه افتاد و پسر و بالش سوخت و بعد امام حسین در سنین نوزادی او را نجات و شفا داد.

در این بینش یک اشکال جدی وجود دارد و آن اینست که در بیان قرآن ملائکه اصلاً مرتکب گناه نمی‌شوند! تا اینکه محل شفاعت واقع شوند:

« لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ » (تحریم/ ۶)

«آنان (ملائکه) خدا را نسبت به آنچه که خدا به آنان فرمان داده مخالفت

نمی‌کنند.»

پس ما در آموزش تعالیم دینی در این مورد مشکل و کمبود داریم. اگر این کمبودها و مشکلات برطرف شود، در تمام زمینه‌ها اثرات سازنده‌ای خواهد داشت.

اولین قدم در مدیریت، هدف گذاری است. یک مدیر وقتی می‌خواهد هدف‌گذاری کند، نیاز به اندیشه و تدبیر دارد تا بتواند برای رسیدن به هدف برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری کند.

بر اساس تعالیم قرآنی، ملک، در حوزه اندیشه و تصمیم‌گیری مومن نقش موثر و جدی دارد:

«وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ»^۱

«و خداوند امداد ملک را قرار نداد جز به جهت بشارت (به مومنان) و

اینکه به جهت آن (امداد) دل‌هایتان سکون و آرامش یابد.»

یعنی ملائکه به عنوان کمک و مدد الهی با مومنین ارتباط برقرار می‌کنند و در ذهن و فکر و قلب آنها نقش تبلیغاتی و روانی و تقویت فکری دارند.

۴- نقش اجنه در اندیشه‌سازی و تصمیم‌سازی

یکی دیگر از عواملی که در فرهنگ اسلامی مطرح است و در تفکر غیر اسلامی جایگاهی ندارد، بحث جن است.

مقوله جن و شناخت آن، یک مبحث بسیار وسیع است خصوصاً در مورد جن منحرف و فاسد که در راس آن شیطان معروف^۲ (ابلیس) قرار دارد.

شناخت شیطان و شیاطین تحت فرمان او، (شیطان‌شناسی) یکی از مسائل بسیار اساسی در مدیریت اسلامی است.

مقدمه جدی مدیریت اسلامی، شیطان‌شناسی است. تامدیریت شیطانی را شناسیم، مدیریت اسلامی را به خوبی نخواهیم شناخت:

«فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ»

(قره ۱۸۶)

۱- انفال / ۱۰ و آل عمران / ۱۲۶ با اندکی تفاوت

«پس هر کس که به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد پس به حقیقت به دستگیره محکم چنگ زده است.»

یعنی مقدمه ایمان و تمسک به ریسمان و دستگیره الهی، کفر ورزیدن به طاغوت و شیطان است. انسان تا شیطان را نشناسد، کفر و برائت نسبت به او معنی پیدا نمی‌کند.

شیطان شناسی و کافر شناسی و برائت از آنان، مقدمه شناخت خدا و ایمان به خدا و ارزشهای والای الهی و زمینه‌ساز چنگ زدن به ریسمان محکم الهی است.

در ضرورت حیاتی این معنا امیرالمومنین هم در نهج البلاغه می‌فرماید:

«وَأَعْلَمُوا أَنْكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ حَتَّى تُعْرِفَ الَّذِي تُرَكُّهُ» (نهج/خ/۱۴۷/دشقی)

«و به یقین بدانید که شما هرگز راه رشد را نخواهید شناخت تا آنکه بشناسید کسی را که راه رشد را رها کرده است.»

تا «گمراهان» را درست نشناسیم، «راه خدا» و «راهیان راه خدا» را درست نخواهیم شناخت.

اگر انسان به راههای انحرافی آشنا نباشد، گاهی به تصور اینکه در مسیر صحیح و در صراط مستقیم گام برمی‌دارد، گرفتار مسیر انحراف می‌شود. پس باید راههای انحراف را بشناسیم تا در مسیر حق از آنها فاصله گرفته از فروغلطیدن در آنها خود را مصون نگه داریم.

۱/۴- راههای انحرافی

از نظر فرهنگ اسلام، راههای انحرافی به طور کلی دو گونه است:

۱- راههایی که از حیث نظری منکر اسلام و ضد دین است.

«فَقِرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات/۵۰)

۲- راه‌هایی که در درون دین است اما از مسیر صحیح خارج شده است.

«وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ مُّبِينٌ» (ذاریات/۵۱)

متأسفانه وجود فرقه‌ها در داخل دین و حتی در درون مذهب شیعه مصیبت بزرگی شده است. ما وظیفه داریم راه علوی خالص را بشناسیم و بدانیم که فرق راه علوی با مسیرهای ادعایی و غیر صحیح کدام است؟ تا راههای انحرافی را نشناسیم راه علوی خالص را نخواهیم شناخت.

۲/۴- ائمه (ع) مهمترین مدرسان در شناخت راههای انحرافی

متأسفانه چون این علم و بینش در سطح جامعه وجود ندارد، بسیاری از افراد به راه‌های کج و انحرافی و التقاطی دچار می‌شوند.

تفکر التقاطی، تفکری است که از ترکیب چندین فکر و راه (خدا و غیر خدا) حاصل

شده و زمینه‌ساز مشکلات و مسائل عدیده‌ای برای اسلام و شیعه شده است؛

ما باید بتوانیم راه انحراف را با معیارهای صحیح شناسایی و تبیین کنیم تا خلوص در دین را بتوانیم درک کرده، بدان متلبس شویم.

اگر مسیرهای غلط را شناختیم، نسبت به آنها مصون می‌شویم و از افتادن در دام آنها رهائی می‌یابیم.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«وَلَنْ نَّأْخُذُوا بِمِثَاقِ الْكِتَابِ حَتَّى نَعْرِفُوا الَّذِي نَقَضَهُ» (بج/خ/۱۴۷/دقی)

«و هرگز به تعهدات محکم قرآن نمی‌توانید دست یازید تا آنکه بشناسید

آنها که تعهدات محکم قرآن را نقض نموده است.»

تا آنها را که ضد قرآن هستند، آنهايي را که بنام قرآن، قرآن را نقض می کنند نشاناسید، نمی توانید به قرآن ملتزم شوید.

امام حسن مجتبی هم در اولین خطبه ای که پس از شهادت حضرت علی ایراد می کنند، همین مباحث را با تاکید جدی مطرح می کنند، و می فرمایند:

«شما نمی توانید به کلیت قرآن ملتزم باشید مگر آنکه تحریف کنندگان و بدعت گذاران در قرآن را بشناسید و آنگاه است که التزام به احکام حقیقی خواهید داشت.»^۱

سپس حضرت علی (ع) در ادامه می فرماید:

«آیا می دانید برای شناخت شیطان، دشمن و منحرفین چه کسانی مرجع هستند؟ آنها اهل بیت هستند که خود، قرآن ناطقند و بینش صحیح را به مردم ارائه می کنند.»^۲

۳/۴- دوری از مکتب اهل بیت (ع) عامل اساسی انحراف

اولین برکت وجودی اهل بیت (ع) این است که به طور نظری و عملی، شیطان شناسی و دشمن شناسی را به وسعت به ما می آموزند و تفهیم می کنند و نحوه مقابله با آنها را به ما نشان می دهند.

این نکته از برکات عظیم اهل بیت عصمت و طهارت است که اهل سنت از آن محرومند!

برخی از تناقض ها که در مکتب دینی اهل سنت وجود دارد و آنها را دچار پیچیدگی و گرفتاری لاینحل دینی کرده است، از عدم تأسی به سیره اهل بیت ناشی می شود.

۱- بحار الانوار ج ۷۸ ص ۱۰۵

۲- نهج/خ ۱۴۷

مثلا این نکته را مطرح می‌کنند که صحابه همه مجتهدند و معذور!!!
این سخن جمع ضدین را ممکن ساخته است. از این رو هم معاویه را قبول دارند
و هم امام علی.

در فرهنگ آنها از یک گروه ده نفری موسوم به «عَشْرَةُ مُبْتَدِرَةٍ بِالْجَنَّةِ»^۱ نام برده
می‌شود. یعنی ده نفری که ورود آنها به بهشت حتمی است! انسان وقتی به اسامی
این ده نفر نگاه می‌کند، متعجب می‌شود که چرا در این لیست هم اسم امام علی
وجود دارد و هم اسم طلحه و زبیر!

وقتی امام علی در جنگ جمل رو در روی طلحه و زبیر ایستاده و شمشیر
کشیده و جنگیده است، چگونه ممکن است طرفین این جدال خونین، بر حق و
اهل بهشت باشند؟!

بعنوان نمونه دیگر:

غزالی متفکر برجسته اهل سنت، در خصوص وصف رفتار و کردار یزید، بنا را بر
احتیاط می‌گذارد و می‌گوید پشت سر مرده مسلمان نباید حرف زد! چرا که
ادعای اینکه او قاتل امام حسین است، امری یقینی نیست! و ممکن است
فرماندهان بدون اذن او این کار را انجام داده باشند و لذا غیبت او حرام است
بلکه تهمت محسوب می‌شود!!

واقعا چنین تفکری ناقص و نارسا و فاجعه است.

آنها در شرایط امروز جامعه جهانی هم مشکل دارند. بر اساس نظر علمای دینی
الازهر مصر، مسلمانان وظیفه دارند از کسی که حکومت را بدست می‌گیرد، تبعیت

۱- سنن ابن ماجه / ج ۱ / ص ۴۸

کنند. تنها شرط دائمی حاکم^۱ است که ظاهراً مسلمان باشد و حتی اگر ظالم بود، اشکالی ندارد و وظیفه دینی اطاعت و تبعیت از اوست.

این پیچیدگی غلط دینیشان باعث شده که ظلمه بر گرده اهل سنت مسلط باشند. در حالیکه در فرهنگ شیعی، عدالت یک شرط بسیار مهم و اساسی برای حکومت و حتی امامت جماعت است یعنی اگر یک روحانی ظالم باشد، هیچ کس پشت سر او نماز نمی خواند! چه برسد به اینکه به عنوان حاکم جامعه مورد تبعیت واقع شود.

به جهت همین ملاک ظلم ستیزی شیعه بود که حتی در زمان شاه، اگر برخی از روحانیون درباری بودند، از مردم مخفی می کردند و اجازه نمی دادند که احدی از ارتباط آنها با دربار شاه با خبر شود.

در حالیکه علمای کشورهای اسلامی، از دولت و حاکم خود حقوق می گیرند و توسط آنها عزل و نصب می شوند!

در زمان رضاخان (اوایل قرن ۱۴ شمسی) طرحی برای لائیک کردن افغانستان و ترکیه و ایران ریخته بودند، این طرح در ترکیه جواب داد و لیکن در افغانستان ایران جواب نداد، در افغانستان به جهت روحیه قومی و قبیله‌ای و نظم ناپذیری و در ایران به جهت استقلال روحانیت از حکومت و اتکاء به قدرت مردمی، در این زمینه آیت الله مکارم شیرازی (که در زمان شاه در کردستان تبعید بودند) نقل می کردند که:

در یکی از نشستهایی که با علمای اهل سنت (مولوی‌ها) داشتم به آنها گفتم شما چرا ساکت هستید و همراه سایر مردم علیه شاه قیام نمی کنید؟ آیا شما شاه رامسلمان و متدین می دانید؟

آنها پاسخ دادند که نه! ما او را مسلمان نمی‌دانیم ولیکن ما از دو نعمت و برکت شما شیعیان محرومیم و این محرومیت ما را از قیام منع می‌کند.

یکی مسأله خمس است که در مذهب شیعه هست اما اهل سنت ندارد لذا حقوق علمای سنی از دولت و دربار می‌رسد و اگر ما بخواهیم علیه رژیم پهلوی سخن بگوییم، حقوق ما را قطع می‌کنند.

نعمت دیگر، «وجود امام حسین(ع)» است! شما شیعیان هر جا پرچم امام حسین را علم می‌کنید، هزاران نفر زیر آن جمع می‌شوند در حالیکه ما چنین شخصیت‌هایی در مذهب خود نداریم.

الله اکبر! اینها که از بیرون به تشیع نگاه می‌کنند چگونه است که محورهای اساسی ویژگی تشیع را بدرستی و با حسرت متذکر می‌شوند!

البته علاوه بر این دو عامل، عوامل دیگری نیز وجود دارد که باعث تمایز و برجستگی تفکر و قدرت شیعه می‌شود.

پس اهل بیت(ع) مرجع معرفی شیطان و نشان دادن راه شیاطین هستند و موجب می‌شوند که انسان با معرفت و برانیت از راه شیطان، به صراط مستقیم الهی وارد شود.

امام صادق در روایتی می‌فرماید که:

«سیاست معاویه و بنی امیه این بود که مردم با جریان نفاق و شیطنت و شرک آشنا نشوند. لذا به سخنرانان و اهل منبر دستور داده بودند که فقط از واجبات و مستحبات و تکالیف دینی و نماز و انفاق و روزه و سخن بگویند. و بیان مسائلی در مورد شیطان، شرک، انحراف، نفاق و ... را ممنوع کرده بودند تا در نتیجه، مردم

به دشمن و شیطان، معرفت پیدا نکنند! و توان فکری مبارزه با ظلم را نداشته باشند»^۱

چقدر این سیاست و جریان شیطانی دستاورد اغواگرانه داشت، البته فساد اخلاقی و حدود شکنی مردم، بستری مساعد موفقیتهای معاویه بود:

«فَاسْتَحَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف/۵۵)

«پس (فرعون) قومش را تحقیر و بی شخصیت کرد پس آنان او را اطاعت نمودند چرا که آنان قومی متجاوز به حدود الهی بودند.»

۴/۴- تاثیر نهضت امام حسین در بیداری تشیع

حرکت امام حسین و شهادت او، این کید شیطانی معاویه را شکست و به همه فهماند که معاویه شیطان بزرگ و بتی عظیم در لباس دین بود. نتیجه اول نهضت کربلا دشمن شناسی و طاغوت شناسی بود که تفسیر عملی آیه الکرسی بود. از این رو شیعیان که از مکتب امام حسین الهام می‌گیرند، آموخته‌اند که باید با شیطان و مظاهر آن در هر لباس مبارزه کرد و هیچ‌گاه زیر بار ظلم و انحراف نباید رفت.

امروز هم مردم ما این را می‌دانند و به این معنی عمل می‌کنند. رمز قیام علیه ظلم «یا حسین» است در دوران دفاع مقدس هم ثابت کردند و با «یا حسین و یا ابوالفضل» قیام کردند و علیه دشمن دین، و شیطان و نفاق و شرک جنگیدند و از شهادت نهراسیدند اکنون نیز در جبهه فکری و اخلاقی و اقتصادی و سیاسی

۱- تحلیل امام صادق (ع) از سیاست بنی‌امیه، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۱۵، حدیث ۱

همچون جبهه نظامی سیره اهل بیت را باید چراغ راه خویش قرار دهند و از کید دشمن نهراسند.

این روحیات و این توانمندی، همه و همه به عنوان عوامل یاری رسان و کمک کننده مسلمین و مدیریت اسلامی از برکات اهل بیت است که بایستی با آموزش تفصیلی فرهنگ جامع قرآن و اهل بیت تداوم بخشیده شود.

انشاء الله

بخش دوم: بسط تحلیل قرآنی پیرامون نقش جن و ملک

مقدمه

تصمیم‌گیری در مدیریت از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است تا آنجا که بعضاً اینطور تعریف می‌شود که

«جان مدیریت، تصمیمی است که یک مدیر نسبت به حوزه سازمانی خودش می‌گیرد.»^۱

قرآن کریم تأکید می‌کند که اندیشه‌هایی که در ذهن انسانها شکل می‌گیرد، می‌تواند علاوه بر زمینه‌های درونی، منشأ بیرونی-بیرون از وجود انسان- داشته باشد.

۱- مبانی سازمان و مدیریت/دکتر علی رضائیان/ص ۱۳۴، مبانی مدیریت/گری و سلر/ص ۶۷

دو عامل از این عوامل بیرونی که در قرآن کریم به آنها صراحتاً اشاره شده است، «ملک» و «جن» هستند.

البته اجنه دو دسته‌اند:

- دسته‌ای که تاثیر مثبت دارند و در راستای اندیشه‌های رحمانی عمل می‌کنند:

«وَ أَنَا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ وَ مِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا وَ أَنَا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا» (جن ۱۵-۱۴)

«و براستی بعضی از ما مسلمانند و بعضی از ما ستمگراند پس هرکه مسلمان شود پس آنان راه رشد را جویا شدند و اما ستمگران پس هیزمی برای جهنم هستند.»

- دسته‌ای که وسوسه‌گرند و تاثیر منفی و انحرافی دارند و جن شیطان نامیده می‌شوند:

«وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَ لَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرَّهُمْ وَ مَا يَفْتَرُونَ» (انعام ۱۲)

«شیاطینی انسی و جنی که بعضی(جنیان) به بعضی دیگر(انسانها) سخنان باطل زینت داده شده را با فریب القاء می‌کنند.»

نقش حساس «وسوسه جنی» آنقدر اهمیت دارد که در آیات فراوانی از قرآن(از جمله در سوره مبارکه ناس) به این مقوله با جدیت پرداخته شده است و ضرورت دارد که نحوه نفوذ و نحوه القاء وسوسه جنی و چگونگی تاثیر آن در اتخاذ یک تصمیم، بخوبی بررسی و مورد شناسائی واقع شود.

۱- امداد الهی، توسط فرشتگان

آیات متعددی از قرآن به این نکته اشاره دارند که فرشتگان در اندیشه و تصمیم‌گیری، به افراد مومن کمک می‌رسانند. البته این امدادهای فکری الهی، شرایط ویژه‌ای دارد و شرط لازم و اساسی این مدها ایمان، صبر و تقوی است. در این مقوله با توجه به نمونه‌هایی قرآنی، موضوعات ذیل را بررسی می‌نمائیم:

۱. آیا معصومین که انسانهای کاملی هستند، نیازمند امداد الهی هستند؟
۲. آیا سایر انسانها نیز از این امداد بهره‌مند می‌شوند؟
۳. چه شرایطی زمینه‌ساز امداد الهی می‌شوند؟
۴. نمونه‌های امداد به معصوم و غیر معصوم در قرآن کدامند؟
۵. با توجه به اینکه در مقابل امداد الهی و رحمانی، وسوسه شیطانی مطرح می‌شود، چگونه تفاوت این دو را دریابیم؟
۶. معیار الهام رحمانی چیست؟
۷. ارتباط با اجنه چگونه است؟
۸. مراحل نفوذ شیطان در تصمیم‌گیری انسان چگونه است؟

۱/۱- امدادهای فکری و روحی در جنگ بدر

گفتیم که صبر و تقوی شرط لازم مدد الهی است. یک نمونه برجسته قرآنی غزوه بدر است:

در آیات سوره آل عمران و انفال اشاره می‌شود که در جنگ بدر به واسطه صبر و تقوی، فرشتگان الهی به یاری مسلمین می‌شتابند و به آنان روحیه می‌دهند و در حسن تدبیر و ثبات قدم به آنان کمک می‌کنند:

« إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِآلِفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ

مُرْدِفِينَ » (انفال/۹)

« و یاد آورید زمانی را که از پروردگارتان فریادداری را طلب نمودید پس شما را اجابت نمود به اینکه اکنون برآستی من شما را به هزار نفر از ملائکه در حالیکه پشت سر یکدیگر به صف بودند یاری می‌کنم. »
در اینجا نقش ملک این است که به مومنین بشارت بدهد. منطلق الهی را به آنها لقاء کند و آنها را

• اولاً: از نظر فکری و منطقی تقویت کند

• ثانیاً: با تحکیم اندیشه‌های دینی از حیث روحی - روانی به آنها اطمینان قلبی بدهد و عزم آنها را برای نیل به هدف جزم کند.

این دو نقش را ملک بطور دائم در مواقع نیاز برای «مومنین صابر»، دارا است:

« وَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَ لِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَ مَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِندِ اللَّهِ

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ » (انفال/۱۰)

« و خداوند امداد ملک را فرار نداد مگر به جهت بشارت و برای اینکه

بواسطه آن دل‌هایتان را آرامش و ثبات ببخشد و یاری جز از جانب خدا

نیست چرا که الله غالب همیشه پیروز فرزانه است. »

هرچه صبر و تقوی بیشتر جلوه کند، امداد الهی هم بیشتر می‌شود.

قرآن می‌فرماید که در جنگ بدر، ما شما را در مرحله اول از جنگ با هزار ملک

یاری دادیم و در ادامه با سه هزار ملک یاری کردیم و سپس اشاره می‌کند که:

«اگر شما در بحران و تحت فشار باشید و نیاز به نیروی بیشتری داشته باشید، با شرط اینکه صبر و تقوی داشته باشید امداد الهی باز هم افزایش می‌یابد و پنج هزار ملک به کمک شما می‌آیند.»

« إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنْزَلِينَ بَلَىٰ إِنَّ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا وَ يَأْتُوَكُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ » (آل عمران/ ۱۲۴-۱۲۵)

«باد آور زمانی را که به مومنان می‌گفتی آیا شما را بس نیست که پروردگارتان شما را با سه هزار تن ملائکه در حالیکه فرود می‌آمدند یاری رسانند، آری اگر صبر به خرج دهید و تقوی پیشه کنید و دشمن در زمان حاضر به سراغ شما آید شما را پروردگارتان با ۵ هزار تن از ملائکه در حالیکه با نشان مخصوص همراهند یاری خواهد رسانند.»

البته آنچه قدر مسلم است این است که منظور از این امدادها، امدادهای فکری و قلبی در اندیشه، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری است.^۱

پس چنین امدادی برای مومنین از سوی خدا صورت می‌گیرد بخصوص در بحران‌ها و مواقع حساس زندگی که انسان دچار بن‌بست‌های فکری می‌شود و به کمک فکری و قوت قلب نیاز پیدا می‌کند. گاهی انسان می‌داند چه باید بکند، ولی جرأت عمل ندارد و نیازمند روحیه و قوت قلب است، گاهی هم نمی‌داند باید چه کار کند و محتاج کمک فکری است و گاه علاوه بر ندانستن، ضعف نفس هم دارد.

۱- در اینکه آیا در کارهای عملیاتی هم فرشته‌ها دخالت می‌کنند یا نه بین مفسرین گفتگو است.

به هر حال، چون به واسطه مومن بودنش می‌خواهد که کاری را برای رضای خدا انجام دهد یا ترک کند و در مراسم شانه خالی کردن از زیر بار مسئولیت جانی ندارد، مشمول امدادهای الهی می‌شود.

۲/۱- امداد الهی به معصومین

به شهادت قرآن کریم، همه انسانها، به امدادهای الهی نیازمندند. حتی معصومین هم از امدادهای الهی بی‌نیاز نیستند و این امدادهای الهی، تمام حوزه «چه باید کرد» نظری و عملی را شامل می‌شود.

۱/۲/۱- امدادهای فکری به حضرت یوسف (ع)

قرآن کریم یک نمونه روشن از امداد فکری به معصومین را در شرح ماجرای حضرت یوسف بازگو کرده است.

زنی غرق در شهوت و در عین حال زیرک، در جایگاه همسر وزیر مصر، غلام جوانش (یوسف) را در محیطی خلوت که درها را هم بسته است، دعوت به فحشاء می‌کند و وقتی یوسف این درخواست را قاطعانه رد می‌کند، زن که نمی‌تواند از خواسته‌اش چشم‌پوشد، غضب کرده، تصمیم می‌گیرد عملاً اقدام کند و حضرت یوسف را به زور تسلیم کند.

چون او زن وزیر مصر است و صاحب غلام، عادتاً گمان می‌کند با اقدام عملی، غلام جرأت مخالفت با صاحبش را، نخواهد داشت و تسلیم خواهد شد. در مواجهه با حرکت عملی زن، حضرت یوسف عزم می‌کند از خود دفاع کند و تهاجم زن خشمگین غرق در شهوت را پس زند هرچند که به زدن و یا حتی

قتل مهاجم دیوانه شهوت ختم شود اما ناگهان برقی می‌جهد و امداد الهی فکری
- روحی در قالب مکاشفه به مدد او می‌آید:

« وَ لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا اَنْ رَّاۤی بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنُصْرَفَ عَنْهُ
السُّوْءَ وَ الْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِيْنَ » (یوسف/۲۴)

«و به ذات مقدس الهی که زن به یوسف قصد نمود (تا برای فحشاء
تسلیمش کند) و او (یوسف) نیز به زن قصد می‌نمود (تا دفعش کند)
اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید مثل آن(به او برهان را نشان دادیم) تا
سرنوشت سوء (اعدام) و نسبت فحشاء را از او منصرف نمائیم (چرا چنین
او را مدد نمودیم) به دلیل اینکه براستی او از بندگان به خلوص رسیده ما
می‌باشد.»

اگر امداد غیبی و برهان الهی نبود قطعاً جواب این زن مهاجم را می‌داد. این
جواب با توجه به سیاق، همان دفع تهاجم بود و لو به قتل زن ختم شود:

«فَاِنَّهَا هَمَّتْ بِالْمَعْصِيَةِ وَ هَمَّ يُوْسُفُ بِقَتْلِهَا اِنْ اَجْبَرْتَهُ لِعِظَمِ مَا تَدَاخَلَهٗ فَصَرَفَ
اِلَيْهِ عَنْهُ قَتْلَهَا وَ الْفَاحِشَةَ وَ هُوَ قَوْلُهُ كَذٰلِكَ لِنُصْرَفَ عَنْهُ السُّوْءَ وَ الْفَحْشَآءَ
يَعْنِي الْقَتْلَ وَ الزَّوْآءَ» (تفسیر نورالظلمین/ج ۲/ص ۲۱۹)

«پس براستی آن زن قصد به گناه کرد و یوسف نیز قصد کشتن آن زن
را داشت اگر آن زن او را مجبور می‌کرد، به جهت عظمت آنچه که بر
حضرت وارد شده بود پس خداوند از حضرت قتل و نسبت فحشاء را
منصرف نمود و این معنا همان قول خداوند است که «کذاک ...» یعنی قتل
و نسبت فحشاء را»

اگر ضرورت اقتضاء کند حتی ممکن است این زن بی حیا را بکشد.

امری که مومن غیور در مواضعی این چنین در صورت بن بست از خود نشان می‌دهد چه برسد به معصوم که بهتر از هرکس می‌داند که حقیقت محرمان چیست؟ برای معصوم فحشاء به نحو ملموس و عینی بمعنای خودکشی و دیگر کشی است یعنی به مانند ارتکاب دو قتل است.^۱

هیچ آدم عاقلی دست به خودکشی و دیگر کشی نمی‌زند گویا مهاجم یک خنجر بدست گرفته و ابتدائاً از حضرت با زبان ملایم درخواست می‌کند که با این خنجر اقدام به خودکشی و آدم کشی نماید و وقتی با امتناع سخت حضرت مواجه می‌شود خود با تهاجمش قصد خودکشی و آدم کشی می‌نماید که طبعاً هیچ انسانی بی تفاوت نمی‌نشیند تا کشته شود و طبعاً به دفاع می‌پردازد و لو به قتل مهاجم ختم شود.

« قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ » (یوسف/۲۳)

«فرمود پناه بر خدا (این معنا شدنی نیست) چرا که براستی او پروردگارم است که جایگاهم را به زیبایی فرار داده است، چرا که براستی حقیقت مطلب چنین است که (فحشاء نوعی ستمگری است و) ستمگران رستگار نخواهند شد.»

آیه شریفه متذکر می‌شود که حضرت ۳ دلیل می‌آورند که این کار طبعاً محال است و انجام شدنی نیست و اصولاً از مثل یوسفی امکان رخ دادن، ندارد:

۱. « قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ »

۱- در سوره انعام/۱۵۱ و اسراء/ ۳۱ و ۳۲ «ارتکاب فحشاء» میان «دو قتل» آمده است: «قتل

فرزندان و قتل مردم» که بیانگر نوعی خودکشی و آدم کشی است.

تعبیر مصدری «معاذ» بجای تعبیر «انی عذت بالله یا اعوذ بالله» بدان معنا است که من چنان غرق در توحیدم که خودم را هم نمی‌بینم چه رسد به اینکه تو را ببینم. حضرت در یک وادی دیگر است و آنقدر غرق در معرفت و عرفان است که گویا آن زن را نمی‌بیند تا که مساله‌ای مطرح باشد.^۱

۲. «إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ»

شما خیال می‌کنی که زیبا هستی و جاذبه داری آنچنان که مرا به خود جذب نماید هرگز! این تنها خداست که در کمال جاذبه و دلرباییست. زیبایی و جمالی که در مقابلش، هر جمالی رنگ می‌بازد، چون در مقابل جمال ربوبی است، و به زشتی می‌گراید و تعفنش، عارف غرق در جمال پروردگار را به اشمئزاز و استفراغ می‌کشاند!

۳. «إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ»

این عمل یک حرکت ظالمانه است که عواقب شومش، قطعاً گریبانگیر انسان می‌شود، و از عواقب ظلم، هرگز نمی‌توان خود را رها کرد و به رستگاری رسید. با وجود منطق عرفانی و برهانی و تجربی حضرت، این سخنان در قلب آن زن اسیر شهوت، تاثیری نداشت و اساساً در این شرائط روانی برایش قابل درک نبود و بی‌معنا جلوه می‌کرد! در عین حال خیال می‌کند که چون ارباب است و یوسف غلام، بر وجودش مالک است و بر هر خواهشی از او ذی‌حق، غافل از حقیقت ایمان غلام که غیرت الهی دارد و صلابتی سخت‌تر از کوه سر به فلک کشیده.

«الْمُؤْمِنُ كَالجَبَلِ الرَّاسِخِ لَا تُحَرِّكُهُ الْعَوَاصِفُ» (المنافج/ج ۲/ص ۳۴۷)

این است که مصمم است این زن بی تربیت را دفع کند و لو به شدت گراید (و در صورت ضرورت) به قتل زن بینجامد.

لیکن امداد غیبی الهی مانع از اقدام یوسف شد تا وجود مبارکش از مرگ مصون یابد، مرگی که با تهمت فحشاء قرین بود و تهدید کننده مقام عصمتی که سفارت الهی را برعهده دارد:

« كَذَلِكَ لِنَتَصَرَّفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ » (یوسف/۲۴)

خداوند می فرماید اقدام یوسف ۲ مشکل داشت:

۱- حضرت یک جوان مجرد بود و در سن ازدواج و این خانم زن شوهردار و در

سن مادرش. لذا هیچ کس قبول نمی کند که این زن سراغ یوسف (ع) آمده است بلکه حضرت تهمت می خورد و در بند شماتت و اهانت گرفتار.

۲- آن زن، همسر عزیز مصر است و یوسف غلام او و ضرب و شتم صاحب جرمی است نابخشودنی که مجازاتی کمتر از اعدام را بر نمی تابد.^۱

لذا بخاطر صبر و تقوی و خلوص حضرت، عنایت ربانی به مدد بنده مخلصش می شتابد:

« إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (یوسف/۲۴)

۱- خصوصاً که زمانه دوره حکومت خدای گونه صاحبان بر بردگان است، دوره ای که اهرام ثلاثه و دیوار چین ساخته شد و در ضمن آن بردگانی از پای درآمد، بجای بخشی از مصالح در میان آن دفن شدند.

«چرا که براستی او از بندگان به خلوص رسیده ما می‌باشد.»

او از بندگان مخلص ما است و خداوند بر خود واجب کرده که بندگان مخلص خود را کمک فکری بدهد. این کمک فکری دو بخش بود:

بخش اول ارائه عواقب دفع تهجم .

بخش دوم راه حل نجات.

راه حل نجات «اندیشه فرار» بود.

به او القاء می‌شود، که از دست زن فرار کن و او را بدنبال خود بکش تا در این تعقیب و گریز، پیراهن از پشت پاره شود و یوسف (ع) سندی برای برائت خود داشته باشد و الا اگر پیراهن از جلو پاره می‌شد یوسف نمی‌توانست از خود دفاع کند.

در ضمن این تعقیب و گریز، حضرت سعی می‌کرد یکی از درها را باز کند: و از طرفی دیگر، خداوند همسر این زن را به این معرکه می‌فرستد تا به این تعقیب و گریز خاتمه دهد و یوسف نجات یابد.

«وَاسْتَبَقَا الْبَابَ... وَالْقِيَا سَيْدَهَا لَدَى الْبَابِ»

«به طرف درب خروجی سبقت گرفتند. (زن برای جلوگیری از خروج

ویوسف برای خروج از آن) و آقای زن را در پیشگاه درب یافتند.»

یوسف با اقدام به این کار، نهایتاً رستگار می‌شود لذا می‌بینیم که حتی معصوم هم گاهی در یافتن راه حل، محتاج به عنایت و القاء اندیشه الهی است.

۱/۱/۲/۱- «وحی دینی» و «وحی در عملکرد»

در سوره مبارکه انبیاء از وحی‌ای در حوزه عملکرد خبر می‌دهد:

« وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ... » (انبیاء، ۷)

«و آنان را امامانی قرار دادیم که مردم را بواسطه امر ما هدایت می‌کنند

و به آنان انجام خیرات را وحی نمودیم.»

این وحی، «وحی دینی» - «وحی عقائد، اخلاق و احکام»- به پیامبران نیست بلکه «وحی عملکردی» است.

این آیه شریفه اشاره دارد که مقصود از «ائم» انبیاء الهی است که به خوبی با دین و منطق دینی آشنا هستند اما آنها گاه‌گاه در انتخاب اینکه در هر موقعیتی چگونه بهترین راه حل را، از منطق دین انتخاب کنند محتاج به رهنمون الهی هستند و از این وحی کاربردی بهره‌مند می‌شوند.

۲/۱/۲/۱- شرط امداد الهی

در باب شرط امداد الهی که روحیه تقوی و صبر و استقامت و توکل به خدا است سیره یوسف، از زاویه دیگری نیز قابل بررسی است:

حضرت یوسف در بن بست دعوت به فحشاء، در شرایطی قرار گرفته که یک طرف آن تهمت و اعدام است و طرف دیگرش ارتکاب یک فحشای پنهانی.

این شرایط، نوعی اضطرار است و کسی که مضطر است، در حال ناچاری اگر مرتکب عمل خلاف شرع بشود، مورد بخشش قرار می‌گیرد حتی ممکن است بشود از این ارتکاب، دفاع فقهی شود که اگر حضرت یوسف مرتکب این عمل می‌شد، باز هم برای او گناه محسوب نمی‌شد چون در شرایط اضطراری بوده و ناچار شده است، خودش که قصد این کار را نداشته و اگر از این کار سرباز می‌زد، نتیجه‌اش تهمت فحشاء و اعدام بود، ولی می‌بینیم حضرت بر رعایت

حدود الهی اصرار می‌ورزد و به برکت تقوی و صبر و استقامت بیشتر و اصرار حضرت به رعایت عفت، مشمول امداد فکری و روحی الهی می‌شود. در سوره آل عمران، در مورد جنگ بدر، که قبلاً اشاره کردیم، افزایش تعداد فرشتگان مددکار الهی از هزار، به سه هزار و پانصد هزار که به صورت تقویت روحیه و پشتیبانی فکری و روحی در تصمیم سازی و تصمیم‌گیری، انعکاس می‌یابد بواسطه صبر، تقوای مستمر حاصل می‌شود که این معنی در جمع بندی سیره حضرت یوسف نیز توسط حضرت تذکر داده می‌شود:

«بَلِي إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ

آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ» (آل عمران/۱۲۵)

«آری اگر صبر و تقوا مستمرا به خرج دهید و دشمن فورا به سراغ شما آید پروردگارتان شما را با ۵ هزار ملائکه در حالیکه با نشان ویژه همراهند، امداد خواهد نمود.»

«إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (یوسف/۹۰)

«براستی که حقیقت مطلب این است هر که صبر و تقوا مستمرا پیشه کند (او از محسنین است) پس براستی الله اجر محسنین را ضایع نمی‌کند.»

۳/۱- امداد به غیر معصوم

در سوره فصلت خداوند این امداد را وسعت می‌دهد و غیر معصوم را هم مشمول آن معرفی می‌کند.

آنان که بر حاکمیت ربوبیت الهی در زندگی فردی و اجتماعی‌شان پای می‌فشرند و از هیچ کس واهمه بخود راه نمی‌دهند:

« إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا

تَحْزَنُوا وَ أَنْبَشِرُوا بِأَجْنَئَةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ » (یوسف / ۳۰)

«براستی آنانکه گفتند پروردگار ما الله است سپس (برآن) پایداری نمودند به تدریج بر آنان ملائکه مژده دهنده نازل می‌شوند بر اینکه (از تهدید شیاطین) نهراسید و شادمان باشید به بهشتی که همواره مژده داده می‌شدید.»

آنانکه دین خدا را شعار می‌دهند و ارزشهای الهی را مطرح می‌کنند و بنا دارند به جد اطاعت امر خدا کنند و آنانکه علاوه بر ایمان آوردن، عوارض آن را هم پذیرفتند و برای خدا استقامت کردند:

« تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ » (فصلت / ۳۰)

یعنی مورد امداد و عنایت ویژه الهی قرار می‌گیرند و به تدریج ملائک بر آنها نازل می‌شوند.

« أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا » (فصلت / ۳۰)

امداد فکری و روحی می‌دهند و در اندیشه و تصمیم، «پایداران در راه حق» را ثبات می‌بخشند، امدادی که وجود مومنان را غرق در جذب ملکوتی و نشاط می‌نماید.

در این ارتباط، ملائکه الله، معیت و همراهی مستمرشان را در کنار این مجاهدان به آنان اعلام می‌کنند که ما در دنیا و آخرت همواره دوستان و همراهان شما هستیم و ...

« نَحْنُ أَوْلَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُي

أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ نُزُلًا مِنْ غُفُورٍ رَجِيمٍ » (فصلت / ۳۱-۳۲)

«ما در زندگی پست و در زندگی نهائی و متعالی آخرت، دوستان و یاوران شمائیم و اختصاصاً برای شماست در آخرت هر آنچه که دلتان بخواند و اختصاصاً برای شماست در آخرت هر آنچه که ادعا کنید در حالیکه اینها پذیرائی اولیه‌ای است (از میهمانان خدای سبحان) از جانب خدای آمرزنده رحیم.»

این ارتباط، همه مراتب را از الهام نفسانی گرفته تا حدیث نفس، تاشیدن هاتف غیبی و تا رؤیت آنان، همه و همه را در برمی‌گیرد.

۱/۳/۱- آمادگی مدیران

پس، برای اینکه افراد خصوصاً مدیران امداد الهی شوند، باید آمادگی لازم را داشته باشد. میزان آمادگی نیز به دو عامل اساسی میزان آگاهی و استقامت مدیران، در هنگام رویارویی با بحرانهای شکننده و بن‌بستهای منفعل کننده مرتبط است بحرانهایی که سبب دور شدن از ارزشهای الهی و سبب دخالت مصلحتهای پست دنیوی در تصمیمات می‌شود. این آمادگی فکری و روحی پشتوانه‌اش طبعاً، «تمرین تحمل سختیها»، و «انس مستمر پیشین با خدای سبحان» و «انس مستمر با فرهنگ قرآن و اهل بیت (ع)»، و «رسیدگی مستمر به احوال فقراء» می‌باشد:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ... » (بقره/۱۵۳)

«با صبر و نماز (از خدا) یاری جوئید.»

« إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ

عَلَانِيَةً يَرْجُونَ تِجَارَةً لَّنْ نُبَوِّرَ » (فاطر/۲۹)

«براستی کسانی که کتاب خدا را مطالعه می‌کنند تا عمل نمایند در حالیکه نماز را بیای داشته‌اند و از آنچه به آنان روزی دادیم پنهانی و آشکارا انفاق می‌کنند تجارتی را امید دارند که کسادی و نابودی ندارد.»

۲/۳/۱- مراتب امداد فکری

- ۱- القاء معنا تا حدیث نفس بدون حضور ملک.
- ۲- القاء معنا با شنیدن صدای ملک .
- ۳- القاء معنا با شهود ملک و رویت او که بیشتر برای معصوم مطرح است در بیان قرآن این امدادها در خواب و بیداری هر دو صورت می‌گیرد.

۲- القاء رحمانی یا شیطانی؟

گاه فکر و تصمیمی به انسان القاء می‌شود که شخص توهم می‌کند از منشأ رحمانی است حال آنکه فاقد نشانه‌ها و معیارهای قرآنی و حدیثی است. از بزرگی نقل است که در نجف شخصی احساس می‌کرد که یک عنصر بیرونی با او حدیث نفس می‌کند حدیث‌نفسی که از مافی‌الضمیر مخاطبان به او خبر می‌دهد.

این توانمندی این توهم را ایجاد کرد که لابد منشأش رحمانی است. این عنصر گاه‌گاه او را به اموری خلاف مروت دعوت می‌کرد مثلاً او را به اذان گفتن بيموقع در دل شب دعوت می‌کرد و در مقابل اعتراض مردم به او القاء می‌کرد که از باطن مردم و گناهان و اشتباهاتی که مرتکب شده‌اند خبر بده تا جرات اعتراض نداشته باشند و از این گونه موارد.

تا آنکه به او القاء کرد که خود را از بالای بام به زمین بیفکن. این القاء او را شوکه کرد و مقاومت نمود و عذر آورد که خلاف شرع است. در مقابل مقاومت، عنصر بیرونی او را تهدید نمود.

تهدید القاء کننده او را به خود آورد و به ناچار چگونگی قضیه را برای یکی از بزرگان دین و اهل معنی شرح داد.

ایشان فرمودند که این القانات شیطانی است و این شیطان بوده است که مدت‌ها او را به خود مشغول کرده است؛ چرا که امداد و القاء رحمانی معیار و ملاک دارد.

حال اگر این شخص حساسیت دینی داشت و از همان قدمهای اول بر معیارها توجه می‌کرد، می‌توانست منشا شیطانی‌اش را شناسائی کند چرا که

- به چه حجت شرعی بی جهت نیمه شب مزاحم مردم می‌شود و اذان بی‌موقع می‌دهد؟

- چرا ستر عیب نکرده و در مقابل اعتراض به حق مردم، آبروی آنان را می‌ریزد؟

همه اینها نشان می‌دهد که منشا شیطانی است و نه رحمانی.

بطور طبیعی اجنه و هیچ کس دیگری حق ندارند از واقعیه‌های پنهانی مردم خبر دهند و آبروی آنان را بریزند.

شیطان، همیشه در صدد انجام اموری است که مجوز شرعی ندارد. حال اگر کسی احساس کند که الهاماتی از این قبیل به او می‌شود، این محل تردید و شک است و احتمال قریب به یقین القاناتی شیطانی است.

این غفلت از معیارها گاه بزرگان عرفان را نیز اغفال می‌کند؛ در فتوحات مکیه محی‌الدین ابن عربی ادعا می‌کند در معراجی که برایش پیش آمده است در کنا

پیامبر، ابوبکر، عمر و عثمان را مشاهده کرده است در حالیکه نفر پنجم حضرت علی است که خطیبی پیامبر خدا را بر عهده دارد!^۱
 حال آنکه لا اقل شخصیت عثمان در نزد محققین اهل سنت نیز همچون سید قطب قابل دفاع معیاری نیست^۲

۱/۲- معیار الهام رحمانی

قدر مسلم اینست که انسانی که عرفان به نفس ندارد، اهل عبادت و عمل به احکام نیست و از سر خامی، به نیت، اندیشه و رفتار خود نمرات بالا می‌دهد، چنین شخصی هر چند هم بتواند به القانات و اطلاعات خارجی و غیر معمول دسترسی پیدا کند، باید بداند که نمی‌تواند ادعا کند این القانات، الهامات رحمانی است و لذا ادعای افرادی که صلاحیت معنوی ندارند، پذیرفته نیست. کما اینکه بعضا چنین افرادی پیدا می‌شوند و از واقعتهای پنهانی مردم و از اسرار دیگران خبر می‌دهند که نوع این موارد از لحاظ دین اسلام معیار ارزش معنوی نیست چرا که در ارتباط با اجنه شیطان حاصل شده است.
 معیار الهام رحمانی این است که

- ۱- به تناسب هر الهامی که به انسان می‌شود، ظرفیت و تحمل، عقل و شعور و فهم دینی او افزایش یابد.
- ۲- با ضوابط دینی مغایرت نداشته باشد.
- ۳- معیار دینی را تذکر دهد.

۱- فتوحات مکیه ج ۱ ص ۲

۲- تبعیضات او در مسائل اقتصادی و ترجیح بنی‌امیه بر دیگران و میدان دادن به دنیاطلبان و

... (سیستم اقتصادی اسلام/سید قطب)

۲/۲- نمونه‌های عینی از ابتلائات و مفاسد در ارتباطات و القائنات شیطانی

بعنوان نمونه باز هم به موارد عینی اشاره‌ای می‌کنیم تا روشن گردد که معرفت به این معیارها چه اندازه می‌تواند از بروز مفاسد جلوگیری کند:

۱- یکی از دانشجویان متدین ارشد علوم قرآن که از همسرش چند سال قبل طلاق گرفته بود، وقتی از جریان القائنات شیطانی مطلع شد، اعتراف کرد که مشکل بزرگی از من نسبت به حضرت زهرا (ع) حل شد!

وی تعریف کرد کسی از تحصیل کرده‌های مدعی عرفان، چند سال پیش در یکی از شهرها جلساتی برقرار کرده بود که امثال مرا شیفته خود نموده بود.

کثرت حضور من او را به درخواست ازدواج از من کشاند. در فکر پاسخ بودم که شبی حضرت فاطمه را خواب دیدم .

از او در مورد آن مرد سوال کردم، سخت او را تایید نمود. لذا دیگر تحقیق نکرده و جواب مثبت دادم و ازدواج صورت گرفت.

هنوز مدتی نگذشته بود که متوجه شدم این مرد با دختران ارتباط نامشروع دارد! من که شوکه شده بودم، پس از جنگ وجدال فراوان از او جدا شدم و تا قبل از جلسه تفسیر اخیر که جریان نفوذ شیطان و جن را در خیال متوجه شدم، دلم از حضرت زهرا گرفته بود! و برایم عقده شده بود که چگونه ایشان چنین فردی را تایید کرده است.

با بحث کلاس عقده‌ام گشوده شد و فهمیدم آن مرد با جن در ارتباط بوده و در خواب من خیالات شیطانی القاء کرده است!

۲- فرد دیگری را نیز در آن شهر دستگیر کردند که جوانان را به فحشاء می‌کشید. معلوم شد با القاء خواب شیطانی چنین وانمود می‌کرد که از خواص اصحاب امام رضا(ع) است!

وی فردی بود که از افکار افراد خیر می‌داد چنانکه زندانبانها هم از قدرت او واهمه کرده و تصور می‌کردند که یکی از اولیاء خدا را در زندان کرده‌اند! در مود او هم معلوم شد که با شیاطین جنی در ارتباط بوده است.

لذا معلوم می‌شود که در این گونه موارد، اگر تناسب، و عدم مغایرت، و تذکر به معیارها محقق باشد، القاء، و الهام صحیح و هدیه الهی است و در غیر اینصورت مقدمه غفلت، گمراهی و در نتیجه عذاب الهی است.

در روایت داریم که اگر مشاهده کردید که نعمتهای مادی بسویتان سرازیر شد، اما عقل و شعورتان زیاد نشد، بترسید که این عذاب الهی است و خدا می‌خواهد حسابتان را برسد. شما بی تربیت بوده‌اید و خدا قصد عذابتان را دارد!

این به اصطلاح نعمت الهی، پاداش عمل انسان نیست، بلکه نمره‌ای منفی به عمل انسان و مقدمه عذاب انسان است.

اگر خدا نعمتی را بعنوان نعمت به انسان بدهد، ابتدا فهم دینی می‌دهد و عقل او را قوت می‌بخشد تا انسان قدر نعمت را بداند و شکر نعمت را بجای بیاورد:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ وَالْأَهْمَةُ الرَّشْدُ» (میزان الحکمه، ج ۷، ص ۵۲۶)

«هرگاه خداوند به بنده‌ای خیری را اراده کند به او فهم در دین می‌دهد و راه رشد را به او الهام می‌کند.»

گاه دیده می‌شود که کسی پولی بدست آورده است، در پوست خود نمی‌گنجد و متحیر است که چگونه آنرا خرج کند. این نشان می‌دهد که تناسبی بین ظرفیت شخص و آن به اصطلاح نعمت وجود ندارد و بنابراین نعمت نیست.

بلا هم همین‌طور است، خداوند می‌فرماید که ما گنهکاران را جهت تضرع به انواع بلاها دچار می‌کنیم تا «به تضرع درآمده» و «به ارزشهای الهی متذکر شوند»، «توبه نموده، به راه خدا برگردند»^۱ اما اگر کسی با این بلاها به تضرع در نیامد و متذکر نشد، بلا دیگر متوقف شده برعکس نعمت برایش مقدر می‌شود که معنایش مقدمه چینی برای عذاب او است:

«كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ»

«چه بسیار کسانی که خداوند با احسان به آنان به تدریج آنان را به دام می‌اندازد...»

اگر انسان برای دریافت نعمات الهی، ظرفیت لازم را نداشته باشد و با دریافت نعمت، متوجه خدا نشود، به واسطه کفران نعمت، مستحق خشم و عذاب الهی خواهد شد.

اولین نشانه عذاب خدا زائل شدن و نقصان عقل انسان است:

«إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَزِيلَ مِنْ عَبْدٍ نِعْمَةً، كَانَ أَوَّلَ مَا يُغَيِّرُ مِنْهُ عَقْلَهُ»

(میزان الحکمه/ ج ۳/ ص ۳-۲)

«و هرگاه خدا اراده کند که از بنده‌ای نعمتی را سلب کند اول چیزیکه از او دگرگون می‌کند عقل اوست.»

۱- به ترتیب: «تضرع»: انعام/ ۴۲ و اعراف/ ۹۴، «تذکر»: اعراف/ ۱۳۰، «رجوع»: اعراف/ ۱۶۸ و

در رابطه با جریان بلا و نعمت از پس گناه، در سوره انعام آمده است:

« وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ
يَتَضَرَّعُونَ » (۲۴-۲۷ انعام)

« قُلُوا لَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَ لَكِن قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ »

« فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرَّحُوا بِمَا
أَوْتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعَثَةٌ فَاِذَا هُمْ مُبْتَلُونَ »

« فَقَطَعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ »

«و به یقین (رسولانی را) به سوی امتهای قبل از شما فرستادیم پس آنان را به سختی بلاها و تنگی فقر دچار کردیم شاید که به تضرع در آیند»
« پس چرا وقتی سختی و عذاب ما سراغشان آمد ناله و زاری نکردند و لیکن دل‌هایشان سخت شد و شیطان بر ایشان آنچه را (از بدیها) که پیوسته عمل می‌کردند زینت داد.»

«پس همیکه فراموش کردند آنچه را که بدان مکرر متذکر شدند، بر آنان دربهای هر چیز (از مال و جلوه‌های دنیوی) را گشودیم تا آنکه وقتی از شادی در پوست خود نمی‌گنجیدند بدانچه که به آنان داده شد، آنان را ناگهان گرفتار کردیم پس ناگهان آنان در عمق بیچارگی فرو افتادند.»
«پس ریشه و نسل قومی که ستم نمودند کنده شد و حمد و سپاس از آن الله است که پروردگار عالمیان است.»

در این آیات خدا می‌فرماید که ما ابتلائات را می‌فرستیم تا شاید انسان از حالت قساوت قلب بیرون بیاید و دلش با ضجه و زاری بسوی خداوند نرم شود مانند

بجهای که بسوی سینه و شیرمادر ضجه می‌زند اما متأسفانه اکثریت مردم این گونه نیستند. بلاها آمد و ضجه نزدند و بسوی ما منقلب نشدند و لذا دلها سخت شد و اینجاست که انسان شروع می‌کند به بی‌تربیتی به خداوند که چرا این بلاها بر ما نازل می‌شود.

اینجا آنجائی است که شیطان کمین کرده تا انسان را بدام بیاندازد و او را تحت القائنات خود درآورد. این جریان که تکرار شد، این قساوت قلب به جانی می‌رسد که ما بلاها را از او می‌گیریم و به ظاهر نعمت بسراغ او می‌آید. او خوشحال می‌شود و نعمت در قبال تکرر گناه، جرأت برگناه را بیشتر می‌کند در این خیالات بسر می‌برد که ناگهان عذاب بر او نازل می‌شود و او را اخذ می‌کند. بنابراین انابه و زاری نکردن به درگاه خدا، قساوت قلب و زیبا دیدن عمل بد از صفاتی هستند که زمینه‌ساز عذاب الهی می‌شوند.

امام علی (ع) می‌فرمایند:

«كَمْ مِنْ مُسْتَدْرِجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ، وَ مَعْرُورٍ بِالسُّرِّ عَلَيْهِ، وَ مَفْتُونٍ بِحَسَنِ الْقَوْلِ فِيهِ، وَ مَا يُتْلَى اللَّهُ أَحَدًا بِمِثْلِ الْإِمْلَاءِ لَهُ» (حکمت ۱۱۶ و ۲۰۶ / دشتی)

«چه بسیار کسانی که خداوند با احسان به آنان، به تدریج آنان را بدام می‌اندازد و چه بسیار کسانی که مغرور به ستر الهی بر آنان می‌باشند و چه بسیار افرادی که فریفته حسن قول در مورد خویش می‌شوند و خداوند هیچ کس را به مانند مهلت در عمر (در حال گناه) مبتلا نکرده است.»

۳/۲- قرآن و ارتباط با جن

تلاش برای ارتباط با اجنه نوعاً حاصل یک تلاش و معامله باطل و شیطانی است.

این ارتباط به شرط انحراف انسان از ارزشهای الهی صورت می‌گیرد. این انحراف و بی‌دینی شرط ارتباط بین این فرد و آن عنصر پنهانی می‌باشد. یک قدم بی‌دینی از طرف انسان برداشته می‌شود و آنگاه جن هم به انسان اطلاعات می‌دهد و یک سیطره فیزیکی نیز بر انسان پیدا می‌کند که طبق صریح قرآن نتیجه آن بستر سازی برای بی‌دینی و گمراهی بیشتر اوست.

« وَ آتَمَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا »

(جن/۶)

«و براستی واقع مطلب چنین است که مردانی از انسانها به مردانی از جن پناهنده می‌شوند پس جنیان آنان را از حیث گمراهی فزونی می‌دهند.»
خداوند در قرآن به پیامبرش می‌گوید:

« أَلَمْ تَرَ أَنَا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَوَزُّهُمْ أَزْأً » (مریم/۸۳)

«آیا ندیدی که به یقین ما شیاطینی را ارسال داشته بر کافران سیطره می‌دهیم تا آنان را به شدت (در جهت شرور) تحریک نمایند.»
ای پیامبر! ما شیطانها را بر کفار مسلط کردیم تا بشدت در جهت کفر و تقویت اندیشه‌های فاسد در وجود آنها عمل کنند.

« وَ مَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ » (زخرف/۳۶)

«و هر که از یاد خدای رحمان همچون شب کور چشم فرو پوشد برای او

شیطانی می‌گماریم پس برایش قرین خواهد بود!»

چنین فرد بریده از خدا خودش نیست که تصمیم می‌گیرد. مشاور قوی‌ای دارد که از او جدا نمی‌شود و در واقع نقش مدیر مافوق و فرمانده ارشد را بازی می‌کند. او دستور می‌دهد و انسان نقش پذیری دارد!

۴/۲- درجات نفوذ شیطان در فکر و روح انسان

با عنایت به آیات سوره مبارکه ناس، معلوم می‌شود که اولین درجه نفوذ شیطان در فکر و روح انسان از «وسوسه» شروع می‌شود یعنی القاء اندیشه‌های که **اولا** مخفی است آنچنانکه انسان تصور می‌کند که این خودش است که اندیشه می‌کند و غافل از آنکه این معنی از بیرون است که به او القاء می‌شود.

ثانیا بسیار جذاب و دلربا است چرا که وسوسه از «وسوسه» گرفته شده که

مفهوم آن صوت جذاب و دلربائی است که انسان را شیفته می‌کند.

وسوسه شیطانی با خواهش و تمنای موافق با مذاق و عاطفه انسان نیز همراه است که در پذیرش القانات بسیار موثر است

وقتی انسان خام و متمایل به وسوسه شد به نوعی زمینه ضعف در او پیدا می‌شود که در صورت تکرار پذیرش وسوسه مراتب بعدی این خواهش و تاثیرها ادامه پیدا می‌کند و مسیر سقوط را هموار می‌نماید.^۱

۱- بحث مراحل نفوذ در جزوه ستهای الهی در قرآن به تفصیل آمده است.

خلاصه فصل هفتم

- عوامل طبیعت (جماد، نبات، حیوان) در امداد غیبی به انسان نقش آفرین می‌باشند.
- ملائکه و جن، در اندیشه و تصمیم انسان نقش فعالی دارند.
- ملائکه و جن مسلمان، در اندیشه‌سازی و تصمیم سازی مثبت و جن کافر، در شکل‌گیری اندیشه‌ها و تصمیمات شیطانی دخالت دارند.
- امداد ملائکه و جن مسلمان، با میزان نیاز مومن، صبر و تقوای او ارتباط مستقیم دارد.
- معصومین همچون غیر معصومین، در صحنه‌هایی خاص نیازمند وحی عملکردی می‌باشند تا در مشکلات راه حل احسن را در پیش گیرند.
- معیار الهام رحمانی، افزایش عقل و دین، عدم مغایرت با ضوابط دینی و تذکر به معیارهای دینی می‌باشد.
- اهل بیت (ع)، مرجع شیطان شناسی و معرفت به راههای انحرافی می‌باشند.
- نتیجه ارتباط انسان با جن، بردگی انسان در خدمت جن است.
- پاداش بردگی انسان در خدمت جن، اطلاع از بعضی از حوادث معاصر و اندیشه مخاطبین است.
- ایجاد تخیل و خوابهای اغواگرانه از نتایج ارتباط با افراد در خدمت جن می‌باشد.

- خواب، بخودی خود، حجیت شرعی و عقلی ندارد و لَو خواب بظاهر رؤیت معصوم باشد بنابراین نیازمند ارزیابی عقلی و شرعی است.

فصل هشتم:

فصل هشتم

جامعیت قرآن و نگرش سیستمی

جامعیت قرآن و نگرش سیستمی

بخش اول: جامعیت قرآن و نگرش سیستمی به نیازها

مقدمه

در بحث مدیریت و سازمان، سه مقوله اساسی وجود دارد:

۱. دستورالعمل و برنامه

۲. مدیریت

۳. منابع و امکانات

در بخش امکانات، منابع انسانی محوریت دارد.

این سه مقوله، از فاکتورهای اساسی سازمانها است که سلامت و اصلاح هر سازمان، منوط به سلامت و اصلاح آنها است.

اشکالات و آسیبهای هر سازمان و نظام را باید در این سه محور جستجو کرد.

در این میان قانون و برنامه، نقش محوری دارد به نحوی که اگر یک سازمان از برنامه‌ریزی درستی برخوردار نباشد یا بر اساس اهداف درستی طراحی نشده باشد، سازمان دچار اشکال اساسی می‌شود.

در نظام کلی اجتماعی هم همینطور است یعنی جان نظام در درجه اول به قوه مقننه و قانونگذار است.

اسلامی بودن نظام، در نگاه اول، در قانون مشخص می‌شود بعد در اجرا که همان بحث مدیریت است و آن هم سلسله مراتبی شامل مدیر و نیروهای زیرمجموعه مدیریت، دارد.

اما یک قانون برای اینکه بتواند در یک سازمان مفید و موثر باشد، باید از دو ویژگی مهم برخوردار باشد که عبارتند از:

۱- جامعیت

۲- کمال

دارا بودن این دو ویژگی از ضروریات قانون هر سازمان یا نظام یا حتی قوانین جهانشمول و بشری است.

کتاب آسمانی قرآن، بعنوان یک قانون الهی برای سعادت بشر، این دو ویژگی را در حد اعلا دارد.

۱- معیار جامعیت و نگرش سیستمی

۱/۱- توجه به تمام نیازها

اولین معیار جامعیت، توجه به تمام ابعاد وجودی انسان است چرا که انسان ابعاد مادی و فوق مادی (ملکوتی) دارد و یک قانون جامع، قانونی است که به همه این

ابعاد و نیازهای مبتنی بر این ابعاد توجه کند و پاسخ این نیازها را به نحوی منطقی ارائه نماید.

با دقت در قرآن کریم در می‌یابیم که در مطالب و تعالیم و اوامر و نواهی آن، هم به بعد مادی و هم به بعد معنوی انسان، عنایت جدی شده است.

بعد مادی انسان، شامل نیازهای جسمی (مانند خوراک، پوشاک، مسکن و ...) و نیازهای روانی (مانند نیازهای امنیتی، جنسی، عاطفی که مهمترین محور آن نیاز به ازدواج است) می‌باشد.^۱

نیازهای معنوی هم شامل نیازهای معرفتی (آشنائی با خود، جهان هستی، خالق، مقصد زندگی و ...) که معرفت‌های بنیادین است و معرفت‌های تفصیلی مانند آشنائی با احکام، اخلاق و ... که بر معرفت‌های بنیادین استوار می‌شود و نیازهای ایمانی است.

کمال قرآن هم سطوحی دارد به این معنا که در بحث معرفت و شناخت، حداقل آن یعنی حقوق و احکام، باید به عموم مردم (مسلمین) گفته شود و آنها از حیث آشنا شدن به حقوق خود و احکام و ارزشهای اخلاقی تحت آموزش قرار گیرند. اخلاق قرآن به مومنین و علما برمی‌گردد و عرفان قرآن که مفاهیم آن در سطح عالی است، علمای ربانی و معصومین (ع) را در برمی‌گیرد.

۲/۱- توجه به ارتباط منطقی بین نیازها

بحث اصلی در این مقال «جامعیت قرآن کریم» است.

در بحث جامعیت، مساله اول «توجه به نیازها» و دومین مساله «توجه به ارتباط منطقی بین نیازها» است.

۱- محور اساسی نیاز روانی: امنیتی ۲- جنسی ۳- عاطفی می‌باشد.

اگر بین نیازهای انسان، ارتباط منطقی برقرار نشود، کار به افراط و تفریط می‌کشد. انسانی که در تامین نیازهای او، یک روال صحیح اعمال نشود، صرفاً یا مادی مسلک می‌شود و یا بدون توجه به ضرورت‌های زندگی فقط متوجه ارزشهای متعالی می‌شود.

۳/۱- افراط و تفریط در توجه به نیازهای انسان

افراط و تفریط به شکلهای مختلف رخ می‌نماید.

قشری‌گری، توجه به عرفان بدون توجه به نیازهای اولیه زندگی و ... نمودهایی از این مورد هستند.

افراط و تفریط دو طیف دارد:

۱. «توجه مطلق به احکام شرعی» و «غفلت از حقوق انسانی»

۲. «ادعای توجه به حقوق انسانی فارغ از ضوابط شرعی»

که هر دو طیف نادرست و منحرف است. چرا که انسان را در شکلی جامع نمی‌بیند.

در این دیدگاهها، انسان به صورتی ناقص مورد توجه واقع می‌شود و رشد ناموزون پیدا می‌کند.

رشد ناموزون، رشد کاریکاتوری است یعنی رشد مضحکی که بیماری انسان یا جامعه را نشان می‌دهد.

۴/۱- دو نوع ارتباط منطقی بین نیازها

در بحث ارتباط منطقی بین نیازها دو نوع ارتباط دیده می‌شود:

۱- ارتباط افقی که بیانگر همگامی و هم سطح بودن نیازها است.

۲- ارتباط عمودی بدین معنا که برخی نیازها، مقدمه تامین نیازهای دیگر است.

خوراک، پوشاک و مسکن نیازهای جسمی است که با هم ارتباط افقی دارند و این نیازهای جسمی، مقدمه تامین نیازهای روانی است. توجه به نیازهای روانی قبل از نیازهای جسمی، غلط و غیر منطقی است.

۵/۱- ضرورت توجه به تقدم و ترتب نیازها

بطور مثال گاهی دیده می‌شود در سازمانها، وقتی شخصی کار مهم یا مفیدی انجام می‌دهد، برای تشویق یک لوح تقدیر به او می‌دهند در حالی که او برای تامین کرایه منزل دچار مشکل است.

در مقابل آن کار موثر و مفید او، این لوح چه خاصیتی دارد؟

چگونه او را در حل مشکلات یاری می‌کند؟

این کارها به معنای واقعی کلمه، توجه نکردن و عدم توجه واقعی و منطقی به نیازهاست.

ما اگر می‌خواهیم کسی را احترام کنیم، باید به نیازهای او توجه کنیم و بطور جامع به اولویتهای نیاز او بپردازیم.

اینها نکاتی است که باید به طور جدی به آنها عنایت شود.

بعضی وقتها می‌خواهیم جای نیازهای روانی را با مسائل معنوی پر کنیم ولی این جایگزینی غلط است. نیازهای روانی را نمی‌شود فقط با مسائل معنوی پر کرد. نیاز معنوی جای خود دارد و نیازهای روانی جای خود.

مساله ازدواج جان نیازهای روانی است اگر این نیاز تامین نشود، نمی‌توانیم صرفاً با اسلام و قرآن افراد را اعتلای روحی بدهیم.

انسانهای عادی که در مقام عرفا و علمای ربانی نیستند! مگر چند نفر از انسانها می توانند در این سطح حرکت کنند؟
 انسان یک سری نیازهای جدی در سطح جسمی و روانی دارد که اسلام به آنها توجه کرده است و نظام اسلامی هم باید به آنها توجه کند.

۲- نمونه‌ها در سیره انبیاء

۱/۲- خانواده شهدا در صدر اسلام

در فرهنگ اسلامی حاکم در زمان صدر اسلام، بنیاد شهید وجود نداشت ولی به خانواده‌های شهدا رسیدگی می‌شد و آن از طریق شخصی بود که سایه خود را بر خانواده شهید می‌گستراند.

در جنگهای پیامبر وقتی فردی به شهادت می‌رسید، بلافاصله فرد غیوری اداره زندگی او را عهده‌دار می‌شد.

حضرت جعفر طیار که شهید شد، بلافاصله بعد از عده، ابوبکر همسر او را به عقد خود درآورد و وقتی ابوبکر از دنیا رفت، امام علی (ع) با او ازدواج کرد.^۱
 این هم یک نوع پرچم‌داری و رهبری است که ما متأسفانه به آن توجه نکرده‌ایم، در حالی که اینها مقولاتی است که ترتب نیازها را نشان می‌دهد و اسلام به آنها توجه نموده و با برنامه‌ها و دستورالعمل‌هایی، کل مشکل را حل کرده است.

۲/۲- حضرت داوود (ع) و سنتهای غلط در جامعه

قبل از صدر اسلام در زمان حضرت داوود (ع) هم چنین مشکلی موجود بود.

۱- مروج الذهب/ج ۲/ص ۳۱۵

در آن زمان حضرت داوود حکومت اسلامی داشت و مسائلی از قبیل جبهه و جنگ و شهادت و ... و برخی از خانواده‌های شهدا بی‌سرپرست بودند و آموزشان اصلاح نمی‌شد.

منافقین تبلیغات می‌کردند و نمی‌گذاشتند که امر خانواده شهدا اصلاح شود. همسران شهدا نیز حساس بودند و والدین و بستگان آنها هم حساسیت‌هایی داشتند، از جمله ازدواج مجدد همسر شهید را بی‌وفائی و ... تلقی می‌کردند.

واقعا سنت غلطی بود که با مسائلی شبیه آن، ما هم الان گرفتاریم. لذا از طرف خدا، برای سنت شکنی دستور آمد و به حضرت داوود امر شد که شما باید این سد را بشکنید.

اولین نفری که باید سد شکنی کند خود پیامبر است. خدا به داوود فرمود، «اوریا» که فرمانده لشکر توست. به جبهه می‌رود و شهید می‌شود، تو باید بعد از زمان عده، همسر او را به عقد خودت درآوری.^۱

با وجود آنکه در اجرای فرمان الهی حضرت داوود تهمت خورد و حتی این تهمت در تورات جعلی^۲ و در روایات اهل سنت تکرار شد^۳ و لیکن دستاورد و نتایج این جهاد مبارک، اینگونه آزار و اذیتها را کم اهمیت جلوه داد و نظام اسلامی از سلامت روانی و استحکام برخوردار شد.

۱- نور الثقلین ج ۴ ص ۴۴۶-۴۴۵ ذیل آیات سوره ص «... شددنا ملکه...» (ص/۲۰)

۲- تورات ص ۴۹۳-۴۹۰ کتاب دوم سموئیل باب ۱۱ و ۱۲

۳- نور الثقلین ج ۴ ص ۴۴۵ الدرالمثور ج ۷ ص ۱۵۶-۱۶۰

۳- نمونه‌های جامعه ما

۱/۳- خانواده‌های شهدا و معضل سرپرستی خانوادگی

حقیقت امر نیز همین است یعنی باید سرپرستی از مقامهای بالا شروع شود، تا دیگران هم اقدام کنند و خانواده‌های بی‌سرپرست، اداره شوند و سامان بگیرند. باید خانواده شهید فردی هم چون پدر و شخصیت پدر را بالای سر خود ببیند و احساس کند که اگر چه یک شخصیت معنوی و ملکوتی که پدر بود، شهید شد اما یک شخصیت معنوی دیگر جای او را پر کرده است و نیازهای مختلف او را تامین می‌کند.

اگر غیر از این حالت باشد، فرزند شهید احساس خلأ می‌کند و پیش خود می‌اندیشد که پدرش نعوذ بالله «هوس عرفانی» یا «هوس حوری بهشتی» داشته است.

فرزند شهید می‌بیند که زندگی دیگران سامان دارد، اما زندگی خودشان معطل مانده است.

همسر شهید می‌بیند همسرش که یک شخصیت مهربان، ملکوتی و عارف بود، رفت اما دیگران بهره‌مندند. او احساس می‌کند که شهدا فنا شدند و نظام حفظ شد اما پاداش آن برای خانواده شهدا چه بود؟، محرومیت از زندگی مشترک!!

لذا ما باید یک نقد جدی به خود بزنیم و ببینیم که چه کرده‌ایم، عدم توجه به نیازها، عدم توجه به منطق جامع اسلام است.

الحمدلله این منطق جامع وجود دارد و ما اگر اشتباه کرده‌ایم می‌توانیم برگردیم.

راه بازگشت و معیارهای اصیل الهی که هدایتگر ماست وجود دارد و به ما تذکر می‌دهد که اگر اشتباه کرده‌ایم اصلاح کنیم.

بخش دوم: جامعیت قرآن و نگرش سیستمی به آموزش و پرورش

۱- هدفگذاری و برنامه ریزی بر اساس ترتب و اولویت نیازها

آموزش و پرورش اولی‌ترین نهاد اجتماعی است که باید بر اساس ترتب نیازها اولویت‌بندی، هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی کند.

علاوه بر مسائل خانوادگی، در مسائل اجتماعی هم عدم توجه به برنامه‌ریزی بر اساس نیازها و اولویت‌بندی آنها، مشکل‌ساز خواهد بود. طبیعتاً برنامه‌ریزی باید نیازهای اولیه جامعه را تامین کند.

بعنوان مثال در برنامه‌ریزی نظام آموزشی کشور، مواد درسی‌ای که تعلیم داده می‌شود، باید نیازهای مادی و معنوی جامعه را تامین کند. در این زمینه، گام اول آموزش و پرورش است و بعد از آن دانشگاه و حوزه. رسالت حوزه، رفع نیاز

معرفتی و ایمانی جامعه است و رسالت دانشگاه رفع بخشی از نیازهای معرفتی، ایمانی و بخشی از نیازهای جسمی و روانی جامعه.

آموزش و پرورش به عنوان پایگاه اول، باید در توجه به نیازها، به طور جامع برخورد کند یعنی هم به نیازهای مادی و هم به نیازهای ملکوتی توجه کند.

اولین قدم در برنامه ریزی، هدف گذاری است. هدف گذاری در حوزه نیازهای مادی، رفع حداقل نیازهای مادی است یعنی آموزش‌ها باید نوجوانان و جوانان را به این مقصد برساند، چرا که اکثریت دانش‌آموزان، بعد از فراغت از تحصیل، وارد بازار کار و زندگی می‌شوند و به دانشگاه یا حوزه نمی‌رسند.

کسی که وارد زندگی می‌شود، هم نیازهای مادی و هم نیازهای معنوی دارد. پس باید از حیث آموزشهای مادی به جایی برسد که بتواند از طریق اطلاعات فنی و تخصصی وارد بازار کار و زندگی شود و نیازهای اولیه مادی‌اش را فراهم سازد. طبیعتاً تحقق این امر باید در حوزه‌های مختلف و براساس نیازهای اجتماعی، طراحی شود.

به طور مثال، کار و دانش یا فنی حرفه‌ای باید در آموزش‌ها به عنوان یک هدف باشد، در حالی که اکنون تقریباً برعکس است، یعنی هنوز بیشتر آموزش‌ها نظری و تئوریک است و درصد کمی از آنها عملی است و این به شدت نامعقول و حتی می‌توان گفت فاجعه است.

شما به بعضی از این کشورهای پیشرفته و صنعتی نگاه کنید:

در این کشورها بر اساس نیازها، مواد درسی را تعریف می‌کنند و تکنیسین تربیت می‌نمایند.

بسیاری از فارغ التحصیلان دبیرستانها، اصلاً دانشگاه نمی‌روند یعنی آموزش دبیرستانی آنها، برای تأمین نیازهای جامعه و خود فرد، کافی است.

متأسفانه دیده می‌شود که به نام «دین»، با «عقل» هم درست برخورد نمی‌کنیم در حالیکه «دین بدون عقل» دین نیست،^۱ و «عقل بدون دین» هم عقل نیست بلکه «نکراء» و شیطنت است.^۲

پیوند وسیع و محکمی بین «عقل و وحی» وجود دارد که اگر این ارتباط گسسته شود، جامعه دچار فاجعه می‌شود.

۲- ضرورت بازنگری و اصلاح در سیستم آموزش و پرورش

برخی‌ها خیال می‌کنند برنامه آموزشی، ربطی به تأمین نیازها ندارد اما این نوع تفکر، جزئی نگری است. اگر بخواهیم سیستم آموزشی خود را بررسی کنیم، باید ورودی‌ها و خروجی‌های آن را بررسی کنیم. باید ببینیم آیا خروجی‌های آن با اهداف تعریف شده ما هم‌خوانی دارد یا نه؟

در تشکیلات آموزش و پرورش، حدود یک میلیون نفر معلم، سیصد هزار نفر کارمند و بیست میلیون نفر دانش آموز مشغولند یعنی قریب به یک سوم جمعیت کشور در آن مشغولند که این تعداد تقریباً دو برابر کل جمعیت کشور عربستان است و بیش از ۳۰ درصد بودجه مملکت و سهم عمده‌ای از انرژی کشور را مصرف می‌کند.

در مقابل این همه نیرو و هزینه، خروجی آن چیست؟

۱- لا دین لمن لا عقل له اصول کافی، ج ۱، کتاب عقل و جهل

۲- تَلَكُ النُّكْرَاءُ، تَلَكُ الشَّيْطَانَةُ : همان

به نظر می‌رسد که ما به این موضوع توجه نکرده‌ایم و همان سیستم و روش نظام طاغوتی را ادامه داده‌ایم.

از حیث نیازهای مادی در این زمینه مشکل جدی داریم. از این که بگذریم، آیا نیازهای معرفتی جوانان ما، با این نظام آموزشی مرتفع می‌شود؟ آیا آخرت او اصلاح و تامین می‌گردد؟

نوجوان، در سن بلوغ، تحت تعلیم آموزش و پرورش است. آیا با این آموزش‌ها به این نکته می‌رسد که عالم خدائی دارد؟ و قرآن حکمت بالغه و حجت کامله منحصر بفرد خدا است و حجت دیگری (تورات موسی و انجیل عیسی) دیگر وجود ندارد.

ما باید تکلیف خودمان را با خدا و کتاب خدا روشن کنیم:
خدا می‌فرماید:

« وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ

خَبْرِ الْوَرِيدِ » (ق/۱۶)

خدا می‌گوید: «من از انسان به او نزدیکترم، من انسان را بهتر از خودش می‌شناسم.»
آیا این سخن خدا را باور و اعتقاد داریم؟

همین خدا می‌گوید: انسان وقتی به سن بلوغ برسد، می‌تواند بفهمد که قرآن کتاب خداست. این نکته، قطعی و جزء ضروریات اسلام است.

انسان مسلمان، که به سن بلوغ رسیده، به احکام الهی مکلف می‌شود و تکلیف به احکام الهی، بر پایه معرفت و ایمان و یقین به این نکته است که قرآن کتاب خداست.

قدم اول مسلمانی همین نکته است و تا انسان به این نکته یقین پیدا نکند، مسلمان نیست، مسلمان شدن، تقلیدی نیست؛ بلکه یقینی است! بر اساس نص قرآن و سنت، خدا به ما می‌گوید که دختر در سن بلوغ (که بر اساس نظر فقها بین ۹ سالگی تا ۱۴ سالگی است) می‌تواند بفهمد که قرآن کتاب خداست لذا در آموزش و پرورش، پایه‌های معرفتی که نوجوانان رابه این حد از ادراک و معرفت برسانند، باید فراهم شود بنابراین در آموزش معرفتی، هدف روشن است. هدف این است که نوجوان بفهمد که قرآن کتاب خداست، به آن ایمان بیاورد و به احکام الله متلبس شود.

این نکات، سخن خداست و اگر ما آن را باور داریم، باید براساس آن طرح و برنامه بریزیم و این یکی از آثار اسلام در مدیریت و برنامه ریزی آموزشی است.

۳- اصلاح آموزش و پرورش اولویت اول در اصلاحات

نظام ما یک نظام فرهنگی است و جان نظام، فرهنگ و دین آن است. جان فرهنگ هم در گرو سیستم آموزش و پرورش است پس آموزش و پرورش، گلوگاه نظام است. اگر قصور یا خرابکاری در نظام جامعه صورت گیرد سرچشمه آن اینجاست.

موضوعاتی مانند اسلامی شدن دانشگاهها، میانه راه است.

اگر می‌خواهیم جوان ما و جامعه ما اسلامی باشد، باید از آموزش و پرورش شروع کرد چرا که مرحله حساس اینجاست.

بحث مشکلات مدیریت و حل آنها نیازه مقدماتی بنیادین دارد که حداقل به موازات آن، باید به مباحث بنیادین توجه کنیم.

باید ببینیم تعریفی که از انسان می‌کنیم و مراحل رشد انسان از نظر قرآن چیست؟ باید ببینیم که نقاط عطف رشد انسان و مقاطعی که در آن وضعیت جدیدی در انسان پیدا می‌شود، کدامند؟

۴- نقاط عطف در منحنی رشد انسان

۱/۴- انعقاد نطفه

مرحله اول تکون نطفه است. وراثت هم از طریق تکون نطفه منتقل می‌شود. در همین مرحله، «اسلام»، آداب و احکامی را معین کرده است. از مسائل اساسی گرفته مانند اینکه رابطه والدین بر اساس عقد شرعی و حلال باشد و قبل از آن به «کفویت و عقل و دین و اخلاق» دو طرف، عنایت بیشتری می‌شود تا مسائل جنسی (مانند اینکه انعقاد نطفه در ایام عادت ماهیانه نباشد و ...) چرا که از این حیث در شخصیت فرزند اثر می‌گذارد. رابطه نباید شیطانی باشد، یعنی باید با ذکر خدا صورت گیرد. اسلام می‌گوید گاهی به جای دو نفر، سه نفر در تکون نطفه شریکند و نفر سوم شیطان است. قرآن تصریح می‌فرماید:

«و شارکهم فی الاموال و الاولاد» (سراء/۶۳)

«و با آنان در اموال و اولاد شراکت بجوی»

در برخی موارد شیطان در وراثت انسان سهم پیدا می‌کند! این مرحله حساسی است. اگر در ایجا شبهه و ابهام باشد، در آموزشهای بعدی مشکلات کلی‌تر و اساسی‌تر پیش می‌آید و درمان به راحتی رخ نمی‌دهد.

اگر در یک نسل، خرابی و خسارت بوجود آمد، آموزشها جواب نمی‌دهد. اما پیشگیری همواره کم خرج‌تر، مفیدتر و موثرتر از درمان است. اسلام در این زمینه منطق دارد. در قرآن و روایات، دریایی مطلب داریم که گنجینه‌های عالم ملکوت است. بر اساس تعالیم اسلام، زوجین باید قبل از تکون نطفه، تحت آموزش جدی، ضروری و مفید قرار بگیرند. آنها باید آداب اخلاقی، بهداشت روانی، بهداشت معنوی و حتی خورد و خوراک خود را رعایت کنند. مثلاً برای انعقاد نطفه بر اساس روایات معصومین (ع)، رابطه زوجین نباید بعد از نماز صبح یا بین طلوعین، وقت اذان، روبه قبله، پشت به قبله، اول ماه، وسط ماه، آخر ماه، وقت غروب و غیره باشد.^۱ اسلام در این زمینه برنامه‌های کلی و دستورالعمل دارد و این مساله کم خرج و به نظر ساده، بسیار پرفایده است.

وقتی که قرآن، انسان را اشرف مخلوقات معرفی می‌کند، فقط شعار نداده است بلکه برنامه هم داده است.

برنامه انسان در قرآن و سنت تفصیلی است نه اجمالی و برنامه انسان را از مرحله قبل از نطفه شروع، و در کلیه مراحل تعریف و طراحی و بیان کرده است.

۲/۴- دوران حمل

بعد از بحث نطفه، دوران حمل طفل مطرح می‌شود. در طول نه ماه بارداری شخصیت مادر در فرزند اثر می‌گذارد.

۱- رک بحار الانوار ج ۷۱ کتاب العشره، وسائل الشیعه ج کتاب العشره، اصول کافی ج ۲ کتاب العشره و کتبی همچون مکارم الاخلاق طبرسی و حلیه المتقین مجلسی و...

اسلام می‌گوید اگر انسان بخواهد در شخصیت فرزند جنینی دخل و تصرف داشته باشد، باید از طریق مادر او را تحت آموزش معنوی قرار دهد. لذا باید مادر، هم از نظر روحی و هم از نظر جسمی مورد توجه و تغذیه مناسب قرار گیرد.

آموزش کودک، به صورت غیر مستقیم از زمان نطفه در رحم مادر شروع می‌شود؛ و همین که سن جنین به ۴ ماهگی رسید و روح در او حلول کرد، آموزشهای مستقیم هم شروع می‌شود. در این مرحله اصواتی که مادر می‌شنود، کودک هم می‌شنود و اثر می‌پذیرد.

بر اساس این نقش حیاتی و سرنوشت ساز مادر، نقش زن و حرمت او، نقش و حرمت محوری است. سرنوشت بشریت به شخصیت زن بستگی دارد.

اسلام می‌گوید زن شغل‌های اساسی دارد. همسر داری و فرزند داری (تربیت فرزند) شغل اول و دوم اوست. حضور زن در شغل‌های اداری، در صورت وجود ضرورت شرعی و عقلی، شغل سوم است.

شغل‌های اصلی زن، سرنوشت جامعه را تعیین می‌کند و تغییر می‌دهد. متأسفانه در جامعه، آن چنان که شایسته است مقام مادر احترام پیدا نکرده است. با این حال، برخی علم «فمینیست» بر می‌افرازند و به نظر آنها، زن باید در ادارات و موسسات وارد شود و سلسله مراتب مدیریت را طی کند تا عزت و کرامت برایش رقم بخورد!

اما این گمراهی عظیمی است که شکل گرفته است. ما هم به درستی جایگاه‌ها را نشناخته‌ایم و حق را ادا نکرده‌ایم.

در خصوص آموزش، نظام اسلامی باید زوجین خصوصا مادر را تحت پوشش بگیرد. هرکاری را که می‌خواهیم بعدا انجام دهیم، باید در مراحل اولیه انجام دهیم، اگر این کار صورت بگیرد، بسیاری از مصیبت‌های بعدی را نداشته و این قدر به نیروهای امنیتی و پلیس و دادگاه و غیره نیاز نخواهد بود.

متأسفانه جامعه اجازه داده است که برخی از مردم بی‌تربیت بار بیابند و با هم جدال کنند و نظام برود آنها را از هم جدا کند و هرکس بی‌تربیتی کرد با او برخورد کند!

آیا به راستی این نحوه برخورد با مسائل، منطقی است؟ پیشگیری باید اول و اساس کارها باشد.

۳/۴- از تولد تا دوسالگی

در ادامه مراحل آموزش انسان، پس از نطفه و جنین، دوران شیرخوارگی کودک است.

اسلام می‌گوید که فرزند باید دوسال از مادر شیر بخورد یعنی حداقل ارتباط مادر با کودک دوسال است.^۱ حتی در بحث طلاق، بر اساس حکم اسلامی تا فرزند پسر دوساله نشده، نمی‌توان او را از مادر گرفت! فرزند دختر که تا هفت سالگی حضانتش با مادر است.^۲

در موردی هم که احیانا فرد ازدواج کرده و متوجه شده که همسر او درک و شعور درستی ندارد، یا فرد احمقی است، اسلام تاکید می‌کند که آن مادر نباید به

۱- «الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین» (بقره/ ۲۳۳)

۲- رک رساله‌های عملیه کتاب النکاح

بچه شیر بدهد چرا که در او تاثیر سوء خواهد گذاشت و شخصیت مادر، کودک را هم احق می‌کند:

«لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ اللَّيْنَ يُعَدِي» (وسائل النبی ج ۱۵ ص ۱۸۸)

بر این اساس یک مادر باید از قبل از تکیه نطفه تا ۲ سالگی طفل، تحت پوشش مادی و معنوی نظام قرار بگیرد و این حمایت باید مجانی و افتخاری باشد. در حقیقت این هزینه کردن، یک نوع سرمایه گذاری است، چرا که آموزش نوعی سرمایه‌گذاری بلند مدت است که نتایج و آثار آن در کوتاه مدت میسر نیست و باید آموزش را از این مراحل شروع کنیم.

۴/۴ - ۷ تا ۷ سالگی، ۷ سالگی تا بلوغ، بلوغ تا ازدواج

بعد از این مراحل، دو سالگی تا هفت سالگی فرزند، مرحله چهارم است و پس از آن، آموزش و پرورش، مرحله پنجم (۷ تا سن بلوغ) و ششم (از بلوغ تا ۱۸ سالگی) را در اختیار دارد و بعد از اتمام این مراحل، نوبت به دانشگاه و یا حوزه است.

عجیب است که ما تمام مراحل مقدماتی را رها کرده‌ایم و می‌خواهیم اسلامی شدن را از دانشگاه، شروع کنیم!

این همه فعالیت و هزینه برای اسلامی کردن دانشگاه‌ها صورت می‌گیرد و نتیجه قابل توجهی هم نمی‌دهد چرا که این برخورد و برنامه، منطقی نیست، وقتی ما خودمان با غفلت از جامع‌نگری با مسائل آموزش برخورد منطقی نکردیم، موافقت و مخالفت جزئی‌نگرانه با آن هم مبنای منطقی نخواهد داشت. می‌توان گفت که بعضی نقصان‌ها، برخی از خودی‌ها و موافقان را مخالف می‌کند!

۱/۴/۴- ضرورت تاسیس مراکز مشاوره و مددکاری در زمینه ازدواج

جامعه و نظام اسلامی، باید افراد را حتی در مورد انتخاب همسر کمک کند. وقتی یک انسان فهمیده و فرهنگی با شخصی که از فرهنگ بی بهره است ازدواج کند، بین آنها «کفویت» وجود ندارد.

چرا این انتخابهای غلط صورت می گیرد؟

برای اینکه عوامل شناسائی وجود نداشته است و نظام این اهرمها را ایجاد نکرده است.

ما می توانیم در مراکز فرهنگی، بخشی برای معرفی افراد و موردهای مناسب ایجاد کنیم. ما باید مشاوره و مددکاری را در این زمینه ترویج کنیم! این کار، اقدام مهمی در جهت سالم سازی محیط آینده و سرمایه گذاری عظیمی برای نسلهای آینده است.

ما اگر دو نفر مناسب را به هم معرفی کنیم، کلی از تشنجهای را از زندگی آنها گرفته ایم. این کار حتی اگر از بعد اقتصادی سنجیده شود، از صرف هزینه های کلان جلوگیری کرده است.

وقتی دو انسان فرهنگی با هم باشند و همدیگر را درک کنند، برای خدمت به نظام از مسائل درونی و صرف انرژی جسمی و فکری برای حل آنها آزاد خواهند بود.

اما اگر یک عنصر فرهنگی با یک شخص غیر متناسب ازدواج کند، در زندگی خانوادگی خود مشکل زیادی خواهند داشت.

چنین افرادی آن قدر در کشاکش مشکلات خودشان هستند و گرفتار درگیری می شوند که دیگر فرصتی برای ارائه خدمت فرهنگی به جامعه ندارند.

اگر اسلام را درست تعریف کرده بودیم، بحث اسلامی کردن جامعه از دانشگاه شروع نمی‌شد! این غصه را باید کجا بگوئیم و این ناله را باید کجا سر بدهیم؟! بهر حال انطباق برنامه‌ها با نیازها و ارتباط منطقی نیازها به تفصیلی که به بعضی از موارد و نمونه‌ها در بالا اشاره شد، حاکی از جامعیت قوانین و دستورالعمل‌های قرآن کریم است که چنانچه جامعه و حکومت دینی ما نیز از آن الهام گرفته و توجه ویژه در برنامه‌ریزی‌ها به این ویژگی مهم بنمایند، در حل بسیاری از مشکلات پیروز خواهد بود.

۱/۱/۴/۴- عملکرد ما

اگر بخواهیم نسلی و فردی اصلاح شود، باید پدر و خصوصاً مادر آن نسل قبل از انعقاد جنین و در زمان حمل در معرض آموزش باشد. خود کودک هم از دو سالگی می‌تواند تحت آموزشهای قرآنی قرار گیرد. قرآن کتاب جان است و آموزش محوری کودک باید بر مبنای قرآن باشد. اگر افراد از سنین کودکی در معرض آموزشهای قرآنی باشند، قرآن در جان آنها جذب می‌شود و در سنین بلوغ، اعجوبه‌های قرآنی متولد می‌شوند.

۲/۴/۴- سن بلوغ و تکلیف

سن بلوغ، سن تولد انسانیت است یعنی فرد از حالت غریزی صرف، خارج می‌شود. سن بلوغ، تجلی آدمیت انسان است و به این معناست که انسان می‌تواند به حضور خدا شرفیاب شود.

«سید بن طاووس» به این مناسبت که بالغ شده است و خدا او را به حضور پذیرفته بود، جشن تکلیف گرفت اما متأسفانه جشن تکلیفهای ما عمق لازم را ندارد. اگر از نوجوانان شرکت کننده در این مراسم بپرسیم که:

«آیا شما به این نکته که قرآن کتاب خداست علم دارید؟»
 نمی‌توانند جواب بدهند چرا که گاهی معلم آنها هم نمی‌تواند پاسخ دهد!

۱/۲/۴/۴ - کدام مصونیت!؟

در این حال آیا توقع داریم که این افراد بتوانند در مقابل تهاجم فرهنگی مصونیت داشته باشند؟
 به همین دلیل است که تامسانلی نظیر ماهواره و اینترنت... مطرح می‌شود به مشکل برمی‌خوریم.

در حالیکه قرآن که خود کتاب نجات است، اهرم مصونیت را نیز ارائه کرده است. لیکن ما آموزشها را بر مبنای قرآن طراحی نکرده‌ایم. برای حل این معضل، باید مبنای کار آموزش و پرورش در سنین قبل از بلوغ، قرآن باشد و آشنائی تمام عیار کودک با قرآن (صوت و لحن، تجوید، روانخوانی، روخوانی، موسیقی قرآن) صورت گیرد.

اگر جان کودک با موسیقی قرآن انس بگیرد، به هیچ وجه موسیقی فاسد را نمی‌پذیرد.

در این صورت است که مصونیت حاصل می‌شود و در نتیجه، کارهای آتی و مسئولیتهای آینده در قبال او ساده‌تر خواهد بود و بسیاری از مشکلات و گرفتاریها حل خواهد شد.

در اولین مرحله، کودک با ید با موسیقی قرآن و دعا به عنوان نواهای ملکوتی آشنا شود و جان او تغذیه گردد زیرا موسیقی قرآن، مبنای فهم قرآن است. بعد از آن با کلمات و موضوعات قرآن آشنا می‌شود و به تدریج پیش می‌رود.

۵- محورهای ضروری موضوعات قرآن در برنامه ریزی درسی

اینکه موضوعات قرآن برای تربیت چگونه انتخاب شود سوالی است که پاسخ آن در خود قرآن آمده است.

حجم آیات الهی، در قرآن، دو محور را به عنوان محتوای اصولی تربیت، معین می‌کند. این دو محور که حجم عظیمی از آیات را به خود اختصاص داده است عبارتند از:

۱. قصص قرآن

۲. آخرت

یعنی «تجربه گذشته» و «وضعیت آینده».

بیش از نیمی از آیات قرآن در مورد قصه‌های قرآن و آخرت است! در کلیه موضوعات مربوط به آخرت یعنی مرگ، برزخ، قیامت، بهشت و جهنم، بیش از یکهزار و پانصد آیه آمده است و تعداد آیات مشتمل بر قصه‌های قرآن هم بیش از هزار و پانصد آیه است.

این حجم، نشان دهنده دو مقوله اساسی برای آموزش است که بر اساس «case studi» و مورد کاوی است و محتوای آموزش از «موردها» استخراج می‌شود.

بررسی وضعیت «گذشته بشر» و «آینده‌ای که در پیش دارد»، تکلیف انسان را در زمان حال معین می‌کند و او را برای اطاعت از اوامر پروردگار مصمم می‌نماید.

«قصص قرآن» و «آخرت» دو موضوع است که اگر درست تبیین شود، بنیان تدبیر بر آنها استوار می‌شود.

تمام موضوعات و مسائل مبتلابه بشر به صورت عینی و عملی در این دو مبحث متجلی است و می‌تواند در تعیین مواد آموزشی برای آموزش و پرورش مورد استفاده واقع شود.

این موضوعات، «تجرباتی از زندگی گذشته» و «وضعیت آینده بشر» است که خداوند در اختیار ما گذاشته است.

اطلاعاتی که خداوند به ما می‌دهد، قطعی است. تحلیلهایی هم که بر آنها ارائه می‌دهد، مسلم و قطعی است.

خداوند وقتی تحلیل می‌کند ظاهر و باطن قضیه را با هم می‌بیند.

تجارب گذشته سرمایه‌ای که دست بشر به آنها نمی‌رسد.

وضعیت پس از مرگ هم از دسترس بشر خارج است پس اینها مقولات فوق عقلانی و سرمایه بسیار گرانبگداری است که توسط خداوند در اختیار بشر قرار گرفته است.

اگر دنیا بخواهد انسان را فریب بدهد، یا شرایط برای زندگی او مشکل باشد، با استفاده از «تجربه گذشتگان» و «نگاهی به آینده»، وضعیت خود را درک می‌کند و راه برای ادامه حرکت او هموار خواهد شد و انسان همیشه شاد و امیدوار خواهد بود.

نکته دیگر این است که از هر صنفی در قصص قرآن، الگو ارائه شده است. از فقیر بیچاره گرفته تا فرعون و ملکه امپراطور زمان و این الگوها یا در خط ولایت است یا در خط ضلالت.

برای آخرت هم به همین گونه است، از وضعیت طبقات مختلف در آخرت خبر داده است.

خداوند در قرآن، گذشته و آینده را با هم دپده است و این معنی (بررسی ویژگیهای قصص و مباحث آخرت) از عوامل درک خدائی بودن قرآن است. با مطالعه قرآن در می‌یابیم که گذشته و آینده برای قائل معنی ندارد. گاهی از اول خلقت می‌گوید، گاهی از آخر خلقت و کلیه اطلاعات او دقیق است. این اطلاعات و تحلیلها سرمایه‌ای است که در حوزه معرفتی و علمی، بالاترین ارزش را دارد و در واقع قیمت آنرا نمی‌توان تعیین کرد. اینها گنجینه‌های عظیم معرفتی است چرا که سرنوشت بشر را در سطح معلومات و مقتضای معرفتی ما بیان کرده است. اینها برترین آموزش برای انسان، قبل از بلوغ و بعد از آن در تمام زندگی است.

۶- اثرات آموزش جامع قرآن

اگر بخواهیم برای کودک، اثبات کنیم که قرآن کتاب خداست، باید سایر کتب مثل تورات و انجیل را هم به او معرفی کنیم و بعد تضادها و مشکلات آنها را برای او تبیین کنیم. همچنین باید دلایل خدایی بودن قرآن را به قدر وسع نوجوان در ابعاد سه‌گانه «لفظ» (فصاحت و بلاغت)، «معنی» (ابعاد اعجاز عبادی، اخلاقی، فلسفی، عرفانی، علوم تجربی، طبیعی و انسانی) و «هماهنگی لفظ با معنی» (موسیقی قرآن) به او آموزش دهیم. اینگونه عملکرد، جامعیت معرفتی توأم با عشق به قرآن در وجود نوجوان ایجاد خواهد نمود. اگر ما به این روش عمل کنیم دیری نخواهد پایید که ما با پدیده

عجیب مجتهدهای پانزده - شانزده ساله روبرو خواهیم شد و لشکر عظیم مجتهدهای قرآنی در دهه سوم جوانی پیدا خواهد شد.

ما الان بیست میلیون دانش آموز داریم و اگر این مجموعه را با محوریت قرآنی تا رسیدن به سن بلوغ آموزش دهیم و در ادامه یک درصد آنها جذب حوزه‌های علمیه شوند و چند درصد نیز در رشته‌های الهیات جذب دانشگاه شوند، قطعاً در میان مدت چند ده‌هزار محقق قرآنی و چند هزار مجتهد قرآنی خواهیم داشت علاوه بر آن در میان دانشجویان علوم انسانی و حتی تجربی - طبیعی با بن آموزشی قرآنی در سنین کودکی تا بلوغ، وجودهای خلاقیتی بروز خواهند کرد که تحقیقات بین رشته‌ای را با نگرشی ارزشی پی‌گیری خواهند نمود، امری که تصورش در سطح گسترده هم‌اکنون بسیار عجیب و ناممکن به نظر می‌آید.

پدر دکتر محمد حسین طباطبائی که در کار تربیت حافظان قرآن است، در عرض دو سال، یکصد و ده نفر کودک ۷ تا ۱۱ سال را حافظ کل قرآن کرده‌اند! این معجزه است. البته حفظ قرآن هدف نیست! فهم قرآن هدف است که متأسفانه تاکنون، معرفت جامع به قرآن نه تنها در سطح عموم که در سطح خواص معطل و مهجور مانده است:

«وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (قرآن/۳۰)

«بروردگار! براستی قوم من این قرآن را با میل و رغبت به غربت گرفتند!»

باید جامعیت قرآن مورد توجه و استفاده قرار گیرد زیرا در سایر ادیان، در کتابهای دینی آنان هم کلمات و نکاتی از همان کتابهای آسمانی تحریف نشده

وجود دارد! و به قول علامه طباطبائی در «اوپانیشاد» که کتاب بت پرستان است هم متنی شبیه به سوره توحید پیدا می‌شود! ولی آنچه اهمیت سرنوشت‌ساز دارد این است که باید جامعیت مد نظر باشد!

بعضی از این بی‌دقتی‌ها ممکن است باعث شود که بستر مساعدی برای بروز پلورالیسم فراهم شود. بخشها و اجزاء ناقص و از هم گسسته‌ای که ما مطرح می‌کنیم، کم و بیش در نصاری هم پیدا می‌شود! پس فرق ما و آنها چیست؟

از طرف دیگر گاهی اوقات اعمال و رفتار ناقص ما به نام قرآن تمام می‌شود چرا که به جهت غفلت ما و شیطنت دیگران اینگونه القاء می‌شود که رفتار ناقص ما آینه تمام نمای قرآن است و لذا نتیجه می‌گیرند که قرآن با تورات فرقی ندارد و به این ترتیب مشاهده می‌شود ضعفهای ما راه فتنه و شیطنت را باز کرده است. شیطان قوی نیست بلکه این ما هستیم که ضعیفیم:

«إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا» (نساء/ ۷۶)

«براستی توطئه شیطان بسیار ضعیف می‌باشد.»

وقتی بدن سالم باشد میکروب، نمی‌تواند در آن نفوذ کند ولی وقتی پوست بدن زخمی شد، میکروب بر آن می‌نشیند. ما هم اگر قوی باشیم شیطان نمی‌تواند نفوذ کند.

ولی متأسفانه ما این بدن زخمی را علاج نمی‌کنیم و از این جهت برای نفوذ فتنه مستعد است. قرآن در این باره اشاره می‌کند که شما دشمنان زیادی در بین مشرکین و اهل کتاب دارید که همواره علیه شما فتنه انگیزی می‌کنند و درصدد

آزار و صدمه زدن به شما می‌باشند اما اگر تقوی و صبر داشته باشید اذیت و آزار آنان بسیار جزئی و بی‌اثر خواهد بود.

اما اگر صبر و تقوی نداشته باشیم در مقابل مکاید شیاطین ضعیف خواهیم بود و کار بسیار دشوار می‌شود و مشکلات فراوانی در پیش رو خواهیم داشت. (ال عمران: ۱۷۶)

اگر امام راحل می‌فرماید: آمریکا هیچ عطشی نمی‌تواند بکند. این حکم، مطلق نیست.

این بیان حضرت امام برگرفته از قرآن است چرا که قرآن می‌فرماید:

« يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ لَا تَضُرُّكُمْ مِنْ ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً فُتِنُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ » (مائده: ۱۰۵)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بر شماست مراقبت از خودتان، چرا که شما را ضرری نمی‌رساند آنکه گمراه است بشرط آنکه هدایت یافته باشید.»

یعنی اگر شما به حال خودتان رسیدگی کردید و مراقب خودتان بودید و بر اساس قرآن هدایت یافتید، آن وقت آمریکا هیچ غلطی نخواهد کرد. یعنی قبل از شعار «مرگ بر آمریکا» باید شعار «مرگ بر تحمل گرانی، دنیاپرستی، عدم رسیدگی به حال فقرا، عدم رسیدگی به احوال جوانان و ...» سر داد در حالیکه در عمل چنین نیست و کمتر کسی به جوانان و مشکلات آنان توجه می‌کند.

برخی از جوانان ما به خاطر عدم تدبیر به مشکلاتی مانند فحشا و اعتیاد دچار شده‌اند.

آیا این وضع روحی و جسمی جوانان شایسته در پیش گرفتن و وصول مقام خلیفه‌اللهی آنهاست؟

متأسفانه یکی از رویه‌هایی که برای اصلاح امر نوجوانان و جوانان رایج است، این است که بدون ارائه یک روش تربیتی صحیح، در صورت تخلف و بروز بی‌تربیتی از سوی آنها، آنان را تنبیه می‌کنیم.

از اول به فکر ادب و تربیت کودک و نوجوان نیستیم، او را به حال خود رها می‌کنیم تا بی‌تربیت بار بیاید و بعد او را به دلیل همین بی‌تربیتی شلاق می‌زنیم؟ آیا این کار منطقی است؟

۷- توائل، مهمترین آفت جامعه اسلامی

قبل از انقلاب متدینین از غیر متدینین کاملاً جدا بودند و اگر فردی بیچ رادیو و تلویزیون خود را می‌بست و دل به مسجد و هیئت و کارهای مذهبی می‌سپرد، تا حدود زیادی از خطرات مصون بود.

افراد مذهبی هم از هر قشری خود را موظف می‌دانستند که از مفساد دوری کنند و خود را مصون بدانند.

اما امروز چنین نیست. جامعه حائلی از توائل (به یکدیگر واگذار کردن امور و سلب مسئولیت از خویش) دارد همه از همدیگر انتقاد می‌کنند و مسئولیت را گردن دیگری می‌اندازند. اگر بخواهیم جامعه از مشکلات و آفات مصون باشد، باید از خودمان شروع کنیم.

مثلاً در قلمرو مدیریت، قدم اول این است که هر مدیری از خود و زیر مجموعه خودش شروع کند. اگر غیرت الهی خود را به کار انداختیم و به تکلیف شرعی خودمان عمل کردیم و به دیگران هم تذکر دادیم، مدد ربانی و عنایت خداوند هم به ما کمک می‌کند و اوضاع سامان می‌یابد.

در زمینه نسل جوان هم، همانطور که قبلا گفته شد، باید قبل از انعقاد نطفه و از آموزشهای پدر و مادر شروع کرد و بعد از آن در سنین کودکی و تحصیلات آموزش و پرورش افراد را با کتاب خدا آشنا ساخت.

متأسفانه الان بعضی از مباحث درسی دانش‌آموزان نه تنها هیچ مشکلی از آنها حل نمی‌کند بلکه باعث اتلاف وقت آنهاست. باید مطالبی به جوانان آموزش داده شود که در اعتقاد و اخلاق آنها اثر قطعی بگذارد.

در این زمینه پیشنهاد می‌شود به صورت یک مدل آزمایشی، گروهی از دانش‌آموزان (حدود ۵۰۰ نفر) تحت آموزشهای مبتنی بر قرآن قرار گیرند. این طرح به عنوان یک فرضیه علمی و منطقی قابل اعتنا است و باید مورد توجه مسئولین آموزش و پرورش قرار گیرد و اگر جواب داد، به سرعت نظام آموزشی جامعه بر اساس آن اصلاح شود.

۸- قرآن، کتاب خلاقیت

یک رکن اصلی آموزش، بحث خلاقیت و قدرت تفکر است. قرآن به ما می‌گوید که اساس تفکر شما باید اصلاح شود:

« قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مِثِّيَ وَإِنِّي مِمَّنْ تَتَفَكَّرُونَ... »

(سبا/۴۴)

«بگو جز این نیست که من شما را به امر واحدی موعظه می‌کنم به اینکه

دوتا دوتا و به تهنای بخاطر خدا قیام کنید سپس ببینیدشید...»

قرآن کتاب خلاقیت است و می‌خواهد که انسان را عاقل، متفکر و خلاق بار بیاورد. حتی قرآن تعریف کرده است که این موجود خلاق چگونه شکل می‌گیرد و مراحل و محتوای آموزشی او کدام است؟

علاوه بر این، از عقل بشری و روانشناسی شخصیت نیز می‌توان کمک گرفت و بدین ترتیب وحی و عقل را در خدمت آموزش انسان قرار داد.

خلاصه فصل هشتم

- «جامعیت» و «کمال» دو ویژگی اساسی قرآن کریم است.
- معیار جامعیت، توجه به تمام ابعاد نیازهای مادی و معنوی است.
- لازمه جامعیت قرآن نگرش سیستمی به مجموعه مباحث قرآنی است.
- توجه به حداقل نیازهای مادی شرط اصلاح بعد معنوی جامعه است.
- اولین جلوه جامعیت قرآن تحول اساسی در نظام آموزش و پرورش می‌باشد.
- لازمه هدفگذاری آموزشی، توجه به مراحل رشد و نقاط عطف شخصیتی انسان می‌باشد.
- سن بلوغ و رسیدن به سن تکلیف، برنامه ریزی آموزشی قبل و بعد از بلوغ را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد.
- سن تاهل، مقصد دیگری در هدفگذاری و برنامه‌ریزی آموزشی می‌باشد.
- دو محور اساسی «قصص قرآن» و «مباحث آخرت» از موضوعات اساسی آموزش دین قبل و بعد از بلوغ می‌باشد.
- آموزش تفصیلی قرآن مبدأ بستر سازی شکوفائی و به ثمر رسیدن «تفکر خلاق» در نسل جوان می‌باشد.

فصل نهم:

جامعیت قرآن و اقتضائات مقطعی

مقدمه

در ادامه بحث جامعیت قرآن، مساله اقتضائات مقطعی و شرایط زمانی را مورد توجه می‌دهیم و نقش اقتضائات را در تحقق دین و مدیریت اسلامی از طریق بررسی مثالهایی از صدر اسلام و قصص قرآن پی می‌گیریم.

بخش اول: زمینه‌سازی پیامبر اکرم برای عمل به احکام الهی

مقدمه

با توجه به روند تحقق احکام در حکومت اسلامی زمان پیامبر، در می‌یابیم که بیان بعضی از احکام الهی، با توجه به اقتضانات و شرایط اجتماعی آن زمان، در اوائل حکومت پیامبر (ص) مطرح نشد و به تاخیر افتاد. مانند حکم حجاب بانوان که پنج سال بعد از هجرت (یعنی ۱۸ سال بعد از بعثت پیامبر) با نزول سوره نور و احزاب ابلاغ شد.

این نکته بسیار قابل تأمل است و بیانگر اهمیت پایه‌ها و مقوماتی است که جامعه نیاز به تحققش دارد تا حکم حجاب را بپذیرد.

یکی از علل تدریجی بودن نزول قرآن هم همین است چرا که قرآن نسخه درمان دردهای بشر است و این نسخه باید مورد عمل واقع شود لذا تحقق مفاهیم کاربردی قرآن نیاز به زمان و زمینه‌های لازم دارد تا در ذهن، روح، اخلاق، رفتار و عملکرد مسلمانان تجلی و تاثیر ملموس پیدا کند.

در شرایطی که مومنین و مسلمانان، ظرفیت عملی و اطلاعات دینی کافی را نداشتند، خداوند آیات احکام را نازل نمی‌کند تا اینکه افراد و جامعه به ظرفیت‌های لازم برای فهم حکم و عمل به آن دست پیدا کنند.

اگر لحاظ ظرفیت‌ها و وسع جامعه نبود، خداوند تمام احکام را در آغاز بعثت پیامبر به او ابلاغ می‌کرد و از او می‌خواست که آن احکام را به یکباره در جامعه پیاده کند ولی می‌بینیم که چنین نشد.

۱- اقتضائات و مراحل تحقق دین از منظر آیات مکی و مدنی

۱/۱- ضرورت پذیرش مرحله بندی بودن اجرای احکام

نکته مهمی که در زمینه اجرای احکام قرآن باید مورد توجه قرار گیرد، «مرحله بندی تحقق دین» است.

مرحله اول در این زمینه، «اعتقادات، اخلاق و احکام انسانی» است که در قرآن کریم بیشتر آیات مکی به این نکات اشاره دارد.

به طور مثال اگر به ده فرمانی که در سوره انعام فهرست شده است توجه کنیم، می‌بینیم که این فرمانها همان ده فرمانی است که از اول خلقت مطرح بوده و مخصوص یک دین نیست بلکه جزء مشترکات کلیه ادیان الهی است.

این ده مورد در آیات ۱۵۱ تا ۱۵۳ سوره انعام مطرح شده است و عبارت است از:

- توحید
- احسان به پدر و مادر
- عدم قتل فرزند
- عدم نחشاء
- عدم آدمکشی
- عدم ظلم به یتیم
- وفای به عهد
- عدم گرانفروشی
- عدم قضاوت به ظلم (با قضاوت به عدل)
- حفظ وحدت

تمام این موضوعات، شامل «احکام انسانی و مباحث عقلانی» است و «عقل بشر» آنها را می‌فهمد.

لذا اسلام در آغاز راه این مسائل را ترویج می‌کند و آنها را بستری برای احکامی که بیشتر آن «مباحث فوق عقلانی» است، قرار می‌دهد.

مثلاً نماز به عنوان یکی از احکام اسلامی و یکی از فروع دین، یک مقوله فوق عقلانی است. نماز یکی از معجزات اسلام و مرکبی است که انسان را تا ملکوت اعلیٰ بالا می‌برد و جالب اینکه در همین حکم، بالغ بر چهارهزار حد و حکم شرعی وجود دارد!

نماز مقوله‌ای است که عقل بشر و حتی عقل پیامبر که عقل کل است، به آن نمی‌رسد. به همین دلیل خداوند می‌فرماید:

«عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۲۳۹)

«به شما آموخت آنچه را که نمی‌توانستید بیاموزید.»

یعنی پیامبر (ص) ابتدا مباحث عقلانی و اخلاقی را از جانب خدا مطرح کرد و سپس به سراغ مباحث فوق عقلانی و تعبدی رفت.

۲/۱- «مرحله بندی» نکته مهم آموزشی

این نکته، یک آموزش بسیار مهم برای ماست که اگر امروز هم بخواهیم دین خدا را مطرح کنیم، در درجه اول باید سراغ «مشترکات» و «مباحث عقلانی» برویم، همان نکاتی که پیامبر (ص) و قرآن در مراحل اولیه بعثت و در مکه مطرح فرمودند.

اگر ما در قدم اول سراغ مسائلی مانند حجاب و قصاص و احکام بانوان و برویم، مخاطب ما که از اسلام شناختی ندارد، وحشت می‌کند. از آن طرف دشمن هم آنها را تحریک می‌کند و در نتیجه فرصت برای معرفی اسلام به صورت واقعی از دست می‌رود.

پس «مرحله بندی» یک نکته اصول و اساسی در تحقق دین است.

امام باقر (ع) هم با اشاره به فرمانهای اساسی ارائه شده در قرآن، می‌فرماید که این آیات وعده و وعید دارد اما احکام ندارد.^۱

۳/۱- ضرورت الگوپذیری از شیوه‌های حکومتی پیامبر(ص)

ما هم در جامعه خودمان باید این ترتب را در نظر بگیریم و بر اساس آن عمل کنیم؛ در حالیکه متأسفانه دیده می‌شود که در این مسائل، بی‌دقتی صورت می‌گیرد. خداوند در این زمینه راه را به ما نشان داده است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» (احزاب/۲۱)

«به حقیقت که برای شما در شخصیت رسول خدا الگوهای ارزشمند فراوانی موجود است.»

پیامبر الگوی کامل ماست و باید اداره کردن مملکت را از او بیاموزیم. شیوه‌های حکومتی پیامبر، مشتمل بر عالیترین تدبیرها بود چرا که مستقیماً از طرف خداوند سبحان به ایشان نازل می‌شد پس وقتی پیامبر ترتب احکام را رعایت می‌کند، ما به طریق اولی باید رعایت کنیم. اگر خداوند می‌خواست که از اول بعثت نماز را واجب کند، به پیامبر می‌فرمود و او هم اعلام می‌کرد ولی خدا این کار را نکرد. چرا؟ اگر به نظر می‌رسد که در جامعه امروز ما، برخی افراد حکم حجاب را نمی‌فهمند یا نمی‌پذیرند و آنرا پس می‌زنند باید دلایل آنرا بررسی کنیم. اگر پیامبر الگوی ماست - که هست - باید ترتیب و روش اجرایی پیامبر را بررسی کنیم، بیاموزیم و بکار بندیم.

۱/۳/۱- پیامبر و ترتب در اجرای احکام

پیامبر فرهنگ «انفاق» را ترویج کرد، با «باند‌های فحشاء» از همان ابتدای حکومت، به جد مبارزه کرد، جامعه را تحت «آموزش اخلاقی» قرار داد، «احکام

مربوط به محرم و نامحرم» و «ارتباطات» را در خانه و کوچه و بازار بیان کرد، «بیج ازدواج» به راه انداخت و پس از آن آیات غلاظ و شداد و برخورد با متخلفان را به مردم عرضه کرد.

یعنی اگر کسی بعد از آن همه آموزش و زمینه‌سازی و مساعدت، مرتکب فحشا می‌شد، شلاق می‌خورد!

قرآن هم تاکید می‌کند که در این صورت، هیچگونه رحم و رافتی در قبال متخلفان از خود نشان ندهید:

«وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ» (نور/۲)

«و نبایستی شما را نسبت به آن دو رافتی در دین خدا فراگیرد.»

در صحنه مجازات متخلفان، باید مردم و مومنین جمع شوند و در اجرای مجازات هم جای هیچ رحمی نیست چرا که فرد مرتکب فحشا هیچ بهانه‌ای نداشته است، بجز هوسبازی و کسی که با وجود شرایط رفع نیاز به خاطر هوسبازی مرتکب فحشا شود مستحق مجازات است.

۲/۳/۱- قرآن و دستور حجاب

قرآن کریم به همه زنهای مسلمان دستور حجاب می‌دهد:

«وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ» (نور/۳۱)

«وبایستی زنان بواسطه روسری‌هایشان بر سینه‌هایشان پوشش قرار

دهند.»

یعنی سرپوش و روسری خود را بر روی گریبان و سینه خود بیندازد ولی برای زنهای متدینه و مشخصه دستور حجاب برتر و کامل می‌دهد:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَ بَنَاتِكُمْ وَ نِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْرِنَهُنَّ عَلَيْنَ مِنْ

جَلْبَابٍ» (احزاب/ ۵۹)

«ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مومنان بگو که از پوشش

سراسری‌شان بر خود نزدیک کرده سيطرة بخشند.»

«جلباب» لباسی است که نه تنها سر و سینه را می‌پوشاند بلکه انتهای آن از زانو

هم پائین‌تر است به عبارت دیگر این آیه سند «چادر» است.

و کسانی که می‌خواهند حجاب کامل و برتر داشته باشند و رعایت «تدین» و

«تشخص» را بنمایند، باید به این لباس درآیند:

«ذَلِكَ أَدْمَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذِينَ» (احزاب/ ۵۹)

«آن حکم نزدیک‌تر است به اینکه بانوان شناخته شوند پس مورد آزار و

اذیت واقع نشوند.»

این حجاب بیانگر شخصیت آنهاست و دلیل اعتقاد و التزام آنها به حجاب و

عفت است و از این‌رو کمتر مورد توجه و افکار سوء اراذل و اوباش قرار

می‌گیرند.

خداوند سبحان می‌خواهد از طریق رعایت حجاب کامل توسط بانوان، حجت بر

مردم تمام شود و بهانه‌ای برای چشم‌چرانی و هوسرانی باقی نماند لذا در ادامه

می‌فرماید:

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ

لَتُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا»

مَلْعُونِينَ إِنَّمَا تُقْفِلُوا أَخَذُوا وَ قَتَلُوا تَقْتِيلًا» (احزاب/ ۶۰ و ۶۱)

«اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری است و کسانی که در شهر ایجاد اضطراب و نگرانی می‌کنند، دست از مزاحمت بردارند، برآستی شما را نسبت به آنان به حرکت در آورده سپس آنان با شما در شهر جز به مدت اندکی مجاورت نخواهند داشت در حالیکه محکوم به لعنت خدایند. اینان هر جا یافت شوند، دستگیر شوند و بطرز فجیعی کشته خواهند شد!» این آیات دستور اکید برای برخورد بسیار شدید و سخت با کسانی است که مزاحم نوامیس مردم می‌شوند.

۴/۱- بستر سازی فرهنگی پیش‌نیاز اجرای احکام الهی

ما هم اگر مانند پیامبر(ص) عمل می‌کردیم، مسائل را درست تبیین می‌کردیم و راه را برای ازدواج جوانان هموار کرده بودیم، بهانه‌ای برای هوسبازان وجود نداشت و در آن صورت می‌شد با متخلفین به شدت برخورد کرد.

الآن در جامعه ما وضع برعکس است. برخی از فضاهای جامعه برای حضور زنان مشکل‌ساز است به نحوی که برخی از متدینین جرأت نمی‌کنند ناموس خود را از منزل خارج کنند و از طرفی آنقدر موانع سر راه جوانان و ازدواج آنان وجود دارد که نمی‌توان از آن چشم‌پوشی کرد.

بدین ترتیب برخورد شدید و کامل با متخلفان نیز قدری بازتاب منفی خواهد داشت.

در صورتی که اگر ترتب در اجرای احکام رعایت می‌شد و از ابتدا بستر فرهنگی کار را فراهم می‌کردیم و برای حل مشکلات جوانان و تسهیل ازدواج آنان بسیج می‌شدیم، امروز می‌توانستیم با متخلفین هوسباز به شدت برخورد کنیم و از هیاهو و شیطنت کسی هم نمی‌ترسیدیم:

«إِنْ تَصْبِرُوا وَ تَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُكُمْ شَيْئاً» (آل عمران/ ۱۲۰)

«اگر صبر به خرج دهید و تقوا پیشه کنید نوطنه آنان (اهل کتاب) هیچ

ضرری به شما نخواهد داشت.»

وقتی جامعه نسبت به کارهای ما توجیه باشد و خصوصاً جوانان دلیل اقدامات

تربیتی نظام را بدانند، مشکلات بسیار کمتر خواهد بود.

اگر امروز از جوانان پرسیده شود که

«نظرتان در مورد اجرای حکم شلاق برای مجرمین منکراتی و اخلاقی چیست؟»

چه حسی خواهند داشت؟

وقتی جوانی از یک طرف دلش به کسی بند است و می‌خواهد ازدواج کند و از

طرف دیگر مشکل اشتغال و مسکن و موانع بیشماری سر راه ازدواج دارد چه

تکلیفی دارد؟ آیا مجازات اسلامی برایش قابل قبول و توجیه است؟

ولی اگر مقدمات ازدواج فراهم شود، مشکلات اقتصادی و اشتغال جوانان حل

شود به نحوی که بتوانند به موقع اقدام به تشکیل خانواده کنند، در آن صورت

است که آحاد افراد جامعه، مجازات مرتکبین فحشا و فساد را انتظار دارند و اگر

کسی مجازات شد، همه حمایت و تحسین می‌کنند.

۵/۱- ضرورت توجه به جوانان

ما اگر خواهان پایگاه محکم برای اسلام هستیم، باید به جوانان توجه کنیم چرا که

جوانان مرکز ثقل اسلام هستند:

«فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِذْ أَرَاهُ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خُوفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَئِهِ» (یونس/ ۸)

«پس به موسی ایمان نیاوردند مگر فرزندان و جوانانی از قومش در حالیکه بر خوفی از فرعون و صاحبان حشمت او بسر می‌بردند.»

حتی در زمان خوف و ترور فرعون، جوانها به حضرت موسی (ع) ایمان آوردند. امروز هم بسیاری از کشورها خصوصاً کشورهای پیشرفته، دنبال نیروهای جوان هستند و ما با داشتن این همه جوان برنامه مناسبی برای ساماندهی آنها و فعالیتهای آنها نداریم و در این میان توجه به «ترتیب و مرحله‌بندی در اجرای احکام اسلام» برای سامان دادن به امور جوانان بسیار موثر است چرا که مرحله‌بندی بر اساس اقتضائات است.

یعنی در اجرای احکام الهی باید بینیم که شرایط جامعه چه چیزی را اقتضا می‌کند.

در زمان پیامبر (ص) هم همینطور بود یعنی تا شرایط برای اجرای حکمی مهیا نبود، حکم ابلاغ نمی‌شد چرا که احکام الهی، یک موضوع تئوریک نیست، برای عمل کردن است.

از سوی دیگر، مطرح کردن مسئله‌ای که نمی‌توان به آن عمل کرد، باعث وهن آن موضوع می‌شود.

لذا باید برنامه‌ریزی و زمان‌بندی کرد تا پس از انجام مقدمات، همه احکام الهی در زمان مقرر خود اجرا شوند.

همه قرآن باید اجرا شود اما این اجرا نیازمند توجه به اقتضائات هر جامعه و زمان‌بندی خاص است.

۶/۱- ترویج ازدواج و آموزش معارف دینی دو راه مبارزه با فحشاء

در جامعه‌ای که فحشا زیاد است (و حتی شغل رسمی است!) در صورتی که حکومت اسلامی برقرار شود، نمی‌توان همه را شلاق زد چرا که باید اول جلوی فحشا را گرفت و این افراد را که واقعا بیمارند، معالجه کرد و سپس به اجرای احکام پرداخت.

خداوند برای درمان بیماری زنان بدکاره به پیامبر (ص) می‌فرماید:

«فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ» (نساء/ ۱۵)

«پس آنان را در خانه‌ها به محکمی نگاه دارید.»

آنها را در خانه نگاه‌دارید نه زندان! یعنی محیط بازپروری او باید خانه باشد و طبعاً در خانه شوهر هم دارد. از سوی دیگر «مجرد ماندن» در اسلام به شدت نکوهش و «ازدواج» بسیار تشویق و ترغیب شده است:

«مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ»

«کسی که ازدواج کند، نصف دین خود را حفظ کرده است.»

لذا برای تحقق این امر، بودجه فرهنگی باید در دو بخش تخصیص یابد. یک بخش در «ترویج و تسهیل ازدواج» و بخش دیگر در «آموزش معارف قرآن» که این دو مقوله ارتباط مستقیمی با هم دارند. اگر جوان در زمان مناسب و با شرایط آسان ازدواج کند، زمینه روحی و روانی او برای فهم معارف قرآن فراهم خواهد شد و متقابلاً آموزش معارف قرآنی، بر شکوفائی زندگی آنها تاثیر سازنده خواهد داشت.

در زمینه تحقق و تسهیل ازدواج هم، اولاً خود جوان مسئول است بعد پدر و مادر او و بعد اقوام و هم محلی و همشهری و نهایتاً نظام جامعه. اکنون شرایطی بر جامعه حاکم است که جوانها مشکل دارند و از لحاظ شغل و مسائل مالی در مضیقه هستند و لذا مراتب بعد، یعنی پدر و مادر و ... حکومت اسلامی باید به تکلیف شرعی خود در این زمینه عمل کنند. شاید بتوان گفت در این زمینه دین را نیمه‌کاره تعریف کرده‌ایم و دلیل آن نکته هم این است که می‌بینیم تکلیف‌های قرآنی وسیع‌تر از رساله‌هاست. مسائل اجتماعی اسلام باید به صورت احکام اجرایی وارد رساله‌های علمیه شود و الا آخرت جامعه در معرض خطر قرار می‌گیرد.

۲- اقتضائات و ضرورت تدریج یا تاخیر در حکم

زمانی که پیامبر اسلام حکومت تشکیل دادند مردم گرفتار سیره جاهلی و اخلاق غلطی بودند. و از بیماریهای فکری و روحی مختلفی رنج می‌بردند. بعضی از این بیماریها در حدی بود که مردم آمادگی فعلی برای درمان و اصلاح داشتند.

اما این اقتضائات تأثیری در زمان نزول احکام و در درمان دسته‌ای دیگر از بیماریها که بحالت اعتیاد عمومی بود و دامنگیر اکثریت جامعه بود و مشکلات جدی ایجاد کرده بود، نداشت همچون وجوب نماز و روزه و ... و ظرفیت حداقلی هم وجود نداشت تا در صورت نزول حکم به آن عمل کند همچون معضل ربا، قمار و شرابخواری، فحشاء و غیره... در حل این قسم بیماریها به دو صورت عمل شد:

۱- تدریج در مرحله حکم و تحقق، به‌مراه بسترسازی: در زمانی که موضوع قابلیت مرحله‌بندی شدن را دارا بود، همچون معضل ربا، قمار، شراب‌خواری و فحشا و ...

۲- تاخیر در حکم و تحقق: در زمانی که مرحله بندی موضوع معنا نداشت همچون حکم حجاب، طهارت اهل کتاب، ازدواج با اهل کتاب و ...

۱/۲- حجاب و تاخیر در حکم

در زمانی که پیامبر حکومت خود را در مدینه تشکیل داد، اکثریت مردم هنوز تحت تاثیر فرهنگ جاهلیت بودند. به همین دلیل پیامبر خدا در صورت نزول برخی از احکام، با مشکلات جدی عملی مواجه می‌شد.

جامعه‌ای که عادت به بی‌حجابی داشت، در صورتی که به یکباره با حکم حجاب مواجه می‌شد، ظرفیت و توان فکری لازم را برای عمل به آن نداشت و به همین جهت لازم بود که قبل از نزول این حکم، زمینه‌های فکری، روانی افراد و همچنین بسترهای اجتماعی آن فراهم شود.

برخی از بسترها و زمینه‌های لازم قبل از نزول حکم حجاب عبارتند از:

- ۱- تبیین و تقویت اعتقادات صحیح
- ۲- اعمال سیاست اقتصادی مدبرانه برای رفع مشکل فقر، که «فقر» از عوامل تقویت‌کننده و بستر ساز فحشاء است.
- ۳- ترویج فرهنگ رسیدگی به حال فقرا و محرومین
- ۴- برخورد با باندهای فحشاء و منکرات
- ۵- تبیین احکام روابط بین محرم و نامحرم
- ۶- ترویج و تسهیل ازدواج

پیامبر اکرم ابتدا در چند سال اول رسالت خویش، به این زمینه‌ها می‌پردازد تا جایی که بستر لازم برای پذیرش حکم حجاب آماده می‌شود و حتی خود جامعه تشنه حجاب می‌شود و یک بهانه برای ابلاغ حکم حجاب کفایت می‌کند.

۱/۱/۲- حکم حجاب

یکی از روزها، یک جوان انصاری در کوچه با کنیزی بی‌حجاب روبرو شده و محو جمال او می‌شود به نحوی که با میخ دیوار برخورد می‌کند و سر و صورتش مجروح می‌شود.

به خدمت پیامبر می‌رود و جریان را بازگو می‌کند، و کسب تکلیف می‌کند. در پی آن، دستورالعمل حجاب نازل می‌شود تا شرایطی فراهم شود که افراد به چنین خطاها و مشکلاتی دچار نشوند.^۱

یعنی خود جامعه و جوان متدین احساس می‌کند که بی‌حجابی، خطرناک است و به همین دلیل، تشنه حجاب می‌شود.

لذا وقتی آیه حجاب نازل شد، بانوان جامعه به سرعت محجبه شدند و مقنعه‌ها و جلباب‌ها (روسری چادر مانند) اندام آنها را پوشاند. همه آمادگی پیدا کردند که خانمها به روسری و لباسهای بلند پوشاننده بدن متلبس شوند.

این جریان، لزوم توجه به اقتضائات و نیز تاثیر عمیق بستر سازی فکری و فرهنگی در پذیرش و عمل به احکام اسلام را نشان می‌دهد و برای تمام آیات و احکام قرآن صادق است..

۱- نورالثقلین ذیل آیات سوره نور

۲/۱/۲- قرآن نسخه عمل

آیات الهی که نازل می‌شود، برای عمل کردن است و باید پس از ابلاغ به سرعت و جدیت مورد توجه و عمل واقع شود و در غیر این صورت مورد استهزاء و اهانت واقع شده است. بنابراین آیات وقتی نازل می‌شوند که آمادگی برای عمل سریع و جدی به آنها وجود داشته باشد.

وقتی قرآن به عنوان نسخه شفا بخش برای انسان تجویز شده است، صرف مطالعه مندرجات نسخه کفایت نمی‌کند بلکه باید محتویات نسخه تهیه و مصرف شود. خود قرآن هم می‌فرماید:

« وَ نَزَّلَ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ » (سراء/۸۲)

«و همواره از قرآن فرو می‌فرستیم آنچه را که یکبارچه در مان و بهبودی و رحمت برای مومنان است.»

هر چه از آیات الهی در قرآن نازل شده، مایه شفا و درمان درد است.

دستورات قرآن دردهای اعتقادی، اخلاقی، فردی، اجتماعی و خلاصه کل دردهای فکری-قلبی بشر را به طور اساسی و ریشه‌ای درمان می‌کند و عوارض جانبی هم ندارد چرا که به تعبیر خود قرآن «شفاء» است یعنی درمانی که قطعی است و عوارض ندارد.

طبابت قرآن، طبابتی حکیمانه و حاذقانه است. مفاهیم قرآن بر اساس حکمت و طبابت الهی است و به جد کاربردی و کارگشاست.

ما وقتی جامعه خود را جامعه‌ای اسلامی و بر اساس تعالیم قرآن و اهل بیت می‌دانیم، باید یک بازنگری در خود بکنیم و علل بروز مشکلاتی را که امروزه و به طور روزافزون در جامعه پیدا می‌شود بررسی کنیم.

قطعا این موضوع برمی گردد به این نکته که: یا به طور صحیح و اصولی به معارف قرآن و اهل بیت توجه نکرده و اندیشه خود را به طور جامع از آنها نگرفته ایم یا اینکه در عمل به آنها مشکل داریم که البته ما در بسیاری از موارد، در هر دو حوزه با مشکل روبرو هستیم.

۲/۲- طهارت اهل کتاب و تاخیر در حکم

نمونه دیگری که در زمینه تاخیر اجرای احکام الهی می توان به آن اشاره کرد، بحث طهارت یا نجاست اهل کتاب است. از نظر روحی اسلام می گوید:

اهل کتاب نجس و پلید هستند و دیانت و اعتقادات آلوده دارند. همین مقدار تبیین برای مسلمان کافی است که از آنان پرهیز کند و در مرادواتش با یهود و نصارا کمال مراقبت را اعمال کند.

البته حکم اهل کتاب از نظر قرآن روشن است و حاکی از پاک بودن آنها است که در سال دهم هجری در سوره مائده بیان شده است الا اینکه قبل از این زمان فقط از حیث روحی و معنوی در مورد آنان تذکر داده است و از این حیث هم تلقی مردم اینست که نباید به آنها نزدیک شد.

با این مقدار بیان، مقصود الهی حاصل است که آن قرب و نزدیکی حاصل نشود. قرآن کریم اعلان این حکم (طهارت) را تا اواخر دوره هجرت پیامبر خدا (سال ۱۰ هجرت) به تاخیر می اندازد و سپس در سال دهم این حکم را در شرایطی بیان می کند که وضعیت سیاسی- اجتماعی مسلمانان مدینه نسبت به اهل کتاب خصوصا یهود در جهت مطلوب، تغییراتی اساسی پیدا کرده است.

در ابتدای حکومت پیامبر اسلام در مدینه، نصاری در قلت بودند اما یهودیان کثرت داشتند و در اطراف مدینه ساکن بودند و به عنوان همسایه مسلمین تلقی می‌شدند همسایگانی که خطرات فراوانی را برای نظام اسلامی ایجاد می‌کردند و لذا مراد به آنان خطر نفوذ و صدمه به نظام، دین و جامعه را در پی داشت لذا از بیان طهارت اهل کتاب و امکان ازدواج با زنان مجرد و عقیف آنان پرهیز می‌کنند! و مساله را با تاکید بر نجاست روحی - اعتقادی آنان مسکوت می‌گذارد.

اما چون در این زمان (سال دهم هجرت) حکومت اسلامی با قوت و قدرت برپا بود و یهودیان توطئه‌گر دیگر به عنوان یک خطر جدی برای اسلام محسوب نمی‌شدند بلکه یا زیر سلطه و حاکمیت اسلام قرار گرفته بودند و یا قلع و قمع شده و یا به خروج از نظام و ادار شده بودند، لذا در سوره مائده حکم طهارت آنها بیان شد و حتی ازدواج با زنان مجرد و عقیف آنها «بصورت موقت»^۱ و نیز خوردن از غذاهای آنها منوط به اینکه ذبح شرعی شده باشد، مجاز اعلام شد.

۱/۲/۲- امام خمینی و حکم به نجاست اهل کتاب

به نظر می‌رسد در دوران معاصر، وقتی امام خمینی حکم نجاست اهل کتاب را اعلام می‌کند با توجه به دیدگاه حضرت امام در ضرورت توجه به مساله زمان و مکان در حکم موضوعات اجتماعی، این موضوع می‌تواند معنای سیاسی - اجتماعی داشته باشد که مبتنی بر نگرش عمیق امام از اوضاع مسلمین است چرا که در این دوره، اهل کتاب از لحاظ علمی و اقتصادی و ... بر مسلمین مسلط هستند و چه بسا اگر حکم طهارت آنها مطرح شود، مسلمین و خصوصا

۱- مشهور بین علمای شیعه صرفا جواز ازدواج موقت با آنان است نه ازدواج دائم.

جوانان، به آنها نزدیک و حتی متمایل شوند و در معرض خطر بی‌دینی قرار گیرند.

۲/۲/۲- میرزا شیرازی و حکم به تحریم تنباکو

لذا گویا این حکم حضرت امام، حکمی مقطعی مانند حکم تحریم تنباکو است که توسط میرزای شیرازی اعلام شد و بار اجتماعی و سیاسی داشت و عامل حفظ مسلمین در برابر اجانب بود.

اینگونه احکام هوشیارانه با این هدف صادر می‌شود که مومنین، فریب ظاهر و شیطنت شیاطین را نخورند و در دام مکر و سلطه آنها گرفتار نشوند.

۳/۲/۲- سلطه انگلیس بر عراق و حکم به طهارت اهل کتاب

بر عکس این نگرش واقعه‌ای در تاریخ معاصر عراق دیده می‌شود.

در زمانی که انگلیسیها بر عراق مسلط بودند، یک نفر از علمای عراق نظر فقهی‌اش ناظر بر حکم طهارت اهل کتاب را اعلام نمود!

نتیجه اجتماعی این حکم در بین مسلمانان آن بود که در بین عوام شایع شد که آن عالم از انگلیسی‌ها پول گرفته و این سخنان را بیان کرده است!

اگر چه این شایعه شیطانی بود و لیکن ناشی از این بود که فتوای آن عالم، بدون توجه به اقتضائات زمان و جامعه شناسی صحیح صادر شده بود.

شاید بتوان گفت که عوام نسبت به آن عالم در آن زمان از جامعه‌شناسی قویتری برخوردار بودند و چون صدور حکم در آن شرایط زمانی و اجتماعی، بجا نبود مردم آن را نپذیرفتند و به آن عمل نکردند.

۳/۲- امر به معروف و نهی از منکر و تدریج در تحقق

۱/۳/۲- نهاد حکومتی امر به معروف و نهی از منکر، پشتمانه حرکتهای مردمی

یکی دیگر از احکام شرعی که در این زمینه قابل توجه است، امر به معروف و نهی از منکر است.

یکی از پیش‌نیازها و مقدمات اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر، وجود روحیه تعاون و همکاری است. قرآن کریم می‌فرماید:

« وَ تَعَاوَنُوا عَلَيِّ الْاِثْمِ وَ التَّقْوٰی وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلٰی الْاِثْمِ وَ الْعُدُوَانِ »

(مانده/۲)

«بر نیکی و تقوا یکدیگر را یاری دهید و بر گناه و دشمنی یکدیگر را یاری ندهید.»

اگر در جامعه روحیه و انگیزه تعاون وجود داشته باشد، در آن جامعه می‌توان فریضه امر به معروف و نهی از منکر را مطرح و مردم را به اقامه آن دعوت کرد اما اگر روحیه تعاون وجود نداشته باشد، فردی که بخواهد بر اساس تکلیف و غیرت دینی خود در تحقق «معروف» بکوشد و در برابر «منکر» مقاومت کند، غریب و تنها می‌ماند و ممکن است مورد ضرب و شتم و خطر جانی و محرومیت معیشتی نیز قرار گیرد.^۱

۱- اینکه امیر المومنین می‌فرماید «ان الامر بالمعروف و النهی عن المنکر لخلق من خلق الله سبحانه و انهما لا یقریان من اجل و لا یقتضان من رزق» (نهج ع ۱۵۶ و حکمت ۳۷۱) نظر به حوزه فردی دارد که ایمان به آن در طاقت هر کسی نیست و افراد قلبی را در برمی‌گیرد حال آنکه بحث فوق ناظر به جریان این واجب در میان عموم است که نیازمند حمایت مومنان و حکومت دینی می‌باشد.

اگر فضا و نظام حاکم بر جامعه طاغوتی باشد و حکومت کاری به فرائض دینی نداشته باشد، اشخاص متدین و غیرتمند حساب دیگری باز می‌کنند و بحث تکلیف شرعی خود را از وظائف نظام و حکومت جدا می‌بینند؛ اما اگر نظام اسلامی باشد و حکومت در دست افراد متدین و مومن و فقیه باشد، قطعاً حکومت باید مدافع و پشتیبان و بلکه متولی تشکیل نهادی خاص امر به معروف و نهی از منکر باشد. اتفاقاً در خصوص فرمان تشکیل چنین نهادی سندی قرآنی داریم:

« وَ لَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (آل عمران/ ۱۰۴)

«و بایستی از شما امتی تکوین یابد که (مردم را) به خیر دعوت کند و به معروف امر نمایند و از منکر نهی نمایند و آنان همان رستگارانند.»

بر اساس این دستور قرآنی ما باید معیارهای ارزشی را تعیین و تبیین کنیم و با تشکیل گروه یا نهادی معین، مسئولیت انطباق فعالیت‌های جاری با ارزشهای تعیین شده و نیز اقامه امر به معروف و نهی از منکر را به آن نهاد بسپاریم.

قطعاً تبیین ارزشها، در توان اقشار عمومی جامعه و مردم کوچه و بازار نیست بلکه کار روحانیون مجتهد، متولیان آموزش دینی و افراد عالم به قرآن است.

این افراد باید با توجه به مقتضای زمانی و ضرورت‌های اجتماعی و سازمانی، فرهنگ اسلامی در حوزه عقائد، اخلاق و ضوابط رفتاری - فردی و اجتماعی را تعریف و تبیین کنند و مردم را نسبت به آنها توجیه کنند. متأسفانه تا به امروز اینچنین تشکیلاتی به صورت منسجم در نظام ما تدوین نشده است.

بلکه وظایف آن به صورت غیر مدون و تعریف نشده، بعضاً بین نهادهای فرهنگی مختلف تقسیم شده است و در نتیجه سامان و اثر بخشی لازم را ندارد. در این خصوص لازم است که فقهای قرآن شناس که توان و مسئولیت جریان سازی و آموزش دینی کل جامعه را زیر نظر ولایت فقیه شرعاً دارا هستند، به این رسالت خود که هم جنبه نظری و هم جنبه عملی دارد توجه کنند و به آن جامعه عمل ببوشانند لذا حتی بازرسیهای کل کشور هم باید زیر نظر این نهاد باشند. مسئولین این نهاد باید افرادی فقیه، قرآن شناس، جامعه شناس، عالم به زمان و شجاع باشند و ضمن بازرسی دقیق از کل فعالیتهای جامعه، به طور قاطع و صریح به وظیفه خود عمل کنند.

مأسفانه در عمل چنین اتفاقی نیفتاده است یعنی ما بدون توجه به این حکم قرآنی، امر به معروف و نهی از منکر را به جامعه به عنوان تکلیفی صرفاً فردی القاء می‌کنیم، حال آنکه تکلیف احاد اجتماعی مدلول آیاتی دیگر از قرآن است نه مدلول آیه ۱۰۴ سوره آل عمران:

« وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ » (توبه/۷۱)

«مردان مومن و زنان مومن بعضی یار و یاور بعضی دیگرند که به معروف فرمان می‌دهند و از منکر نهی می‌نمایند.»

ترویج این تکالیف، بدون آنکه بستر حکومتی برای اجرای آن فراهم باشد، نتیجه اش وضعیت فعلی در جامعه ما است که برخی از جوانهای غیور بسیجی به دلیل عمل به این فریضه الهی، مورد هجوم قرار می‌گیرند و چاقو می‌خورند و سایرین هم که جرات خطر پذیری ندارند و با حالت انفعال عقب‌نشینی می‌کنند!

در صورتی که اگر آن نهاد در جامعه ایجاد شود و در کلیه دوائر دولتی و شهرها و محله‌ها و ... شاخه‌ای داشته باشد، به عنوان مرجع و ملجائی برای افراد وظیفه شناس است و آنها را در بدو امر و حین امر به معروف و نهی از منکر یاری می‌کند، از پیش آمد عواقب سوء و خشونت علیه آنان جلوگیری خواهد نمود.

گاه دیده می‌شود که اگر در اداره‌ای شخص مسئولی مرتکب خلاف شرع شد و یک نفر کارمند به او تذکر داد، مسئول با او برخورد می‌کند و حتی ممکن است او را از کار متفصل کند. در نتیجه، آن کارمند باید به جرم یک تذکر دینی، از کار محروم شود و برای احقاق حق خود باید مدت‌ها دوندگی کند تا اینکه دیوان عدالت اداری به داد او برسد و چه بسا هیچ نتیجه مثبتی هم عاید او نشود.

به این علت، در جامعه ما حالت انفعالی و بی تفاوتی شکل می‌گیرد و رو به گسترش می‌رود و این امر در تحقق ارزشها، مشکلات جدی ایجاد کرده و خواهد کرد.

قطعا یکی از رسالتهای و وظایف دفاتر نمایندگی ولی فقیه در ادارات، در همین موضوع و برخورد با خلاف شرع و پی‌گیری آنها و کمک به نیروهای متدین و عامل به امر به معروف و نهی از منکر است. یعنی باید از جامعه بخواهند که در صورت مشاهده منکر تذکر بدهند و این نهاد نیز بایستی از آنها قاطعانه حمایت کند.

۲/۳/۲- جایگاه محوری امر به معروف و نهی از منکر در جامعه

امام باقر می‌فرماید:

«ان الامر بالمعروف والنهی عن المنکر فریضة تقام بها الفرائض»

(وسائل الشیعه/ج ۱۶/ص ۱۱۹)

«براستی امر به معروف و نهی از منکر واجبی است که تمام واجبات

بواسطه آن برپا می‌شود.»

امر به معروف و نهی از منکر یک واجبی است که واجبات دیگر بر آن استوار

است. اگر این فریضه سست شود همه ارزشها سست خواهد شد.

یکی از قدمهای اساسی و اولیه این نهاد در اقامه امر به معروف و نهی از منکر،

تبیین ارزشها و همچنین تبیین منکرات است.

ممکن است برخی از افراد، ندانسته مرتکب بعضی کارها شوند بدون اینکه

بدانند که آن کارخلاف شرع است. همین افراد اگر بفهمند و آگاه شوند که

کارشان خلاف شرع است، ممکن است دست از عمل بردارند و دیگر نیازی به

امر و نهی نباشد همچون عدم درک ضرورت حجاب برای بعضی از نوجوانان

دختر که باید با تبیین تفاوت شخصیت زن و مرد، نسبت به حجاب توجیه شوند.

پس ما اگر ارزشها و منکرات را بطور عام بیان کنیم، زمینه ترک منکر و عمل به

معروف در بسیاری از موارد بصورت خود به خود فراهم خواهد شد.

اگر پس از انجام این مرحله، برخی افراد همچنان بر «منکر» و بر انجام آن اصرار

داشتند، باید بررسی کنیم و ببینیم که علت این امر چیست؟

آیا در مقابل این منکر، معرفی وجود دارد که هنوز در جامعه محقق نشده است؟

اگر برخی از معروفها و ارزشها در جامعه رعایت نشود، زمینه بروز منکرات

فراهم می‌شود.

مثلا اگر فردی رشوه می‌گیرد، باید ببینیم آیا درآمد و حقوق او برای تامین

هزینه‌های زندگی او کفایت می‌کند یا نه؟ و اگر کفایت نمی‌کند با اصلاح

سیاست پرداخت حقوق و ... و با کمک مالی، ارزشی و ... او را از ارتکاب

خلاف باز داریم، همچنین به دنبال آن باید روحیه انفاق را در جامعه گسترش دهیم تا موارد مشابه نیز کم و کمتر شود.

بعد از انجام این مراحل، اگر باز هم شاهد انجام منکر بودیم، باید برویم سراغ اینکه وجدان افراد را بیدار کنیم تا خود آنها متنبه شوند نه اینکه با سختگیری و برخورد فیزیکی و خشن، سعی در ممانعت از آنها داشته باشیم.

بله اگر با طی این مراحل نتیجه حاصل نشد قاطعیت در مجازات آخرین راه حل خواهد بود.

اگر ما به طور جدی به این ترتب‌ها و مراحل تحقق فرائض عمل کنیم، بسیاری از افراد خلافکار متوجه و متنبه می‌شوند و حالت بی‌حیایی آنها تبدیل به شرم و حیا می‌شود.

سیره امام علی در اجرای احکام، مویذ این واقعیت است.

۳- امام علی(ع) و علم به اقتضائات زمان

یکی از شرایطی که فقیه برای فتوا باید احراز کند جامعه شناسی زمانش است که آیا اقتضائات اجازه می‌دهد ما حکم نهائی را همین ابتدا مطرح کنیم یا اینکه مفسده‌اش برای مسلمین بیشتر است.

در همین رابطه امام علی(ع) در نهج‌البلاغه در اولین خطبه خود پس از رسیدن به حکومت، نکاتی را متذکر می‌شود که خیلی از مردم در آن مقطع در نیافتند که امام از چه مطلب مهمی سخن می‌گوید و چقدر این سخن در اوضاع سیاسی - حکومتی مردم سرنوشت‌ساز است.

در این خطبه امام بر علم به زمان و آگاهی داشتن به واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی جامعه و نیز عبرت گرفتن از حوادث تلخ عصر خود و تاریخ گذشته تاکید می‌کند و آن را عامل مصون ماندن مسلمانان از فریب خوردن و افتادن در دام مکر شیاطین می‌داند.

«ذِمَّتِي بِمَا أَقُولُ رَهِيئَةً وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ أَنْ مَنْ صَرَخَتْ لَهُ الْعِبْرُ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ

الْمَثَلَاتِ وَ حَزَزَتْهُ التَّقْوَى عَنِ تَقَحُّمِ الشُّبُهَاتِ» (نهج/خ/۱۶/دشقی)

«عهد‌ام در گرو مطلبی است که اعلام می‌کنم و من (با تمام شخصیتم و حیثیتم) آنرا ضمانت می‌کنم؛ برآستی کسی که عبرت از حوادث تلخ روزگار برای او پیامهای روشن به ارمغان آورده است، این تقوای سیاسی- اجتماعی‌اش او را از فروغلطیدن در ورطه شبهات اجتماعی مانع خواهد شد.»

امام علی با گفتن جمله اول این عبارت، تمام شخصیت خود را در گرو حقانیت، اهمیت و اصالت این مطلب قرار می‌دهد که عبرت گرفتن از حوادث روزگار، درسهای روشنی به انسان می‌دهد و زمینه‌ساز بروز یک تقوای نجات‌بخش در وجود افراد است.

۱/۳- علم به جایگاه حق

این تعبیر را یک بار امام علی در آغاز خلافت خود بیان می‌کند و بار دیگر، در ارتباط با جنگ خوارج و خطاب به گروههای داخلی نادان و ساده لوح، همین معنا را با عبارت دیگر متذکر می‌شود:

«لَا يَحْمِلُ هَذَا الْعِلْمَ إِلَّا أَهْلُ الْبَصَرِ وَالصَّبْرِ وَالْعِلْمُ بِمَوَاضِعِ الْحَقِّ»

(نهج/خ/۱۷۳)

«این پرچم را بر نمی‌دارد مگر اهل بصیرت به دین و صبر

(در برابر مشکلات) و علم به جایگاههای حق»

یعنی افرادی قادرند که پرچم دفاع از ارزشهای انقلاب را بردارند که اهل بصیرت و جامع‌بینی باشند و همچنین تحمل و طاقت آن را داشته باشند تا صدمات حاصل از تحقق ارزشها را به جان بخرند.

اما آیا «علم به دین و صبر و استقامت» کافی است؟

خیر! در این راه «علم به جایگاه حق» هم ضروری است.

هر حق دینی، یک جایگاه دارد و یکی از عواملی که جایگاه حق دینی را مشخص می‌کند، واقعیت اجتماعی است.

صرف حق بودن یک موضوع، مجوز بیان و اجرای آن در تمام زمانها و شرایط نیست، بلکه برای اجرای حق، باید ببینیم که در جامعه چه شرایطی حاکم است و

آن شرایط اقتضا می‌کند که کدام حق دینی چگونه مطرح شود؟

حقی باید مطرح شود که جایگاه شرعی و عقلی و اجتماعی داشته باشد، جایگاهی که عقل قطعی آنرا تایید کند.

البته مقاومت‌ها و مشکلات ناشی از هوای نفس و سلايق غیر صحیح برخی از افراد، نمی‌تواند مجوز تاخیر در اجرای حکم الهی باشد، بلکه منظور، مسائل و مشکلات کلی و بیماریهای فراگیری است که گستره اجتماع را فرا می‌گیرد مانع جدی اجرای حکم می‌شود که ضرورت سیاست تدریج یا تاخیر را مطرح می‌کند.

۲/۳- علم به جایگاه سن حجاب در جامعه

همچنانکه گذشت که علم به موضع حق، در بسیاری از مسائل اجتماعی نمود و تجلی دارد.

به طور مثال مساله بلوغ و حجاب دختران، در بین فقهای ما اقوالی دارد و سن بلوغ دختر را از ۹ تا ۱۴-۱۳ سال گفته اند که مشهور ۹ سال است. اگر ما این حکم را که سن بلوغ دختران ۱۴ سال است، بدون توجه به اقتضائات جامعه مطرح کنیم، برخی از خانواده‌ها و افراد که تدینشان در مرز است و حداقل دیانت را دارند، از این معنا دچار مفسده می‌شوند.

اینچنین افراد کلا عمل به ضوابط شرعی را قبل از بلوغ کم اهمیت تلقی می‌کنند و زمانی هم که سن تکلیف می‌رسد، با تسامح برخورد می‌کنند.

حال اگر آنها از قول بعضی از علما بشوند که سن بلوغ دختر، ۱۴ سالگی است، دختران خود را تا سنین نزدیک به بلوغ و گاه یک روز مانده به آن، بدون حجاب و ظواهر شرعی در جامعه ظاهر می‌کنند به عذر آنکه دخترشان هنوز مکلف نشده است و در نتیجه وضع نابسامانی در جامعه پیش می‌آید که آسیب و مفسده‌اش کم نیست.

پس باید در هنگام صدور بیان حکم به مسائل اجتماعی توجه کنیم. وقتی ما می‌بینیم و می‌دانیم که بی‌حجابی، آثار سوء و آسیبهای اجتماعی دارد، باید برای بیان حکم بلوغ دختران، بین نماز و حجاب فرق قائل شویم و حکم به احتیاط دهیم بدین صورت که دختران، حجاب را از ۹ سالگی ملتزم شوند و تلبس به نماز و روزه از ۹ سالگی تا بلوغ با تشویق و تسامح توأم شود و بعد از آن تکالیف شرعی نماز و روزه و ... را وجوبا از سن بلوغ شروع کنند.

اینها نکاتی است که نشان می‌دهد احکام اسلام، حتی احکام فردی، چه آثار اجتماعی می‌تواند داشته باشد و چقدر این دو به هم مرتبط هستند.

توجه به «مواضع حق» و «تدریج در بیان و اجرای احکام الهی»، از جمله سیاستهای مهمی است که در صدر اسلام و توسط پیامبر به آن عمل می‌شده و صددرصد موفقیت آمیز بوده است.

ما در این بحث آنقدر عقب و جلو رفته‌ایم که دیگر حجابهای نامناسب را نمی‌توانیم کنترل کنیم. فحشاء در محیطهای فرهیخته علمی از حد نظر فراتر رفته و به مرحله پیشرفته‌تری رسیده است.

وقتی برای اصلاح امور، برنامه‌ریزی حکیمانه نشده باشد، این افراط و تفریطها وضع مصیبت‌باری را بوجود می‌آورد.

بخش دوم: سیره معصومین (انبیاء و ائمه) و اقتضانات

۱- مجازات سارق و شعار به دفاع از امیر مومنان (ع)^۱

به طور مثال، وقتی امام علی انگشتان دست یک سارق را بر اساس حکم شرعی قطع کرده بود، آن دزد، آنچنان از نحوه برخورد و عمل امام در انجام این حکم راضی و خرسند بود که در سوال سائل از انگشتان قطع شده‌اش می‌گوید:

« من کسی هستم که توسط پاکیزه‌ترین بنده خدا تطهیر شدم.»

یعنی این فرد مجازات شده، آنچنان متنبه شده است که پاکی وجود و طهارت نفس خود را در اجرای قاطعانه حکم امیر مومنان می‌داند. از این جهت علی رغم تلاش برخی افراد مغرض برای تحریک او علیه امام به هیچ وجه زیر بار تحریک آنها نرفت و نسبت به امام هیچگونه برخورد سوء و منفی از خود نشان نداد.

^۱سؤالات الشیعه/ج ۱۸/ص ۱۲۸

از این نمونه‌ها در دوران خلافت امام علی زیاد است.

۲- امیر مومنان (ع) و زن مرتکب فحشاء^۱

نمونه دیگر، خانمی است که نعوذ بالله در خفا مرتکب فحشاء شده بود. این زن خدمت امام می‌آید و به اصرار از ایشان می‌خواهد که او را تطهیر و از آن عمل زشت پاک کند.

بن زن می‌توانست عمل خود را کتمان و بین خود و خدای خود توبه کند، اما چون از کرده خود پشیمان بود، خوف آنرا داشت که اگر پیش امام اعتراف نکند و حد بر او جاری نشود، توبه‌اش به معنای واقعی پذیرفته نشود و در آخرت برای او مشکل ساز باشد.

امام در مرحله اول اعتراف این زن به او می‌گوید: شاید اشتباه کرده‌ای! برو! اما زن اصرار دارد که مرتکب خلاف شده و اشتباهی در کار نیست و حتی در اثر زنا باردار شده است.

امام وقتی این سخن را می‌شنود، می‌گوید: برو تا فرزندت به دنیا بیاید. بعد از چند ماه همان زن در حالی که طفلی در آغوش دارد به خدمت امام می‌آید و اقرار گذشته خود را تکرار می‌کند.

امام به او می‌فرماید: تو باید فعلاً به فرزندت شیر بدهی، برو و بعد از دوران شیردهی بیا!

آن زن موضوع را رها نمی‌کند و پس از دو سال شیردادن به بچه باز می‌گردد و اعتراف می‌کند.

۱- وسائل الشیعه/ج ۱۸/صص ۳۷۸-۳۷۹

با توجه به اینکه اقرار به زنا در چهار مرحله مستقر می‌شود، حضرت می‌خواست قبل از تحقق ۴ اقرار آن فرد برود تا شاید برنگردد، اما می‌بینیم که آن زن برای تطهیر واقعی و حتی با اطمینان به اینکه با مجازات به دست امیر مومنان قطعاً تطهیر واقع خواهد شد، توبه واقعی خود را در اجرای حکم الهی می‌داند. این واقعیت به این دلیل است که معصومین در اجرای احکام ترتبها را دقیقاً رعایت می‌کردند و افراد جامعه علاقمند به اجرای احکام می‌شدند و از تحقق آن لذت می‌بردند. (وسائل ج ۱۸ صص ۳۴۱-۳۴۳ و ص ۳۷۵ و ۳۷۹)

۱/۲- مراحل تلاوت، تزکیه، تعلیم و اقتضائات

این همان نکته‌ایست که در آیه بعثت و آیات مشابه تکرار و تاکید می‌شود:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لِنَفْسٍ ضَلَالٍ مُبِينٍ» (جمعه/۲)

کائوا من قبل لِنَفْسٍ ضَلَالٍ مُبِينٍ « (جمعه/۲)

او خدائی است که در میان امیان (بی فرهنگها) رسولی از میان و جنس آنان برانگیخت که آیاتش را بر آنان تلاوت می‌کند و آنان را (از رذائل اعتقادی و اخلاقی) پاک می‌کند و به آنان کتاب (الزامات دینی) و حکمت (اسرار و فلسفه ضوابط الهی) آموزش می‌دهد.»

کار پیامبر این بود که قرآن را برای مردم تلاوت می‌کرد (یتلوا علیهم آیاته) و در زیان و عمل، قرآن را برای مردم تشریح می‌نمود.

این تبیین درست قرآن و ارائه دادن آن به مردمیکه فطرت الهی دارند، عقائد و اخلاق را اصلاح و در آنها تحول ایجاد می‌کند (یزکیهم) و جامعه برای جذب احکام شرعی مستعد شده، امر و نهی‌ها را به جان می‌خرند و عمل می‌کنند آنچنانکه ما

آنچنانکه ما آثار و نتایج مبارک این مراحل و جریان را در صدر اسلام مشاهده می‌کنیم و این که چگونه در فرصتی کوتاه تحولی شگرف در جامعه حزیره‌العرب و جهان آنروز بوجود آمد.

بعد از این مرحله است که (یعلمهم الكتاب والحکمه) منظور از کتاب در این آیه احکام و مکتوبات و الزامات دینی و اوامر و نواهی است.

وقتی احکام به درستی در جامعه پیاده شد، یک زمینه مناسب ایجاد می‌شود و سر حکم الهی و حلاوت تحقق آن در جامعه احساس می‌شود، لذا همین امر باعث تشویق و ایجاد انگیزه برای پیشرفت و تحقق گسترده کلیه احکام الهی فراهم می‌نماید.

رسیدن به این مرحله از حیث خود فرد و از حیث رسالتی که رهبر دینی دارد، به قدری صلاحیت روحی، روانی و ادراکی افراد را بالا می‌برد که در جامعه یک تزکیه بالاتر رخ می‌دهد. (بقره/۱۲۹)

این معنا که در برخی از آیات قرآن آمده است، بیانگر اینست که جامعه بر اثر رعایت ترتب و اجرای احکام، رو به کمال می‌رود و فرد در آن جامعه، درک عمیق و روز افزون به مکتب الهی توأم با عشق و انگیزه الهی پیدا می‌کند و اگر به هر دلیل مرتکب خطا شد، سریعاً نادم می‌شود و توبه می‌کند.

نمونه‌های مطرح شده صدر اسلام و قصص پیامبران در قرآن حاکی از آنست که در آن جوامع پیامبران خدا با ایجاد فضای تنبه و توبه، فرد گناهکار را احاطه کرده و آنان را به سوی توبه و انابه پیش می‌رانند.

۳- سیره حضرت یوسف (ع) با برادران گناهکار

سیره حضرت یوسف به منظور تنبه دادن به برادران خود و برای اینکه احساس گناه و لزوم توبه را در وجود آنان ایجاد کند، نمونه بسیار روشنی است. حضرت با یک برنامه کامل و فضا سازی دقیق، به مدت یکسال آنها را در فضای التهاب قرار می دهد، بدون اینکه با آنان برخورد فیزیکی بکند. برای تحقق این منظور او با یک تدبیر الهی آنها را در ملا عام، قاطعانه بعنوان سارق^۱ مورد خطاب قرار می دهد و بدون اینکه آنان را به زندان بیفکند، در یک قرنطینه تربیتی^۲ طبیعی قرار می دهد تا متنبه شده و از کرده سابق خود سخت پشیمان گردند و در پی اصلاح خویش برآیند. در اینجاست که خود را به آنان معرفی کرده، تحول و اصلاح آنان را سرعت می بخشد.

تعبیر قرآن در مورد چنین برخوردهایی و چنین افرادی تعبیر جالبی است:

«ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَنْ لَا

مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ...»^۳

«تا آنکه زمین بر اینها تنگ شد و جانشان نیز بر آنان تنگ گرفت و باور کردند که پناهی از خدا جز به سوی او نیست سپس خداوند بر آنها توبه پذیرفت تا توبه کنند چرا که براستی الله یگانه توبه پذیر رحیم است.»

۱- کذلک «کدنا لیوسف» و آن تدبیر را ما به یوسف آموختیم (یوسف / ۷۶)

۲- سرقت یوسف از پدرش که بدترین نوع سرقت است.

۳- (توبه/۱۱۸) نمونه مورد بحث این آیه در ادامه خواهد آمد ولیکن جریان مذکور کلی است و مفید به حادثه‌ای خاص نیست.

اینکه در طرح الهی از میان برادران، بنیامین انتخاب می‌شود و آن طرح قرار دادن جام در بار او، برایش پیاده می‌شود حساب دقیق روانشناسی دارد:

حضرت چه کند تا این برادرانی که یوسف را به چاه انداختند و تا حد قتل پیش رفتند و الان بی‌خیال هستند و احساس گناه نمی‌کنند، احساس گناه در آنها زنده شود بدون اینکه یک سیلی بخورند و یا زندانی شوند اگر این احساس قبل از شناخت یوسف حاصل نشود امکان حصولش بعد از شناخت بسیار کم خواهد بود، لذا تا مادامیکه حالت انابه پیش نیامد یوسف خود را به آنها معرفی نکرد.

این عمل یوسف (نگه داشتن برادر کوچکتر در مصر) باعث شد تا برادران یوسف، پس از مراجعت در خانه خود هم، حیثیت و آرامش نداشته باشند چرا که دیگر به جهت سابقه کینه و فساد آنان نسبت به یوسف، کسی حاضر نبود ادعای آنها را مبنی بر سرقت بنیامین که سخت به او نیز حسادت می‌ورزیدند بپذیرد.

فشار روانی جامعه و خانواده، در طول مدت چند ماه آنان را چنان در هم کوبید و دلشکسته کرد که حال مساعد توبه پیدا کردند لذا وقتی یوسف این حالت آنها را دید، خود را به آنها معرفی کرد و از گناهشان درگذشت.

اینگونه برخوردهای روانشناسانه و فضا سازی مثبت اجتماعی، عامل بسیار مهمی در تربیت افراد است.

برخوردهای فیزیکی و چکشی و حبس و زندان، بیماری افراد و جامعه را به طور جدی علاج نمی‌کند. برای درمان واقعی دردها، باید هرکس را متناسب با واقعیت‌های نفسانیش مورد توجه قرار داد.

۴- سیره یوسف (ع) با خطای زن عزیز مصر

حضرت یوسف علاوه بر برادران، برای اصلاح و بیدار کردن زن عزیز مصر هم طرح و برنامه مناسبی اجرا کرد.

این زن غرور یک خانم وزیر را داشت. زنان دیگر هم تحت سیطره او بودند و لذا با توجه به موقعیت خود هنوز دست از درخواست فحشاء نسبت به یوسف برنمی داشت.

او کسی بود که حضرت یوسف سالها در منزل آنها زندگی کرده بود. لذا این زن حق مادری برگردن او داشت. از سوی دیگر درک و شعور و آشنائی او با معارف دینی هم بعلت حضور یوسف و معاشرت مداوم با او در سطح بالائی بود.

اما «هوس و شهوت» و همچنین «غرور اشرافیت» دو مانعی بودند که از نفوذ معارف الهی در قلب او جلوگیری می کردند از اینکه مسلمان شود و به حضرت ایمان آورد.

لذا حضرت یوسف بعنوان یک پیامبر، همچنان که برای تمام مردم دلسوزی می کند و می خواهد که آنها را به راه راست هدایت کند، مشتاق بود که این زن نیز دست از غرور و هوسرانی بردارد و در مقابل حق تسلیم شود و به اسلام در آید.

وقتی که یوسف، با خواسته شیطانی زن مواجه شد، به او پاسخ منفی داد و علی رغم اینکه به اعتراف زن و با معجزه الهی، پاک بودن یوسف برای عزیز مصر و همگان محرز شد، اما به دلیل تسلطی که زن عزیز مصر بر امور اجرائی داشت، یوسف را روانه زندان کرد و جامعه را برای مدت ۱۴ سال از هدایت الهی محروم کرد. حضرت یوسف با قاطعیت و صلابتی که در زندان هم از خود نشان داد، به

زن فهماند که هوس او محقق شدنی نیست و او باید شهوت شیطانی خود را سرکوب کند.

یوسف برای آنکه غرور و اشرافیت آن زن را درهم بشکند و راه ایمان را هموار سازد، خواستار تشکیل دادگاه، با حضور فرعون (پادشاه مملکت^۱) شد.

او می‌خواست علاوه بر معرفی کردن شخصیت ملکوتی‌اش به پادشاه (که تاکنون از مجموعه فضایا بی‌خبر بود) در این دادگاه با ذکر حقایق و یادآوری واقعیت‌ها، زن عزیز مصر را متحول کند.

این صحنه در عمل موثر واقع شد وزن عزیز، تحت تاثیر فضای دادگاه متقلب شد و معارفی که پشت درب قلب او مانده بود، وارد دل او شد و او را تسلیم حق کرد و اینچنین اظهار داشت:

«الآن حَصَّصَ الْحَقُّ» (یوسف/ ۵۱)

«اکنون حق پس از رفع موانع پس از مدتهای مدید(در قلب نفوذ کردن و در آن آشکار شد.»

برخی از مفسران تصور کرده‌اند که این جمله به معنای شهادت زن عزیز به پاکی یوسف است، در حالیکه هم زن عزیز و هم دیگران، سالها قبل با دیدن شواهد و دلایل، به عصمت یوسف آگاه شده و اعتراف کرده بودند.^۲ حال آنکه این زن از تحولی خبر می‌دهد که «الآن» رخ داده است و بی سابقه است.

۱- این زن همسر عزیز مصر بود که سمت عزیزی ناظر به وزارت مملکت دارد همچنانکه حضرت یوسف با پذیرش پست مسئولیت اقتصاد مملکت، سمت عزیزی یافت (با ایها العزیز منا و اهنا...) (یوسف / ۸۸)

۲- آیات ۲۹، ۳۱، ۳۲ و ۳۵ نه تنها دلالت بر پاکی یوسف دارد بلکه اعتراف به ملکوتی بودن حضرت نزد آنان دارد.

« ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنْتَهُ حَتَّىٰ حِينٍ » (یوسف/۳۵)

«سپس از پس آنکه معجزات متعددی از حضرت مشاهده کردند اینگونه
برایشان مطرح شد که او را تا مدتی بایست زندان کنند.»

آنها حتی از حضرت یوسف معجزه و عظمت دیده بودند و بی‌گناهی او برای
آنها مسلم بود.

پس این عبارتی که زن عزیز می‌گوید به این معناست که حق راه درازی را طی
کرد و نهایتاً در قلب من مستقر شد!

و اینچنین بود که آن زن دست از غرور و هوس برداشت و بر اثر برنامه دقیق و
جامعی که حضرت یوسف برای هدایت او طراحی کرده بود، مسلمان شد.

نه تنها این زن، بلکه حتی دو نفر از افرادی که چند هفته را با آن حضرت در یک
زندان گذرانده بودند، مورد توجه و هدایت او قرار گرفتند.

یعنی این نگاه اصلاحی، نگاه انبیاء به فرد و جامعه است.

برای اصلاح، باید مرحله بندی، برنامه‌ریزی و بستر سازی کرد. همچنین باید عوامل
ایجاد گناه از میان برداشته شود، راه توبه باز باشد و نهایتاً اگر کسی با وجود تمام
این زمینه‌ها و صرفاً به خاطر هوسرانی و سرپیچی، تخلف کرد، باید قاطعانه و
بدون انعطاف با او برخورد شود.

۵- سیره سلیمان در هدایت ملکه سبا

نمونه‌های دیگری هم در قرآن مطرح است. مانند برخورد حضرت سلیمان با
ملکه سبا که آن هم یک جریان طراحی شده از جانب مدیریت اسلامی است و
منجر به ایجاد تحول در مشول یک مملکت شده جامعه‌ای را از کفر و شرک و

تباهی می‌رهاند. یعنی فضا و بستری که حضرت سلیمان طی چند مرحله آماده می‌کند، آن زن را به سمت اسلام می‌کشاند و مسلمان می‌کند.^۱

۶- سیره پیامبر اسلام (ص) و سه مسلمان خطاکار

از جمله نمونه‌های از فضاسازی در صدر اسلام، برخورد و قهر و بی‌اعتنائی هدایتی پیامبر اسلام و مومنان و حتی فرزندان و زنان آن سه مومن متخلف از حضور در جبهه‌های جنگ به همراه پیامبر است که آنچنان این قهرها و بی‌اعتنائی تربیتی و ارزشی بر روح آنان فشار آورد که به کوه ودشت پناهنده شدند و به تضرع و دلشکستگی، تذکر به خطاها، توبه و انابه و رجوع به الله و تلبس به ارزشهای الهی، درآمدند تا آنکه وحی الهی بر این تضرع و تذکر آنان صحه گذاشت و توبه‌شان پذیرفته شد و به آغوش جامعه پاک و منتقد اسلامی بازگشتند.^۲

به هر حال بحث در این مساله و تذکر به نمونه‌های آن، بسیار گسترده و پر دامنه بوده و درسهای فراوانی را برای مدیریت اسلامی به همراه دارد.

۱- رک تفسیر نمونه و المیزان ذیل آیات سوره نمل

۲- «و علی الثلاثة الذین خلفوا ... یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین» توبه ۱۱۸ و ۱۱۹

لازم به تذکر است که یکی از عوامل مهم انحرافات عدم وجود فضای پاک و منتقد و حساس به ارزشها عامل دیگر خروج از این فضا و دخول در فضای ضد ارزشی می‌باشد که در حادثه فوق انحراف از قسم دوم بود به همین دلیل خداوند تذکر می‌دهد برای مصونیت داشتن، توجه به ارزشها عامل نجات می‌باشد.

« یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین »

خلاصه فصل نهم

- اقتضانات اجتماعی اگر در حد اضطرار نباشد ضرورت قاطعیت در اجرای حکم را مطرح می‌نماید.
- در موارد اضطرار دو سیاست «تدریج در احکام» و یا «تاخیر در احکام» مطرح می‌شود.
- از جمله مصادیق تدریج در احکام، معضل فحشاء، ربا، قمار و شرابخواری است.
- از جمله مصادیق تاخیر در احکام، معضل بی‌حجابی و حکم طهارت اهل کتاب است.
- امر به معروف و نهی از منکر اساس تحقق ارزشهای الهی در جامعه است.
- نهاد حکومتی امر به معروف و نهی از منکر پشوانه حرکت‌های مردمی می‌باشد.
- «بصیرت به دین»، «صبر در برابر مشکلات» و «علم به اقتضانات» از شروط اساسی تحقق ارزشها در جامعه است.

فصل دهم:
فصل دهم

کمال قرآن و سطوح ادراکی رفتاری

مدیران و جامعه
جامعه

بخش اول: مراتب دیانت

مقدمه

همانطور که قبلا گفته شد دین و مکتبی کامل و مایه سعادت است که از جامعیت و کمال برخوردار باشد. معیار جامعیت:

- توجه به تمام ابعاد وجودی انسان و نیازهایی است که در هر بعد مطرح است.
- توجه به مراحل تحقق نیازها و اقتضائات مقطعی است که در شرایط مختلف برای جامعه انسانی پدید می‌آید.

دینی که به همه این ابعاد پردازد، از جامعیت برخوردار است. این معنی در سطح افقی است اما در سطح کمال که سیر الی الله مطرح است، هدف دین آنست که با این توجه جامع، انسانها را مرحله به مرحله در سیر صعودی

بسوی ملکوت اعلی و قرب الهی مدد برساند تا در زمره مقربین درگاه خداوند قرار بگیرند.

قافله انسانیت دین کامل و جامعی دارد که همان اسلام است و بر محور قرآن و سنت چهارده معصوم (ع) مطرح است. در بحث کمال سه مرتبه کلی وجود دارد:

۱. مرتبه اسلام ایمان که در حوزه احکام قرآن است.
۲. مرتبه ایمان تقوی که در حوزه اخلاق قرآن است.
۳. مرتبه تقوی یقین که در حوزه عرفان قرآن است.

۱- مرتبه ابتدائی کمال: اسلام

مرحله ابتدائی «ورود به حوزه اسلام و تسلیم ظاهری به مجموعه ارزشها و ضوابط اسلامی» است.

نمود این تسلیم تحقق شهادتین است که هر فردی با گفتن شهادتین مسلمان نامیده می‌شود و احکام و حقوق اسلامی بین او و دیگران متقابلاً جریان پیدا می‌کند.

این معنی سطحی است که نوعاً رساله‌های عملیه به آن پرداخته و حد و حدودش را در زمینه حقوق و احکام روشن می‌کنند.

طیف گسترده‌ای از مردم، شامل:

- تازه مسلمانها که از ضوابط اسلامی آگاهی ندارند و رشد معنوی پیدا نکرده‌اند.
- آنها که به ظاهر مسلمان شدند اما قلباً مسلمان نیستند (منافقین)
- آنها که دچار مشکلات روانی و اخلاقی هستند و نسبت به ضوابط اسلامی تزلزل پیدا کرده‌اند (والذین فی قلوبهم

مرض)

• آنها که تنها ابتدائیات اسلام را متبلسند.

در این سطح جای دارند. (قرآن کریم منافقین و الذین فی قلوبهم مرض را جزء این گروه می‌داند.) در زبان قرآن این اسلام، اسلام اعرابی و بدوی‌ها است که حد مطلوب نیست و حد ناقصی از تدین است.

۱/۱- تدین ابتدائی فاقد رضایت الهی

در سوره حجرات داریم:

« قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَ لَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا » (حجرات/۱۴)

«ای رسول اعراب گفتند ما ایمان آوردیم به آنها بگو شما هنوز ایمان

نیآورده‌اید بلکه بگویید اسلام آوردیم.»

بگویید علی الظاهر مامسلمان و تسلیم شده‌ایم.

« وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ » (حجرات/۱۴)

«و به آنها بگو که ایمان هنوز به قلب شما وارد نشده است.»

هنوز ایمان در دل‌های شما مستقر نشده و پذیرش اسلام تبدیل به باور نگردیده است.

از این آیه معلوم می‌شود تدین یک سطح ابتدائی دارد که بطور طبیعی فاقد جامعیت و کمال است.

۲/۱- خصوصیات سطح ابتدائی تدین در جامعه

جامعه‌ای که در این سطح قرار دارد طبیعتاً دچار افراط و تفریط می‌شود و بجای جامع نگری به جزئی نگری مبتلا می‌شود، از سطح اخلاق و مسائل فرا احکام

و فرا حقوقی برخوردار نیست، جامعه‌ای شکننده و مبتلا به دنیا گرایی غلیظ است که این زمینه، عامل خطرناکی برای نفوذ فرهنگی اجانب است.

خصوصیت دیگر این جامعه این است که التقاط دارد و ستهای قومی و قبیله‌ای بخشی از آداب و رسوم دینی را تشکیل می‌دهند و لذا تدین در این سطح خالص نیست.

سیاری از مسلمانان صدر اسلام که چند سال قبل از رحلت پیامبر اکرم (ص) مسلمان شدند در این سطح (مقطع ابتدائی دین) قرار داشتند و هنوز آموزش عمیق و گسترده‌ای پیدا نکرده بودند.

۳/۱- حادثه غدیر و سقیفه

حادثه سقیفه نشان داد که اکثریت با این جماعتی است که در سطح تدین ابتدائی قرار دارند و ضعف ایمان آنها مسیر تاریخ اسلام را منحرف کرد. بوجود آمدن حادثه سقیفه که غدیر خم رابه خاموشی و فراموشی سپرد، نشانگر قلت عناصر سطح دوم و سوم است که عاملی شد تا مقام عصمت را کنار بزنند و راهی دیگر را در پیش بگیرند.

۴/۱- عدم انفکاک جامعیت از کمال

غدیر برای تضمین جامعیت و کمال دین مطرح شد. جامعیت از کمال منفک و مستقل نیست.

« الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ

دیناً » (مائده/۳)

«ممکن نیست کسی نگرش جامع اسلامی داشته باشد اما به مراتب کمال توجه نداشته باشد زیرا که با مرحله اول جامعیت امکان تحقق ندارد.

آنهایی که ستون نظام هستند و بار نظام را بدوش می‌کشند ضروری است حداقل در سطح اخلاق قرآن (مرتبۀ دوم) حرکت کنند. سطح ایمان (اخلاق) اولین مرتبۀ تدین مرضی خدا است که شرط اساسی آن پذیرش و انقیاد در برابر فرامین ولایت معصوم (ع) می‌باشد.

مرتبۀ اسلام ابتدائی، مرتبۀ مرضی خدا نیست بلکه حد فاصل بین اسلام مرضی خدا و کفر است. از جدائی ظاهری از کفر باید حرکت کرد تا به جدائی باطنی از کفر که مرتبۀ باور کردن قلبی ارزشهای اسلامی است رسید.

۲- مرتبۀ دوم کمال: ایمان

در قرآن کریم هر جا بعنوان «متدین مرضی خداوند» برخورد می‌کنیم اشاره به مرتبۀ دوم تدین (ایمان) و بالاتر دارد:

« قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ

مُعْرَضُونَ » (مومنون ۱-۳)

«همانا اهل ایمان به پیروزی و رستگاری رسیدند آنان که در نماز خاضع و

خاشع هستند و آنان که از لغو و سخن باطل اعراض و احتراز می‌کنند...»

بحث «خشوع در نماز» و «اعراض از لغو» در سطح اول، جزء واجبات و الزامات

نیست بلکه در رده مستحبات است در حالیکه در لسان قرآنی جزء الزامات

ایمانی است که عامل فلاحند یعنی فقدانش به فلاح و رستگاری

فرد، خانواده، جامعه و نظام صدمه می‌زند و ضایعات به بار می‌آورد.

۱/۲- حادثه غدیر و تداوم نهضت تبدیل اسلام اعرابی به سطح بالاتر

پیامبر اسلام یک وجود جامع و کامل است که نسبت به ارزشها در تعادل و کمال بسر می برد.

وقتی رهبری در جامعیت و کمال بسر برد صلاحیت دارد جامعه را از اسلام اعرابی بالا بکشد و به سطح اخلاق (مرتب دوم) و عرفان (مرتب سوم) برساند. در حادثه غدیر شخصیتی معرفی شد که در جامعیت و کمال دین بسر می برد تا بتواند جریانی را که با پیامبر شروع شده است در سطح رسالت نبوی تداوم ببخشد.

۱/۱/۲- کمبود مدیریت ارشد فرهنگی

برای بالابردن جامعه از سطح ابتدائی بسوی کمال، نیاز به عناصر و مدیران ارشد فرهنگی در سطح ایمان و بالاتر است.

متأسفانه عناصر قوی که در سطح اخلاق و عرفان باشند و بتوانند امیرالمومنین (ع) را در حادثه سقیفه یاری برسانند، بعضاً در زمان پیامبر خدا (ص) به شهادت رسیدند.

امیرالمومنین طبق نقلی که سید بن طاووس در کشف المحججه آنرا مطرح کرده است، فرموده است:

«اگر من بجای عقیل و عباس، حمزه و جعفر را داشتم سکوت نمی کردم.»^۱

این سخن اشاره دارد که عقیل و عباس در سطح اسلام اعرابی هستند و از نظر ارزشی افراد برجسته ای نبودند اما حمزه سیدالشهدا و جعفر طیار در سطح عرفان

قرآن حرکت می‌کردند و جزء ستونهای نظام بودند و پشتیبان مقام رسالت و ولایت بودند اما جامعه فاقد چنین عناصر قوی‌ای بود.

قرآن کریم در آیه معروف به «نفر» تذکر می‌دهد^۱ که جامعه پیامبر در سال نهم و دهم هجرت به وضعیتی رسیده است که از حیث مدیریت عالی و ارشد معنوی دچار کمبود است.

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»

(توبه/۱۲۲)

«و هنگام جنگ نباید مومنان همگی بیرون رفته رسول رانها بگذارند پس چرا از هر جماعی طایفه‌ای بسوی رسول خدا کوچ نمی‌کنند تا دانش دین را عمیقاً بیاموزند و بقوم خود بیاموزند آنگاه که بسوی آنان برمی‌گردند شاید که خدا ترس شده از نافرمانی خدا حذر کنند.»

موضوع آنقدر اهمیت دارد که آیه شریفه تاکید دارد چهره‌های برجسته از مدیران ارشد نظام خصوصا مدیرانی که سمت فرهنگی دارند نباید همگی در خط مقدم جبهه حضور پیدا کنند چرا که به هر حال خوف شهادت هست (حمزه جعفر زید بن حارثه و... همگی شهید شدند) چون این شخصیت‌ها پشتیبان نظام بودند فقدان آنها برای جامعه هزینه سنگینی را در بر داشت چرا که جامعه پشتیبان لازم از جهت سلسله مراتب مدیریت فرهنگی را نداشت تا منویات و پیش رهبری را به توده‌ها برساند و آنان را در خط رهبری الهی بسیج کند.^۲

۱- این آیه در حوزه‌های علمیه خصوصا در باب اجتهاد و تقلید مورد عنایت است

۲- البته باید توجه کرد که اقتضانات و ضرورت‌های آن زمان چگونه بوده است که این افراد مجبور بودند در جنگها شرکت کنند.

۲/۱/۲- تربیت عناصر ارشد فرهنگی - قرآنی

قرآن کریم برای پیشگیری از وارد شدن چنین صدماتی به جامعه می‌فرماید:

« فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ »

بر اساس این دستور الهی باید برنامه‌ریزی جامعی طراحی شود و از هر جماعت بزرگ، گروه زبده‌های گزینش شوند تا تحت آموزشهای دینی قرار بگیرند و فقیه در دین بشوند، فقیه‌ی که جامعیت نگرش قرآنی داشته باشد.

« وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ »

و بعد به منطقه خود برگردند و جامعه را تحت پوشش ارزشهای اسلامی هدایت و تربیت کنند.

« لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ »

این جریان سبب می‌شود که جامعه نسبت به ارزشهای دینی و انحرافات حساسیت نشان دهد و نسبت به رفتارها و کردارها مراقبت و احتیاط لازم را داشته باشد.

اگر چه خدای متعال این دستور را داد ولی به دلیل کمی فرصت و فوت پیامبر اسلام در سال بعد این تقیصه در جامعه برطرف نشد و اثر همین کمبود عناصر فرهنگی - قرآنی در حادثه سقیفه آشکار شد.

پشتیبانی از امام علی (ع) ضعیف بود لذا گردهمایی پنهان سقیفه پیمان آشکار غدیر را به فراموشی سپرد.

کسانی که با برنامه‌ریزی قبلی تجمع سقیفه را تشکیل دادند عناصری بودند که در سطح ابتدائی دیانت قرار داشتند.

اساساً عناصر جریان ساز آن دوره همه در این سطح بودند. ازسوی دیگر اکثریت جامعه هم شامل قبایلی بود که در مقطع ابتدائی دین به سر می‌بردند:

« وَ لَمَّا يَدْخُلُ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ »

در این زمان هنوز فرهنگ قومی و قبیله‌ای وجود دارد:

- هنوز روسای قبایل در تصمیم‌گیری نقش اول را دارند و مسلمانان نگاهشان به روسای قبایل است

- مهاجرو انصار، اوس و خزرج بودن و... هنوز ملاک برتری است

اینها در همان سطح اول مطرح است که سوره حجرات به شدت آنرا بی اعتبار شمرده و طرد می‌کند و در ادامه، این نوع نگرش را ناشی از همان اسلام بدویان مطرح می‌نماید.

در سقیفه همین دیدگاه و بینشها بر نگرش دینی غلبه کرده ائتلاف شومی شکل گرفت. جامعه به روسای خود نگاه می‌کرد لذا مردم از جریان سقیفه تبعیت کردند و ضربه جبران ناپذیری به پیکر اسلام در جامعه وارد کردند.

۳/۱/۲ - هشدار به مسئولان نظام

تذکر به پسرقت فرهنگی جامعه در اواخر عمر پیامبر (ص) از جانب آیه نقر یک هشدار جدی است.

در زمان پیامبر اسلام رهبری جامعه بدست کسانی بود که در سطح عرفان قرآن (مرتبه سوم) بودند و مردم را تحت تربیت قرار می‌دادند که به تدریج شهادت و رحلت آنها را به قلت می‌برد.

حال آنکه جریان سقیفه یک قهقرا و انقلابی به عقب بود:

« وَ مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَبْثًا » (آل عمران/۱۴۴)

« و آنکس که از اسلام باز گردد و به آداب و رسوم پیشینیانش عمل کند...»
جریان رهبری در سطح عرفان قرآن، تبدیل شد به رهبری در سطح اسلام و طبیعی است که این رهبر، جامعه را در حد وجودی خود متوقف کند و این واقعیت دینی ناقص مصیبت‌زده مردم را بعنوان یک دیانت مقبول مورد تایید قرار دهد، بدون آنکه تلاشی در راستای ارتقای سطح دیانت مردم نماید و اساساً رهبری فاقد سطوح بالاتر دیانت، قادر، به این رسالت ارتقاء دینی نخواهد بود.
در یک چنین سیستمی، روسای نظام از منافقین و افراد مریض القلب خواهند بود که امیرالمومنین (ع) این نکته را با تاسف در نهج البلاغه گزارش می‌دهد:

«وَلَوْ هُمْ الْأَعْمَالُ وَجَعَلُوهُمْ حُكَّامًا عَلَى رِقَابِ النَّاسِ» (نهج/خ/۲۱۰/دستی)

«خلفا منافقین را حکومت دادند و آنانرا حکامی قرار دادند که بر کرده مردم سوار شدند.»

این معنی طبیعی است که جامعه‌ای که مدیریت آن در سطح اول سیرکند و از حد تلبس به ظواهر اسلام تجاوز نکند به اصلاح ارواح و قلوب نخواهد پرداخت و لذا امراض درونی مردم افزونتر گشته گسترش پیدا می‌کند.
این گونه است که در این ۲۵ سال خانه نشینی امیرالمومنین مردم از حدی که در زمان پیامبر بودند عقبتر افتادند. مرضهای متعدد اخلاقی و اعتقادی و رفتاری گسترش پیدا کرد.

امام در اولین سخنرانی پس از آغاز حکومتش به این فاجعه تذکر می‌فرماید:

«أَلَا وَ إِنَّ بَلِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ بِالْحَقِّ» (نہج/خ ۱۶)

«آگاه باشید تیره‌روزی‌ها و مصیبت‌ها همانند آغاز بعثت بار دیگر به شما روی آورده است.»

در اینجا امام با صراحت عجیبی، جامعه زمان خویش را با جامعه آغاز بعثت مقایسه می‌کند: گویا کار هدایت و تربیت را باید از ابتدا شروع کرد و البته کار امیرمومنان(ع) از زمان پیامبر خدا هم از جهاتی سخت‌تر است^۱ چرا که جامعه جدید به جهت تلبس ظاهری به دین، دچار جهل مرکب است، لذا باید ابتدا از زیر صفر شروع کند با تبیین انحرافات باطنی در صورت دیانت، با آن مقابله کند یعنی باید مردم را از شرک باطنی به صفر برساند و سپس امر هدایت و تربیت را آغاز نماید.

جامعه‌ای که چنین خصوصیتی دارد، ظرفیت لازم برای تحمل مقام ولایت را ندارد.

نه جامعه تحمل امیرمومنان را دارد و نه امیرمومنان می‌تواند کار را به آسانی پیش برد و لذا بعد از ۴ سال و اندی می‌بینیم که آقا را به شهادت می‌رسانند.

«جامعه‌ای تحمل حکومت معصوم را دارد که در حد اخلاق قرآن باشد»

امیرمومنان صریحا می‌گویند:

«أُرِيدُ أَنْ أَدَاوِي بِكُمْ» (نہج/خ ۱۲۱/دستی)

۱- از جمله دلایل این معنی می‌تواند توصیه پیامبر خدا(ص) به امیر مومنان در مورد نفرین امت باشد که نشانگر وضعیت بدتر جامعه است: «ادع علیهم» حال آنکه حضرت در زمان خود هرگز به نفرین اقدام ننمودند.

می‌خواهم با شما مشکلات را حل کنم معاویه را از سر راه بردارم در حالیکه

«وَأَنْتُمْ دَائِبِي»

شما درد و مشکل من هستید. این چنین جامعه‌ای به بن‌بست خواهد رسید.
بهر حال این معنی یک مساله مهم تاریخی است که هشدارهای بسیار جدی برای
ما بدنبال دارد.

بخش دوم: کمال قرآن و انقلاب اسلامی ایران

۱- انقلاب اسلامی در سطح ابتدائی یا سطح مقبول تدین

در انقلاب ما رهبری در سطح عرفان قرآن حرکت می‌کرد که توانست جامعه را از حد ابتدائی بالابکشد و به سطح دوم برساند. جامعه‌ای که به سطح دوم می‌رسد شعار

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» (احزاب/ ۱۲)

محور فعالیت او قرار می‌گیرد و لذا می‌بینیم انقلاب پیروز می‌شود. به تدریج عناصر مدیریتی که بعد از انقلاب شکل گرفت از مرتبه دوم به مرتبه اول تنزل پیدا کردند دنیا طلبی و تجمل گرایی نفوذ کرد ادعا شد که با رساله عملیه می‌شود جامعه را اداره کرد و اینرا به مردم هم القا کردند لذا از مرحله اخلاق قرآن نزول کردند تا چه رسد به عرفان قرآن.

انقلاب با عمل به رساله شکل نگرفت، از سطح رساله بالاتر آمدیم و به سطح اخلاقی قرآن و نهج البلاغه رسیدیم و انقلاب کردیم در سطح رساله حرکت کردن کار را بدانجا می‌رساند که عده‌ای حتی جلوی منطق علوی می‌ایستند و می‌گویند که نهج البلاغه بوی کمونیستی می‌دهد.^۱

حال آنکه علت محدثه علت موبقه است، تنها با همان علتی که انقلاب را شروع کردیم می‌توانیم انقلاب را ادامه بدهیم.

آیه الله جوادی آملی می‌فرمودند که پس از انقلاب عده‌ای گفتند برای اداره جامعه عمل به رساله کافی است. من در فرصتی به امام عرض کردم که ما با فرهنگ نهج البلاغه انقلاب کردیم اما می‌خواهیم جامعه را با رساله عملیه اداره کنیم!! امام تبسمی کردند به این معنا که مگر می‌شود تنها با دستورالعمل‌های رساله دینداری مردم را ارتقا داد؟!۲

۲- شطرنج و موسیقی شبه‌ناک و سطوح دیانت؟

در روایات اسلامی داریم که از معصوم در مورد شطرنج سوال شد و حضرت در جواب می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمَشْغُولٌ عَنِ اللَّعِبِ» (وسائل الشیعه/ ج ۱۲/ ص ۲۳۹)

«مومن از بازی اعراض داشته و به وظائف دینی‌اش اشتغال دارد.»

این کلام معصوم نشان می‌دهد که شطرنج جائز است و در فتوای حضرت امام هم بدان تاکید شده است اما آیا برای چه کسی جائز است؟ برای بسیجیان متدین؟ برای سطح اول یا دوم؟ قرآن برای سطح دوم ممنوع می‌کند:

۱- عده‌ای این سخن امیرالمومنین را «مازایب ثروه موفوره الا و الی جانبها حق مضیع» «هیچ ثروت انبوهی را ندیدم جز آنکه و در کنارش حقی ضایع شده بود.» کمونیستی می‌دانستند.

«وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ» (مومنون/۳)

«مومنان کسانی هستند که از سخن لغو و عمل بیهوده احتراز می‌کنند.»

در مورد موسیقی و رقص زنان هم چنین وضعیتی را داریم.

اینکه سوال می‌شود رقص زنان در مجالس عروسی و یا رقص خانم برای همسرش چه حکمی دارد دلیل بر عقبگرد جامعه است.

اینها به‌مراه غنا، اگر جاز هم باشد برای سطح اول تدین است.

اینکه چرا اینگونه سوال‌ها در جامعه مطرح است مدیریت هشیار را باید به اندیشه و حساسیت شدید وادار کند و ریشه های این پدیده تجمل گرایی و دنیا طلبی روز افزون را جستجو نماید.

مومنی که به موسیقی شبه‌هناک گوش بدهد آیا نمازش مشمول آیه

«الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَائِعُونَ» (مومنون/۲)

خواهد شد؟ خشوع قلب پیدا می‌کند یا کدورت و کسالت روحی؟

طبعا اینها برای سطح دوم دیانت (ایمان)، سم مهلک است و ضرر دارد.

در امر حجاب نیز سطوح ابتدائی و بالاتر مطرح است:

۳- سطوح حجاب

قرآن کریم در مورد حجاب بانوان ۲ سطح را معرفی می‌کند:

۱/۳- حجاب زنان مسلمان

الف- حداقل حجاب که زیر گردن و سینه را می‌پوشاند که شامل

مقنعه، مانتو، دامن خواهد شد:

« وَ لَيُضْرَبَنَّ بِخُمُرِهِنَّ عَلَي جُوبِهِنَّ » (نور ۳۱)

«و بایست با روسری‌هایشان بر زیر گلو و سینه‌هایشان بزنند.

خُمُر جمع «خمار» است و منظور روسری است که زیر چانه و گردن و سینه را می‌پوشاند.

۲/۳- حجاب زنان مومن

پ- چادر که کل بدن و برجستگی‌های آنرا می‌پوشاند:

« يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَلزَّوْجِكَ وَ بَنَاتِكَ وَ نِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْرَيْنَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَ كَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً »

(احزاب/ ۵۹)

«ای پیامبر به همسران و دختران خود و زنان مومنان بگو بر خود از

پوشش سراسری‌شان نزدیک کنند و سیطره دهند.»

تعبیر «لازواجک و بناتک» اشاره به همسر و دختران پیامبر خدا (رهبری نظام) و «نساء المومنین» اشاره به زنان مومنین دارد.

در اینجا، تعبیر «خمار» به «جلباب» تغییر پیدا کرده است. جلباب پوششی است که از زانو رد شود و سرتاسر بدن را بپوشاند که سند چادر از همین آیه گرفته می‌شود.

خداوند به خانمهای مومنه چنین دستوری می‌دهد و دلیل بسیار عجیبی را هم برای آن می‌آورد و آن اینست که این نوع حجاب باعث می‌شود که اگر کسی بخواهد آنها را اذیت کند، حجاب خانم به او می‌فهماند که این خانم مومنه است و نباید به حریم او نزدیک شد، این حجاب یک علامت شناسائی برای او است!:

« ذَلِكَ أَذَىٰ أَنْ يُعْرِقَنَ فَلَا يُؤَدِّيْنَ » (احزاب/ ۵۹)

نکته مهم در مفهوم التزامی آیه شریفه این است که اگر یک خانم مومنۀ سطح دوم بخواهد ماتنودامن، روسری و... بپوشد و برجستگیهای بدن را نپوشاند، برای شخصیت او ضرر و توقف دارد و در رشد او صدمه ایجاد می‌شود. اینکه بگوییم چادر مستحب است این تعبیر سبب غفلت انسان می‌شود. حجاب خماری (ماتنودامن) ناظر به کسی است که تازه از بی‌حجابی به حجاب در آمده است، یعنی مسلمان اعرابی اما خانمی که عرق مسلمانی دارد و در قلبش به اسلام عشق می‌ورزد باید خود را بیشتر جمع و جور کند (بدنین علیهن) و سرتاسر برجستگی‌ها را از دیده‌ها بپوشاند (من جلابیهن). متأسفانه ما این تفکیک را در جامعه تعریف نکرده‌ایم لذا جامعه هم دچار غفلت شده است و در حد تلبس به اسلام ابتدائی، توهم دیانت مرضی خدا را دارد!

نمونه دیگر، جواز عدم رعایت حجاب سر و بازوها برای خانمهای یائسهٔ مسنی است که دیگر رغبت به ازدواج با آنان در جامعه وجود ندارد بشرط آنکه این خانمها از آرایش موضع خودداری نمایند:

« وَ الْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ

ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ » (نور/ ۶۰)

مقصود از «وضع ثياب» همان جواز عدم پوشش برای سر و بازوها می‌باشد. با وجود جواز این عدم رعایت حجاب بلافاصله تذکر می‌دهد اگر خانمها عفت بخرج دهند و این کار را نکنند برای آنان بهتر است:

« وَ أَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (نور/۶۰)

یعنی حکم جواز برای زنان مسلمان است نه زنان مومن، شان خانم مومنه با شخصیت اقتضاء دارد که با وجود کهولت سن و گرمی هوا و ... رنج حجاب سر در مقابل نامحرم را به جان بخرد و اجرش را از خدای منان بطلبد که یگانه شنوای آگاه می باشد:

« وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ » (نور/۶۰)

۴- تعطیلی عبادت (احکام زنان مسلمان) و جبران عبادات (احکام

زنان مومن)

با توجه به این چند نمونه و مسائل دیگر می بینیم که احکامی که برای مومنین ذکر شده در سطحی بالاتر از احکامی است که برای مسلمین بیان شده است. نمونه بارز دیگر، بحث تعطیلی نماز در ایام عادت ماهانه خانم ها است. عموم بانوان در این ایام به کلی تعطیلی عبادت دارند. این سطح دیانت یک زن مسلمان اعرابی است که ما هم با غفلت خود، جامعه بانوان را در همین حد نگاه داشته ایم. آیا خانم مومنه هم ماهی یک هفته بکلی تعطیل عبادت دارد؟! امام معصوم (ع) می فرماید ما به زنان اهل بیت و بستگان نزدیک دستور می دهیم که در این ایام وضو بگیرند رو به قبله بنشینند و بقدر نماز ذکر بگویند و قرآن بخوانند:

« كُنْ نِسَاءَ النَّبِيِّ... يَتَوَضَّئْنَ ثُمَّ يَجْلِسْنَ قَرِيباً مِنَ الْمَسْجِدِ فَيَذْكُرْنَ اللَّهَ عَزَّ وَ

جل « (وسائل النیعمه / ج ۲ / ص ۵۷۸)

«إِنَّا نَأْمُرُ نِسَاءَنَا .. فَيَسْبِخْنَ وَ يُكَبِّرْنَ وَ يُهَلِّلْنَ.» (وسائل الشیعه ج ۲/ص ۵۸۸)

در حدیثی دیگر معاویه بن عمار از امام صادق (ع) نقل می‌کند:

« تَتَوَضَّأُ الْمَرْأَةُ الْحَائِضُ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَأْكُلَ وَ إِذَا كَانَ وَقْتُ الصَّلَاةِ تَوَضَّأَتْ وَ اسْتَقْبَلَتِ الْقِبْلَةَ وَ هَلَّلَتْ وَ كَبَّرَتْ وَ ثَلَّتِ الْقُرْآنَ وَ ذَكَرَتْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ »^۱ (وسائل الشیعه ج ۲ ص ۵۸۸)

«خانم حائض وضو می‌گیرد هرگاه بخواند چیزی بخورد و هرگاه وقت نماز شود وضو می‌گیرد و رو به قبله می‌نشیند و ذکر لا اله الا الله، الله اکبر می‌گوید و قرآن تلاوت می‌کند و خدای عز و جل را یاد می‌کند.»

۱/۴- جبران عبادات یکی از خصوصیات سطح دوم

در سطح دوم ایمان، جبران عبادات ممنوعه در سطح اول، همچون نماز وجود دارد.

خانم مومنه بجای نماز، بدلتش رابجای می‌آورد و از قرآن جدا نمی‌شود. هر روز با قرآن ارتباط دارد و آنرا مطالعه می‌کند.

نشانه دیگر سطح دوم دیانت دائم الوضو بودن است که در روایتی بعنوان یکی از ۵ ویژگی شیعه معرفی شده است.

اینها الزامات ایمانی است که اگر نباشد در دراز مدت صدمات و آثار شوم و سوء بدنبال خواهد داشت.

۱- رک پژوهشی پیرامون تدبر در قرآن ولی الله نقی پورفر ص ۱۲۷

۵- راه تداوم انقلاب

کسانی که بار سنگین انقلاب بدوش آنها است باید حداقل در سطح ایمان حرکت کنند.

تکلیف مدیریت فرهنگی جامعه فراتر از تکالیف ابتدائی و عمل به احکام رساله است و الا انقلاب حفظ و اداره نمی‌شود و استمرار پیدا نخواهد کرد. متأسفانه مدیریت جامعه در حال تنزل به مرحله اول است. تنها خمس وزکات دادن برای یک مدیر اسلامی ادای کامل تکلیف نیست. لذا حق ندارند با تمسک به آیه

« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ » (النور/۳۲)

«بگو چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش از زمین بیرون آورده است حرام کرده است و نیز چیزهای طیب و پاک از روزی خدا را (حرام کرده است)؟»

به توجیه دنیا طلبی پردازند. این آیه نظر به بهره‌مندی عمومی مردم دارد نه اینکه وسیله توجیه دنیا طلبی عده‌ای خاص قرار گیرد.

آیا تنها اینها عباد خداوند هستند و آیا سفره انقلاب تنها برای آنان پهن است؟! آیا عقل و مروت به وجدان آنها اجازه می‌دهد چنین رفتارهایی را داشته باشند تا چه رسد به دین؟!!

۶- «اصل اخوت» معیار رفتار در سطح دوم تدین

اگر اصل ایمانی

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»

که در سطح دوم ایمان مطرح است در مدیریت و جامعه اسلامی حاکم نباشد سطح ایمانی به سطح اسلام اعرابی تنزل پیدا می‌کند و قانون «حساب حساب است و کاکا برادر» حکمفرما می‌شود و آنگاه است که جامعه به سطح جاهلیت می‌رسد. مومنین نسبت به یکدیگر تساهل و گذشت مالی دارند، اگر به این سطح برسیم دیگر دادگاههای ما به این شلوغی نخواهد بود، هیچگاه بخاطر مسائل کوچک و بی‌اهمیت در سطح خیابانها ترافیکهای چند ساعته تشکیل نخواهد شد و بخاطر مبالغ کم ارزش مانند غرامت تصادفات، جمعیت عظیمی در ترافیک ساعتها معطل نخواهند شد و یا این مقدار مراعات به دادگاهها کشیده نخواهد شد. این وضعیت علامت ظهور انحطاط و یک اعلان خطر است.

در حدیث است^۱

« دو شریک مشکل پیدا کردند. یکی از آنها خدمت امام جعفر صادق (ع) آمد و عرض کرد که ما دو نفر شریک هستیم اما رفیق من خیلی حساب کثی می‌کند (منته به خشخاش می‌گذارد) در حین این شکایت شریک دوم هم آمد. امام فرمودند که با برادرت چه کردی؟ او گفت چه کردم؟! حساب حساب است و کاکا برادر اگر بیش از حق خودم خواستم باید مورد عتاب قرار بگیرم. امام ناراحت شدند و فرمودند مگر این آیه رانشیدی؟ آنرا چگونه تفسیر می‌کنی؟ آیا گمان کردی که خدا بدحساب است که مومنان از او می‌ترسند؟! »

«... وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ» (رعد/۲۱)

۱- نقل به معنی: نور الثقلین ج ۲ ص ۴۹۶ حدیث ۹۲ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷

این «سوء الحساب» بدین معنا است که خداوند ریز و درشت اعمال تو را در قیامت حساب کشی کندهمان گونه که تو از برادر مومن حساب کشی می کنی خداوند هم با تو همینگونه حساب می کند. مدارا کن تا خداوند با تو مدارا کند.^۱»

این سطح دوم ایمان است که اگر رعایت نشود مقام ولایت معصوم زیر سوال خواهد رفت تا چه رسد به ولایت فقیه. از بیان امیرالمومنین در خطبه ششقیه معلوم می شود که مردم صریحا می گفتند:

علی بن ابی طالب برتر است و لیکن او را نمی خواهیم!
امام علی (ع) به مسلمانان صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر می فرماید:

«مَنْ أَعْرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعِ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى أَقْرَنَ إِلَيَّ هَذِهِ النَّظَائِرُ»

(نهج/خ/۳/دشتی)

«چه وقت در برتری شخصیت من با اولی از آنان (ابوبکر) در مردم تردیدی وجود داشت تا چه رسد به اینکه همتراز این افراد قرار داده شده ام!»

۱- عن حماد بن عثمان قال دخل رجل علی ابی عبدالله فشکی الیه رجلا من اصحابه فلم یلبث ان جاء المشکو، فقال له ابو عبدالله ما لفلان یشکو؟ فقال له یشکونی انی استقصیت منه حقی قال فجلس ابو عبدالله مغضبا ثم قال کانک اذا استقصیت حقک لم تسیء؟ اریتک ما حکى الله عزوجل فقال «یخافون سوء الحساب» تری انهم خافوا الله جل وعز ان یجور علیهم؟ لا والله، ما خافوا الا الاستقصاء فمن الله عزوجل سوء الحساب فمن استقصی فقد اساء (حدیث ۹۴) بدرستی که هر کس حقش را از برادرش به تمامی طلب کند به واقع کار زشتی را مرتکب شده است.

شما در حالی مرا با اعضای شورا مقایسه می‌کنید که خودتان هم در مقایسه با ابوبکر برتر از دیگران می‌دانید و یقین دارید که من برترم و این موضوع برای همه شما روشن است.

و اینجاست که آقا در مورد شورای ۶ نفره فریاد «یا لله وللشوری» سر می‌دهد.^۱ جالب این بود که این افراد برای اشتباهات ناشی از انحطاطاتشان توجیحات مفصلی هم داشتند و می‌گفتند: مردم تحمل حکومت علی را ندارند و اصولاً ائتلاف عمومی بر این بود که علی خلیفه نشود. می‌خواستند با فرار از عدالت به خیال خود از تنگنا بگریزند و اوضاع خود را بهبود ببخشند اما بالاخره به حقیقتی که امام علی فرمود رسیدند:

«مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضِيقُ» (نهج/خ ۱۱۰۵)

«و هر که بر او عدالت تنگنا ایجاد کند پس ستم بر او تنگنای بیشتری خواهد داشت!»

کسی که از عدالت فرار می‌کند بخیال اینکه راحتی و آسایش یابد، تنگنای ظلم بر او گرانتر خواهد بود.

ولی ۲۵ سال طول کشید تا این تجربه حاصل شد و مردم فهمیدند که در گریز از علی به مطلوبشان نمی‌رسند، اگر دنیا هم بخواهند باید نزد علی بیایند!

در این مدت ضربات سنگینی به اسلام و معارف دینی در ذهنیت و رفتار مردم وارد شد و این معنی از آنجا بود که مردم و مدیران فرهنگی جامعه در مقطع ابتدائی دین به سر می‌بردند و لذا آقا در ابتدا حکومت را نمی‌پذیرفت و می‌فرمود

۱- نهج/خ شقیه

من وزیر باشم بهتر است تا اینکه امیر باشم زیرا که شما ظرفیت ندارید. آن زمان که از من روی برگردانید، بخاطر دنیا بود و الان هم که به من روی آوردید بخاطر دنیا است. اهداف و انتظارات شما محدود است و لذا من به درد شما نمی‌خورم:

«دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا غَيْرِي فَإِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ أَمْرًا لَهُ وَجْهٌ وَ اَلْوَانُ لَا تَقُومُ لَهُ
اَلْقُلُوبُ وَ لَا تُثَبَّتُ عَلَيْهِ اَلْعُقُولُ»

«مرا رها کنید و غیر من را طلب کنید چرا که ما با حادثه‌ای در آینده نزدیک روبرو هستیم که چهره‌ها و تنوعی دارد که دلها در برابرش توان ایستادگی ندارند و عقلها در برابر آن ثبات و قرار نمی‌گیرد.»

« وَ اِنِّ اَلْاَفَاقَ قَدْ اَغَامَتْ وَ اَلْمُحَاجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ »

«براستی افق حوادث را ابر غلیظی پوشیده است و راه درست مجهول و ناشناس مانده است.»

« وَ اَعْلَمُوا اَنِّي اِنِّ اَجَبْتُكُمْ رَحِمْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ وَ لَمْ اُصْغِرْ اِلَيَّ قَوْلُ اَلْقَائِلِ وَ
عَثَبِ اَلْعَاثِبِ »

« بدانید به یقین من اگر درخواست شما را اجابت کنم (و بیعت را بپذیرم) شما را بدانچه من می‌دانم سیر خواهم داد و به سخن گوینده حراف و سرزنش سرزنش کننده گوش نخواهم داد.»

« وَ اِنِّ تَرَكْتُمُونِي فَاِنَّا كَاَحَدِكُمْ وَ لَعَلِّي اَسْمَعُكُمْ وَ اَطُوْعُكُمْ لِمَنْ وَ كَيْتُمُوهُ
اَمْرُكُمْ وَ اَنَا لَكُمْ وَ زِيْرًا خَيْرٌ لَكُمْ مِنِّي اَمِيْرًا! »

«و اگر من را وا گذاشتید پس یکی از شماهایم و شاید که نسبت به کسی که به ولایت بر می‌گزینید از همه شما حرف شنوتر و مطیع‌تر باشم و من برای شما وزیر باشم بهتر است از اینکه برای شما امیر باشم.» (ح/۹۲)

۷- تکلیف مالی مومنان

در حدیث است که امام جعفر صادق از اصحابشان سوال می‌کند که :
 آیا اگر زکات مالتان را پرداخت کردید (اعم از خمس و زکات و واجبات اولیه) حق دیگری به گردن شما هست؟
 اصحاب در جواب می‌گویند : نه ، دیگر تکلیفی نداریم (همانطور که در رساله‌هاست)
 حضرت می‌فرماید:
 سبحان الله ! پس این آیه چیست؟

«و الذین فی أموالهم حقٌ للسائلِ والمحرُومِ»^۱

«و آنانکه در مال و دارائی خود حقی است معلوم و معین برای شخص سائل و آنکه محروم است و سوال نمی‌کند.»
 اصحاب یکه خورده و تعجب می‌کنند که مقصود از این آیه چیست؟ گویا اصلاً این آیه به گوششان نرسیده است!

۱- معارج / ۲۴ و ۲۵ نظیر آن در ذاریات ۱۹۷ و فی أموالهم حق معلوم للسائل و المحروم: اولی یعنی دیانت دوم (ایمان) و دومی سطح دیانت سوم (احسان) است لذا قید معلوم در آیه دوم حذف شده است تا محدودیت را بردارد و ایثار را حکایت کند.

منظور حضرت این است که این نوعی واجب است که زمان ندارد و مانند خمس و زکات نیست که سالگرد داشته باشد. بلکه هر گاه با یک مومن نیازمندی مواجه شویم - هر ساعتی و هر کجا که باشد - بسته به امکان ما باید به او کمک کنیم و گاهی ممکن است امکان ما کمتر از نیاز باشد اینجا هم باید با تلاش فراوان بخشی را خودمان و بخشی دیگر را از دیگران تهیه و در اختیار او بگذاریم، فی الواقع همان بحث «انما المومنون اخوه» اینجا هم مطرح است.^۱

۱/۷ - علامت شیعه بودن

نقل است که عده‌ای از مردم خراسان که از اصحاب امام رضا بودند، اجازه خواستند که به خدمت امام مشرف شوند. امام مدتی ایشان را تحویل نگرفتند و منتظر گذاشتند و چون از راه دور و به عشق امام آمده بودند، از این برخورد امام دلگیر شدند. وقتی که اجازه ورود پیدا کردند از امام علت راجویا شدند.

حضرت پرسیدند شما شیعه هستید؟

با تعجب گفتند: بلی

۱- نقل به مضمون از نورالتقلین ج ۵ ص ۴۱۶ حدیث ۲۴ به نقل از کافی

عن ابی بصیر قال کنا عند ابی عبدالله و معی بعض اصحاب الاموال مذکروا الزکوه فقال ابو عبدالله ان الزکوه لیس بحمد صاحبها انما هو شین ظاهر انما حقن بها دمه و سمی بها مسلما و لو لم یودها لم تقبل له صلوٰه و ان علیکم فی اموالکم غیر الزکوه فقلت اصلحک الله و ما علینا فی اموالنا غیر الزکوه قال سبحان الله! اما تسمع الله عز و جل یقول فی کتابه «والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل و المحروم» قال قلت ما ذا الحق الذی المعلوم علینا؟ قال هو الشین یعمله الرجل فی ما له یعطیه فی الیوم او فی الجمعه او فی الشهر قل او کثر غیر انه یدوم علیه و...»
در حدیث دیگر از امام سجاد آمده است که الحق المعلوم ... هو الشین یخرجه من ماله ان شاء اکثر و ان شاء اقل علی قدر ما یملک. فقال له الرجل: فما یصنع به؟ قال یصل به رحما و یقوی به ضعیفا و یحمل به کلا او یصل به احا له فی الله او لثابته تنویه فقال الرجل: الله اعلم حیث یجعل رسالته (حدیث ۲۶ ج ۵ ص ۴۱۷)

احادیث ۲۳ و ۲۵ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ به همین مضمون است.

حضرت فرمودند: آیا روابط شما به گونه‌ای هست که وقتی برادر مومنتان محتاج شود، بتواند براحتی و بقدر نیازش از جیب شما پول بردارد و شما ناراحت نشوید؟ یا اگر لباسی لازم دارد بسراغ کمد شما برود و بردارد؟
گفتند خیر، اینگونه و تا این قدر خیر.
امام فرمودند: شما هنوز شیعه نیستید.^۱

بهمین دلیل است که با وجود آنهمه جمعیت‌های عظیم، چون سطح آنها مطلوب نبود و به حد نصاب نرسیده بود، ائمه قیام نمی‌کردند.

۲/۷- حق مومن بر مومن

ار امام محمد باقر(ع) نقل شده است که هر گاه یک مسلمان شیعه وارد شهری شد میهمان همه مردم آن شهر است و هر کس باید در حد توان به او کمک و از او پذیرائی کند. نباید یک غریبه شیعه که وارد شهر می‌شود به هتل و مسافرخانه برود! بلکه باید به خانه مومنین برود.

پیشکار امام صادق بنام «علی بن خنیس»^۲ که یک فرد با صلابت و در سطح بالای دیانت قرار داشت و توسط داود بن علی حاکم مدینه بعثت شیعه بودن بشهادت می‌رسد، زمانیکه با اصرار زیاد در چند مرتبه متوالی از امام درخواست می‌کند که حق مومن بر مومن را مشخص کند، امام ناراحت می‌شوند و می‌گویند که من ظرفیتش را نمی‌بینم و اگر بگویم و نتوانی انجام بدهی کافر می‌شوی! و این بیانگر اهمیت مساله است که چنین فرد با عظمتی هم خوف آن می‌رود توان انجام آن را نداشته باشد.

۱- نظیر این معنا وسائل/ج ۸/ص ۴۱۴-۴۱۵ و میزان الحکمه ج ۵ ص ۲۳۸

۲- وسائل/ج ۸/ص ۵۴۴-۵۴۶

در روایات تا سی حق مومن بر مومن را شمارده‌اند که یک نمونه آن «مواسات» است که در دعای ماه شعبان آنرا از خداوند درخواست می‌کنیم:

«وَارْزُقْنِي مَوَاسَاتٍ مِّنْ فَتْرَتِ عَلَيْهِ مِنْ رِزْقِكَ بِمَا وَسَّعْتَ عَلَيَّ مِنْ فَضْلِكَ» (مفاتیح الجنان/دعای ماه شعبان)

«به من همسانی در مصرف نسبت به کسی که از رزقت بر او تنگ گرفتی روزی نما به برکت وسعتی که از فضلت بر ما ارزانی نمودی.»

اینها در سطح ایمان است در سطح اخلاق قرآنی است و البته حداقل آنست. باید خودمان را بالا بکشیم تا این مصیبتها اصلاح بشود.

از جمله موارد اساسی، اصلاح امر جوانان است که در جامعه امرشان «شغل و مسکن و ازدواج و مسائل زندگی» اولویت در اصلاح دارد لیکن مع الاسف چرا هرکس به فکر خودش است و کمتر در این راه قدم برمی‌دارد و چرا برنامه‌ریزی در این امور اولویت اول را ندارد؟

« تَعَاوَنُوا عَلَيَّ الْبِرِّ وَ التَّقْوَى » (مائده، ۲)

«و باید شما در نیکوکاری و تقوی به یکدیگر کمک کنید»

اما در جامعه این توان و همکاری بسیار ضعیف است و کارساز نیست. آن مقدار از مساعدت و همیاری که در جامعه اسلامی معمول است در جوامع غیر اسلامی هم هست و غیر مسلمانان هم در سطح عواطف انسانی به همدیگر کمک می‌کنند. اما آنچه که از جامعه اسلامی انتظار می‌رود تعاون و همکاری فراتر از این مقطع ابتدائی است.

۳/۷- زکات مسلمانان به غیر مسلمانان

این مواسات و تعاون باید فراتر از مرتبه اسلام باشد یعنی اگر مسیحیها هم کمک خواستند باید به آنها کمک شود. عده‌ای از مستمندان در سقیفه سکونت داشتند و امام سجاد (ع) شبانه و پنهانی برای آنان طعام می‌بردند.

ابو خالد کابلی می‌گوید از امام پرسیدم:

آیا می‌دانید که این مستمندان کسانی‌اند که مدام به اهل بیت عصمت و طهارت اهانت می‌کنند؟

امام در پاسخ می‌گویند:

«این مقدار کمک برای آنست که شیعه نیستند و به ما اهانت می‌کنند و الا اگر

شیعه بودند که حشاش فراتر از این‌ها بود!! (بحارالانوار)

در قرآن کریم هم داریم که از زکات و حقوق شرعی که از مسلمانان گرفته می‌شود در جهت رفع مشکلات یهودیان و مسیحیان استفاده کنید تا قلب آنها با شما الفت پیدا کند.

«إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسْكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ»

(نوبه/۶۰)

ما در جامعه‌مان بعضا از کمک به مسلمانان هم دریغ می‌کنیم و این است که مسلمان لایالی می‌شود، انحطاط پیدا می‌کند، مشکلات او را به مصیبت می‌کشاند، رغبت به دین کم می‌شود.

ما در دوره سازندگی افت معیاری پیدا کرده‌ایم و از روحیه اول انقلاب و جبهه‌ها دور شده‌ایم لذا تقیدات هم کم شده است و در حال رسیدن به مرز اسلام و کفر هستیم.

به هر حال عناصر مدیریتی و سرنوشت‌ساز باید در سطح اخلاق قرآن حرکت کنند و با این معیارها داد و ستد دینی و اجتماعی و رفتاری داشته باشند.

بخش سوم: مرتبه سوم دیانت «مقام احسان»

سطح سوم، سطحی است که مرتبه علمای ربانی ابتدائاً و مرتبه معصومین نهایتاً مطرح است که نظر به مقام احسان و اهل یقین و اهل حکمت لقمانی دارد که در آیات متعددی مطرح است:

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران/ ۱۳۴)

« تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ وَ

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (لقمان/ ۴۰)

۱- سیره مالی محسنین

نمونه‌ای از سیره مالی مقام عصمت، در سوره هل اتی آمده است که نهایت ایثار را حتی از کودکان آنان یعنی حسین حکایت دارد:

« وَ يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَي حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا » (انسان/۸)

و نمونه‌ای از سیره مالی علمای ربانی و تالی تلو و انصار معصوم در سوره حشر آمده است که در حد ایثار مالی گام برمی‌دارند:

« وَ الَّذِينَ تَبَوَّؤا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ لَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَ يُوَثِّرُونَ عَلَي أَنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقَ شَحْنُ نَفْسِهِ فَاُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (حشر/۹)

« و کسانی که (به مهاجرین) ماوی دادند ایمان را (در قلب) جای دادند قبل از مهاجران، عشق می‌ورزند به کسانی که بسویشان هجرت نمودند و از آنچه که به مهاجران داده شد نیازی در سینه‌شان نمی‌یابند و (مهاجران را) بر خود مقدم می‌نمایند اگر خود گرفتار سختی و نیاز شدیدی هستند و هر که حرص و بخل شدید نفس را مهار کند پس آنان همان رستگارانند.»

نمونه‌ای از اجمال سیره مالی و عبادی علمای ربانی (شاگردان مخلص معصوم) و مقام عصمت در سوره آل عمران و در سوره ذاریات آمده است:

«أَعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَ الْعَاقِبِينَ عَنِ النَّاسِ وَ اللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» (آل عمران/۱۳۳)

« إِنَّ الْمُتَّقِينَ... آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ وَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ » (ذاریات / ۱۵-۱۹)

در این آیات به جهت سطح عرفانی این بزرگواران دیگر حقوق مالی فقرا و محرومین در نزد آنان حد «معلوم» ندارد لذا قید «معلوم» که در سطح ایمانی در سوره معارج مطرح بود در این سطح دیگر مطرح نیست و فوق نیاز نیازمندان برای آنان حق قائل هستند و بسادگی آنرا فدا می‌کنند! و نمونه‌ای اجمالی از حداقل سطح حکمت نظری و عملی الهی آنان در سوره بقره و سوره لقمان آمده است که بیانگر خصوصیات لقمان‌ها و انبیاء و اولیاء معصوم می‌باشد:

« وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ

يُوقِنُونَ » (بقره / ۴)

« تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِينَ الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ

وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ أُولَئِكَ عَلَيَّ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَ

أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ » (لقمان / ۱-۴)

این بزرگواران چنانند که در صراط مستقیم الهی بر مرکب هدایت الهی سواره و بسرعت ره می‌سپارند و آنان که پیشتازان و راهبران بندگان مومن بسوی قرب الهی‌اند:

« وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ » (واقعہ / ۱۰-۱۱)

تفصیل سیره این بزرگواران همان سیره انبیاء عظام و اولیاء معصوم در قرآن کریم می‌باشد همانان که گاه در قرآن با عنوان عباد الرحمن و عبادالله نیز به توصیف درآمده‌اند.

۲- متشابهات در مراتب دیانت

نکته مهم و اساسی در فهم قرآن این است که اغلب رفتارهای سطح دوم برای سطح اول متشابه محسوب می‌شود و در تحلیل آن عاجزند. همین طور افراد سطوح اول و دوم نسبت به مسائل سطح سوم دچار متشابهاتند.

یکی از مصادیق متشابهات قرآن سیره انبیا است. آنها شخصیت‌های عارف و ملکوتی هستند و سطح ما از آنها خیلی فاصله دارد و لذا در درک رفتارهایشان دچار شبهه هستیم.

سطح رفتار انبیا و حضرات ائمه اطهار سطح عرفانی است و معیارهای پیچیده و عمیق دارد که تا با معیارهای قرآن آشنا نباشیم و به آن معیارها نزدیک نشویم این رفتارها رانمی‌توانیم تحلیل کنیم و لذا دچار شبهه و بدبینی می‌شویم.

آنها که در سطح دوم هستند البته احتیاط شرعی را رعایت می‌کنند و لذا شبهه برایشان پیش نمی‌آید ولی عموماً در گروه اول نسبت به دوم و سوم شبهه ایجاد می‌شود.

نمونه آن اینست که وقتی ما در بین خانمهای وزرا بحث تجمل گرایی رامطرح کردیم^۱ یک خانمی که در زمان طاغوت زندان رفته و شکنجه دیده بود مطرح

۱- منزل آقای روحنی زنجانی وزیر وقت برنامه و بودجه سال ۷۰-۷۱

می کرد مگر حضرت آدم عصیان نکرد؟! دیگر از ما چه انتظاری دارید.!!!! و در پی این سخن این شعر را می خواند که

پدرم روضه رضوان که به دو گندم بفروفت!

نا فلف باشم اگر من به جهوی نفروشم!

اینها بی تربیتی و جرأت علی الله است. این معانی نشان می دهد که این خانم منحط شده و از سطح ایمانی به سطح دیانت اعرابی افتاده است. دنبال هوسبازی است و برای کار خود در پی سند سازی از رفتار مقامات علمای ربانی و معصوم می باشد تا آرامش پیدا کند ولی این کارها صرفاً آرامش کاذب می دهد و تنها خودش را ارضاء می کند و باطنش و نهایتش عذاب دنیا و آخرت می باشد.

خلاصه فصل دهم

- «کمال قرآن» نظر به مراتب دیانت در اسلام دارد
- مرتبه ابتدائی دین (اسلام) فاقد رضایت الهی و ارزشهای ایمانی در جامعه است.
- «کمال قرآن» از «جامعیت قرآن» غیرقابل انفکاک است.

۱- البته منظورش این بود که صرف پیدا کردن مصادیقی خلاف در لباس دین خود مجوز خلاف برای ما می باشد و دیگر چه جای خرده گیری از ما! اینکه روحانیت رسالت سنگینی در تبیین و تلبس حقائق دین دارد شکی نیست لیکن سخن آنست که چرا روحانیت اصیلی که امثال حضرت امام و علامه طباطبائی و رهبر انقلاب و ... در راس آنان قرار دارد به عنوان الگو اخذ نمی شود و سراغ دیگران مصیبت زده و منحرف می روند و رفتار آنان را سند تخلفات خویش قرار می دهند.

- حداقل مرتبه دیانتِ مرضیِ خدا مرتبه ایمان (مرتبه دوم) می‌باشد.
 - حداقل مرتبه دیانتِ مدیریتِ اسلامی مرتبه ایمان می‌باشد.
 - نظام فاقد سلسله مراتب مدیریتی در سطح ایمان، محکوم به زوال ارزشها در جامعه می‌باشد.
 - احکام مرتبه ایمان فراتر از احکام اولیه مسلمین می‌باشد.
 - احکام مرتبه ایمان همه حوزه عبادات، حجاب بانوان، روابط اقتصادی و ... را در بر می‌گیرد.
 - اصل «اخوت ایمانی» و «برابری انسانی» از ضوابط اساسی مرتبه ایمان می‌باشد.
 - مرتبه «کمال دین»، دیانت در مقام احسان می‌باشد که خود مراتب علمای ربانی و معصومین را در بر می‌گیرد.
 - حسنات هر رتبه، سیئات مرتبه بالاتر محسوب می‌شود.
- «و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین»

فهرست آیات

آیه

شماره آیه

صفحه

سوره بقره

۳۸۲	۲	وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ...
۶۱،۶۷،۶۸	۳۰	إِلَىٰ جَاعِلٍ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...
۱۷۶	۴۵	وَأَسْعِدُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...
۷۸،۱۲۳،۱۲۶	۸۵	أَفَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَضَبِ الرَّبِّ يَوْمَ يُغْضِبُ...
۲۶۳،۱۷۶	۱۵۳	بِأَنَّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا...
۷۲	۱۷۳	إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ...
۲۴۰	۱۸۶	فَمَنْ تَكْفَرَ بِالطَّاغُوتِ وَآمَنَ بِاللَّهِ...
۱۷۹	۲۱۵	يَسْتَلْئُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ مَا أَنْفَقْتُ مِنْ خَيْرٍ...
۱۷۹	۲۱۹	وَيَسْتَلْئُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ الْعَفْوَ...
۳۱۳	۲۳۹	عَلَّمَكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ...
۱۷۹	۲۶۹	يُؤَيِّبُ الْحِكْمَةَ مِمَّنْ يَشَاءُ...
۱۸۷	۲۸۲	أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى...
۲۳۸	۲۸۵	أَمِنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...

سوره آل عمران

۲۱۱	۳۶	قَالَتْ رَبِّ! إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ...
۲۲۸	۳۷	كُلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ...
۲۲۹	۳۸	هَذَاكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ...
۱۷۹	۹۲	لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ...

فهرست آیات

۶۰	۹۶	إِنْ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ ...
۳۲۹	۱۰۴	وَ تَتَكَبَّرُ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ ...
۳۱۸	۱۲۰	إِنْ نَحْنُ نَحْضِرُوا وَ نَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئاً ...
۲۵۳-۲۶۱	۱۲۴-۱۲۵	إِذْ يَقُولُ الْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَخْفَىٰكُمْ ...
۳۸۱-۱۷۹	۱۳۳	الَّذِينَ يُتَّقُونَ فِي الْمَسَارِعِ وَالضَّرَائِعِ ...
۳۵۹	۱۴۲	وَ مِنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَقْبَهُ ...
سوره نساء		
۱۶۰-۱۶۲-۳۲۰	۱۵	فَإِنْ شَهِدُوا فَأَمْسِكُوهُمْ فِي الْبُيُوتِ ...
۲۰۸	۳۴	الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ ...
۳-۳	۷۶	إِنْ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفاً ...
۷۷	۱۵۱ - ۱۵۰	وَ يَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ ...
۵۷	۱۶۵	رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ ...

سوره مائده

۳۲۸-۳۷۷	۲	وَ تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ ...
۱۵۳-۳۵۳	۳	الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ ...
۱۲۵	۲۴	فَاذْهَبْ أَنتَ وَ رَبُّكَ فَقَاتِلَا ...
۱۲۵	۲۵	رَبِّ إِيَّايَ لَا أُمِّلُكَ إِلَّا لِنَفْسِي وَ أَخِي ...
۱۲۶	۲۶	قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً ...

سوره الانعام

۲۵۰	۱۲	وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ ...
۲۷۰	۲۴	وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ ...
۲۷۰	۲۵	قُلُوا لَا إِدْجَاءَ لَهُمْ بِأَنفُسِنَا نَحْضُرُهُمْ ...
۲۷۰	۲۶	قَلْبًا نَسُوا مَا دُكِّرُوا بِهِ ...
۲۷۰	۲۷	تَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا ...
۱۳۱	۷۵	وَ كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ ...
۱۰۴	۱۵۲	وَ اَوْفُوا الْكَيْلَ وَ الْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ ...

سوره اعراف

۶۹	۱۲۵	قالوا إنا إلى ربنا مُقْتَلِبُونَ...
۱۰۳	۲۹	يا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ...
۱۳۹، ۱۴۲	۱۷۰	وَالَّذِينَ يُسْكِنُونَ بِالْكِتَابِ...

سوره انفال

۲۵۲	۹	إِذْ سَلِفُونِمْ رَبِّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ...
۲۳۹، ۲۵۲	۱۰	وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَى...
۱۶۸	۲۹	يا أيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِ شِئْنَا اللَّهُ...

سوره توبه

۲۳۶	۲۰	وَأَبَدُهُ يَجْتُودُ لِمَ تَرَوْهَا...
۳۷۸	۶۰	إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ...
۳۳۰، ۳۳۷	۷۱	وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...
۳۴۲	۱۱۸-۱۱۹	وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خَلَقُوا...
۱۳۶، ۳۵۶	۱۲۲	وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً...

سوره يونس

۳۱۵	۸۳	فَمَا أَمْرٌ لِلرُّسُلِ إِلَّا ذَرِيَةٌ مِنْ قَوْمِهِ...
-----	----	--

سوره هود

۶۹	۲۳	فَكَانَ مِنَ الْمُنْفَرِينَ...
۳۱	۱۲۰	وَكَأَلَّا نَقْصُ غَلْبَانَ مِنْ آيَاتِ الرَّسُلِ...

سوره يوسف

۲۵۶	۲۳	قال معاذُ اللَّهِ إني ربي...
۲۵۸، ۲۵۵	۲۴	وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا...
۲۶۲	۳۰	إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ...
۳۴۶	۳۵	ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا آيَاتِ...
۳۴۵	۵۱	الآن حَضَّحْصَحْ أَخُوهُ...
۸۲	۵۳	إِنَّ النَّفْسَ لَأَشَارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي...
۲۶۱	۹۰	إِنَّهُ مِنْ يَشَقِّ وَبَصِيرًا...

سوره رعد

۳۷۰	۲۱	و يخافون سوء الحساب...
۱۷۵	۲۲	والذين صبروا ابتغاء وجه ربهم

سوره حجر

۱۵۰	۹۰	كما أنزلنا علي المفسمين...
-----	----	----------------------------

سوره نحل

۲۲۶	۲۳	وما أرسلنا من قبلك إلا رجالاً
۱۵۴	۸۹	وتزينا عليك الكتاب تبياناً لكل شيء...
۱۰۳	۹۰	قل أمر ربي بالقسط وأقيموا وجوهكم...

سوره اسراء

۱۳۱،۹۲	۲۴	إن من شيء إلا يسبح بحمده...
۲۹۱	۶۳	و شاركهم في الأموال و الأولاد...
۱۵۹،۳۲۴	۸۲	و نشرك من القرآن ما هو شفاء...

سوره مريم

۲۷۲	۸۳	ألم تر أنا أرسلنا الشياطين...
-----	----	-------------------------------

سوره طه

۱۷۱	۸۵	قال فإنا قد فتننا قومك من بعدك
۱۷۱	۸۶	فرجع موسى إلى قومه غضبان أسفاً...

سوره اليباء

۴۴	۸۷	و ذا الثور إذ ذهب مغاضباً...
۵۹	۸۰	و عشاءاً صتعة لئوس لكم...

سوره مؤمنون

۳۵۴-۳۶۴	۲	الذين هم في صلاتهم خاشعون...
۳۶۴-۳۵۴	۳	و الذين هم عن اللغو معرضون...

سوره نور

۱۶۱.۳۱۵	۲	و لا تأخذكم بهما راقفة في دين الله ...
۳۱۵.۳۶۵	۳۱	و ليصترين بخبرهن علي جنوبيهن ...
۳۶۶	۶۰	و افقاعد من السماء ...

سوره فرقان

۳۰۲	۳۰	و قال الرسول يا رب ان قومى ...
-----	----	--------------------------------

سوره نمل

۳۲	۲۰	ما لي لا اري الهدى اذ كان من الغائبين ...
۳۳	۲۱	او لياتيني سلطان مبین ...
۴۱	۲۲	فصكت غير بعيد ...
۲۲۵	۲۴	إني وجدت امرأة فلكهم ...
۲۲۶	۴۴	فلما رأته حسنة لجة و كسفت عن ساقها ...

سوره عنكبوت

۱۵۳	۵۱	أ و لم يكلمهم انا انزلنا عليك الكتاب ...
۱۸۰	۱۴۵	واتل ما اوحى اليك من الكتاب ...

سوره روم

۱۹۷.۲۰۹	۲۱	و من آياته ان خلق لكم من انفسكم ...
---------	----	-------------------------------------

سوره لقمان

۳۸۰.۳۸۲	۱-۲	تلك آيات الكتاب الحكيم ...
۱۸۰	۱۷	يا بني اقم الصلوة و امر بالمعروف ...

سوره احزاب

۱۶۲.۳۱۴	۲۱	لقد كان لكم في رسول الله أسوة حسنة ...
۳۸	۲۸	فتعالين أمعنن و أسرهن سراجاً جميلاً ...
۴۰	۳۰	نصاعف لها العذاب ضعفين ...
۱۹۸.۲۲۰.۲۲۱.۳۹	۳۲	يا نساء النبي لستن كأحد من النساء ...
۲۰۳.۲۲۱	۳۴	و اذكرون ما ينزل في بيوتكن ...

سوره سبأ

۳۰۶، ۲۳

۲۶

قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ...

سوره فاطر

۲۶۳

۲۹

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ...

سوره مین

۱۵۸

۲۹

كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ...

سوره عاشر

۷۸

۲۶

ادخلوا آل فرعون أشد العذاب...

سوره فصلت

۲۶۲

۳۰-۳۱

نَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُلِّ آلٍ بِرَبِّهِمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...

سوره زخرف

۲۷۲

۳۶

وَمَنْ يَنْعَشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ...

۲۴۷

۵۵

فَأَسْحَفَتْ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ...

سوره احقاف

۲۳۶

۲۵

لَدُمِّرْ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا...

سوره حجرات

۱۰۴

۹

فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ وَأَقْسِطُوا...

۳۶۲

۱۲

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...

۳۵۲

۱۴

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا...

سوره ق

۶۷، ۲۸۹

۱۶

لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلِمُ مَا نُوَسِّسُ بِهِ نَفْسَهُ...

سوره ذاریات

۳۸۲

۱۵-۱۹

أَخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ...

۲۴۲

۵۰

فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِيَّاكَ نَكْتُمُ مِنْهُ نَدِيرٌ مَبِينٌ...

وَلَا تَجْعَلُوا مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لِي لَكُمْ مَنَّةٌ نَذِيرٌ مَّبِينٌ ٥١ ٢٢٢

سوره طه

أَمْ خُلِقُوا مِنْ غَيْرِ شَيْءٍ...؟ ٣٥-٣٦ ٦٥

سوره رحمن

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ... ١-٢ ٥٦، ١٣٢

سوره واقعه

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ... ١٠-١١ ١٥٦

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ... ١٠-١١ ٣٨٢

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ... ٣٩-٤٠ ١٥٦

قُلْ إِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ... ٥٠ ١٥٢

سوره بشر

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ... ٩ ٣٨١، ١٧٩

سوره جمعه

يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ... ٢ و ٣ ٢٣٠، ١٥٦

سوره تحریم

لَا يَخْضُونَ اللَّهُ مَا أَمَرَهُمْ... ٦ ٢٣٩

سوره ملك

وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ... ١٠ ٢٢

فَاعْتَرَفُوا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِأَصْحَابِ السُّعُورِ... ١١ ٢٥، ٢٦

أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ... ١٢ ٦٧

سوره حاقه

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ... ٢٢-٢٦ ٢٢

سوره معارج

وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ... ٢٢ ٣٧٢

سوره جن

۲۷۲	۶	... وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ يَبْعُدُونَ رِجَالَ رَبِّهِمْ لَوْ كَانُوا صادِقِينَ ...
۲۵۰	۱۴-۱۵	... وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّ يَسُدُّونَ عَنْ رِجَالِهِمْ اَلْاَسْمَاءَ الَّتِي كَانُوا يُسَوِّرُونَ بِهَا رَبَّهُمْ لَعَلَّ لَهُمْ اَمْنٌ بِهَا يُصَلُّونَ ...

سوره مزمل

۱۳۲	۱-۲	... يَا أَيُّهَا الْمُرْسَلُ قُمِ الذَّلِيلُ ...
-----	-----	--

سوره مدثر

۱۳۲	۱-۲	... يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَأَنذِرْ ...
-----	-----	---

سوره الانسان

۳۸۱	۸	... وَتَطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلٰى حَبِّهِ ...
-----	---	--

سوره مرسلات

۱۵۵	۱۶	... اَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ الْاَوَّلِينَ ...
۱۵۵	۱۷	... ثُمَّ لَتَبِعُهُمُ الْاٰخِرِينَ ...
۱۵۵	۳۸	... هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاكُمْ وَالْاَوَّلِينَ ...

سوره الضحار

۱۳۲	۷۶	... مَا غَرَّبَكَ رَبِّكَ الْكَرِيمَ الَّذِي خَلَقَكَ ...
-----	----	---

سوره علق

۱۳۳-۱۳۰	۱-۲	... اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ...
۷۶	۶	... كَلَّا اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكٰفِرٌ اِنَّهٗ اَرٰهٗ اَسْتَفْتٰ ...

سوره قصص

۷۹	۲-۳	... اِنَّ الْاِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ...
----	-----	---

فهرست روایات

صفحه	منبع	روایت
۳۰	خصال/ ج ۱ / ص ۳۶	صفتان إذا صلحا صلحت الأمة...
۶۰	نهج/خ/۱۹۲/دشقی	فجعلها بيضة الحرام للناس قياماً...
۷۹	نهج البلاغه/ حکمت ۲۱۱	کم من عقل أسير تحت هوى أمير
۱۱۸	نهج/خ/۶۹/دشقی	إني لعالم بما يصلحكم و بما يقيم أودكم
۱۱۹	نهج/خ/۲۷/دشقی	يا أشباه الرجال ولا رجال...
۱۲۰	نهج/خ/۷۰/دشقی	ملكنتى عيسى و أنا جالس...
۱۲۱		اللهم اهد قومي فانهم لا يعلمون
۱۲۲	نهج/خ/۷۰/دشقی	أبدتني الله بهم خيراً منهم...
۱۲۲	نهج/خ/۶۹/دشقی	كلنا خيطان من جانب مهتك...
۱۲۳	نهج/خ/۲۰۱/دشقی	إنما عقر ناقة صالح رجل...
۱۴۷	نهج/حکمت ۳۶۶	العلم يهتف بالعمل
۱۵۷، ۱۵۹	کافی/ج/۱/ص ۱۹۵	إني نزل فيكم الثقلين كتاب الله و...
۱۵۸	کافی/ج/۱/ص ۵۸	خلال محمد خلال...
۱۶۵	کافی/ج/۱/ص ۲۷	العالم بزمانه لا يهجم عليه اللوايس
۱۶۸	اصول کافی/ج/۱/ص؟	من عمل بما علم رفته الله...
۱۷۱	نور الثقلين/ج/۲/ص ۷۱	ليس المخبر كالمعابن
۱۷۵	بحار/ج/۸۴/ص ۲۸۲	لا صلوة لمن لا زكوه له
۱۷۷	کافی/ج/۲/ص ۹۱/ح ۱۵	الصبر ثلثه صبر عند المصيبة...
۱۸۰	نهج/حکمت ۸۰	الحكمة ضالة المؤمن

۱۸۶	میزان الحکمه / ج ۶ / ص ۴۱۳	الْعَقْلُ عَقْلَانِ عَقْلٌ مُطْبُوعٌ
۱۹۴	کافی / ج ۵ / ص ۹	. جِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّعَلُّقِ
۱۹۷	نهج / نامه ۳۱	الْمَرْأَةُ رِيحَانَةٌ لَيْسَتْ بِفَهْرَمَانَةٍ
۲۱۲	وسائل الشیعه / ج ۱۴ / ص ۱۷ و ۲۸	لَيْسَ لِلْمَرْأَةِ خَطَرٌ لِأَنَّهَا لَيْسَتْ بِمَنْعُومَةٍ...
۲۱۳	وسائل الشیعه / ج ۱۴ / ص ۱۲۰	حُبُّ النِّسَاءِ وَهُوَ سِتْفُ الشَّيْطَانِ...
۲۴۱	نهج / خ / ۱۴۷ / دشقی	وَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ لَنْ تَعْرِفُوا الرُّشْدَ
۲۴۲	نهج / خ / ۱۴۷ / دشقی	وَ لَنْ تَأْخُذُوا بِمِشَاقِ الْكِتَابِ
۲۵۵	تفسیر نورالقلین / ج ۲ / ص ۴۱۹	فَإِنَّهَا هَتَّتْ بِالْمُتَضَيِّعَةِ...
۲۵۸	المناقب / ج ۲ / ص ۳۶۷	الْمُؤْمِنُ كَالْجَبَلِ الرَّاسِخِ...
۲۶۸	میزان الحکمه / ج ۷ / ص ۵۲۶	إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدٍ خَيْرًا...
۲۶۹	حکمت ۱۱۶ و ۲۰۶ / دشقی	كَمْ مِنْ مُسْتَذْرَجٍ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِ...
۲۶۹	میزان الحکمه / ج ۳ / ص ۴۰۳	إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُزِيلَ مِنْ عِبْدٍ نِعْمَةً...
	اصول کافی ج ۱	لَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ
۲۹۵	وسائل الشیعه ج ۱۵	لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَقَمَاءَ فَإِنَّ اللَّبْنَ يُعْدَى
۳۳۱	(وسائل الشیعه / ج ۱۶ / ص ۱۱۹)	إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالتَّهْلِيهِ عَنِ الْمُنْكَرِ...
۳۳۴	نهج / خ / ۱۶ / دشقی	ذَمِّي بِمَا أَقُولُ وَرَيْبِي...
۳۳۴	نهج / خ / ۱۷۳	لَا يَخْبِلُ هَذَا الْعِلْمُ إِلَّا أَهْلَ الْبَصَرِ...
۳۵۹	نهج / خ / ۲۱۰ / دشقی	وَأَوْهَمُ الْأَعْمَالِ وَجَمَلُوهُمْ...
۳۶۰	نهج / خ / ۱۶	أَلَا وَإِنَّ بَلْبِيَّتَكُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا...
۳۶۰	نهج / خ / ۱۲۱ / دشقی	أُرِيدُ أَنْ أَدَاوِي بِكُمْ...
۳۶۳	وسائل الشیعه / ج ۱۲ / ص ۲۳۹	إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَمَشْفُوعٌ عَنِ اللَّعِبِ...
۳۶۷	وسائل الشیعه / ج ۲ / ص ۵۷۸	كُنْ نِسَاءً كَثِيرًا...
۳۶۸	وسائل الشیعه / ج ۲ / ص ۵۸۸	إِنَّا نَامُرُ نِسَاءَنَا...
۳۶۸	وسائل الشیعه ج ۲ ص ۵۸۸	تَتَوَضَّأُ الْمَرْأَةُ الْهَائِضُ...
۳۷۱	نهج / خ / ۳ / دشقی	مَتَى أَعْرَضَ الرَّيْبُ...
۳۷۲	نهج / خ / ۱۰۵	مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْقَدْلُ...
۳۷۳	نهج / خ / ۹۲	دَعَوِيٌّ وَالتَّيْسُ وَالْغَيْرِيُّ...
۳۷۷	مفاتیح الجنان / دعای ماه شعبان	وَأَرْزُقْنِي مَوَاسَاتٍ مِّنْ فَرْتِنَا عَلَيْهِ...

فهرست منابع

- قرآن کریم
- اصول کافی: محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ تهران
- اصول مدیریت اسلامی و الگوهای آن، ولی الله نقی پورفر، مرکز انتشارات مدیریت دولتی، چاپ دوم، ۱۳۷۷ تهران
- بحار الانوار، مجلسی محمدباقر، المکتبه الاسلامیه، تهران در ۱۱۰ مجلد
- بررسی شخصیت اهل بیت در قرآن، ولی الله نقی پورفر، مرکز آموزش مدیریت دولتی، چاپ اول، ۱۳۷۷ تهران
- پژوهشی پیرامون تدبیر در قرآن، ولی الله نقی پورفر، انتشارات اسوه، چاپ اول، ۱۳۷۷ قم
- تفسیر نمونه، جمعی از فضلا، زیر نظر استاد مکارم شیرازی، دارالکتب الاسلامیه، در ۲۷ مجلد، طبع، ۱۳۶۶ تهران
- تفسیر مجمع البیان، ابوعلی الفضل بن حسن طبرسی، دار احیاء التراث العربی، طبع، ۱۳۷۹، ق، بیروت در ۵ مجلد
- تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب، احیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۳۸۶، ق، بیروت در ۸ مجلد
- تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، محمد حسین طباطبائی، موسسه اعلمی، چاپ دوم، ۱۳۹۰، ق، بیروت
- تفسیر نورالثقلین، عبدعلی جمعه الحویزی، چاپ و تاریخ، در ۵ مجلد، قم
- تفسیر البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بهرانی، قم، دارالکتب الاسلامیه در ۴ مجلد
- تاریخ ادیان، علی اصغر حکمت، نشر گونه، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ تهران
- تاریخ جامع ادیان، جان بی ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، انتشارات انقلاب اسلامی، چاپ پنجم، ۱۳۷۲ تهران
- تورات، چاپ از انجمن پخش کتب مقدسه دز میان ملل، ۱۹۸۷م
- تاریخ تمدن، ویل دورانت
- تحریر الوسیله امام خمینی، موسسه نشر اسلامی، جامعه مدرسین، در دو مجلد، ۱۳۶۳

- تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، محمد بن حسین حر عاملی، در ۲۰ مجلد، احیاء التراث العربی، چاپ پنجم، ۱۴۰۳ق بیروت
- خصال، شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین، تحقیق علی اکبر غفاری، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶ق قم
- خدا و آخرت هدف بعثت انبیاء، مهندس بازرگان
- دین پژوهی، دفتر اول، ترجمه خرمشاهی، نشر پژوهشگاه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۲ تهران
- سیستم اقتصادی، سید قطب
- سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید القزوینی، دار احیاء التراث العربی، چاپ ۱۳۹۵ق بیروت در دو مجلد
- شرح نهج البلاغه، عبدالحمید ابن ابی العدید، قم، موسسه اسماعیلیان، اگست از دار احیاء الکتب العربیه بدون تاریخ
- صحیفه نور، روح الله الموسوی الخمینی، تهران، وزارت ارشاد، چاپ آ، ۱۳۶۵
- صحیفه سجاده، امام سجاد (ع)، انتشارات جامعه مدرسین، ۱۳۷۵ قم
- فتوحات مکیه، ابن عربی، ابی عبدالله محمد بن علی، دار احیاء التراث العربی
- علم و دین، ایان باربور، ترجمه خرمشاهی، نشر دانشگاهی، چاپ اول، ۱۳۶۲ تهران
- عهدین قرآن و علم، موریس بوکای، ترجمه حسن حبیبی، نشر حسینیه ارشاد، ۱۳۷۵ تهران
- منشور حوزویان، پیام امام خمینی به حوزه های علمی، انتشارات روابط عمومی دفتر تبلیغات
- المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، کاظم محمدی و محمد دشتی، موسسه النشر الاسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۶ق قم
- المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمد فواد عبدالباقی، قاهره، دار الکتب المصریه، ۱۳۶۴ ق
- مروج الذهب، قطع رحلی در ۴ جلد، بیروت
- مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران
- المناقب، ابن شهر آشوب
- میزان الحکمه، محمدی ری شهری، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۲ قم
- مدیریت رفتار سازمانی، علی رضائیان، نشر دانشکده مدیریت دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۷۲ تهران
- میانی سازمان و مدیریت، علی رضائیان، چاپ سمت تهران، ۱۳۸۰
- میانی مدیریت، گری و سلر، ترجمه داوود مدنی، نشر پیشبرد، چاپ سوم، ۱۳۷۱ تهران
- نهج البلاغه، جمع آوری سید رضی، تصحیح و ترجمه محمد دشتی، موسسه تحقیقاتی امیر المومنین، چاپ ۱۷

Some Issues in

Islamic Management Perspective

موسسه تحقیقات و تحقیقات
اسلامی
مطالعات اسلامی
موسسه پژوهش و تحقیقات
اسلامی



تاسیس: ۱۳۵۰ شمسی

Dr.

Valiollah Naghi Pour Far